

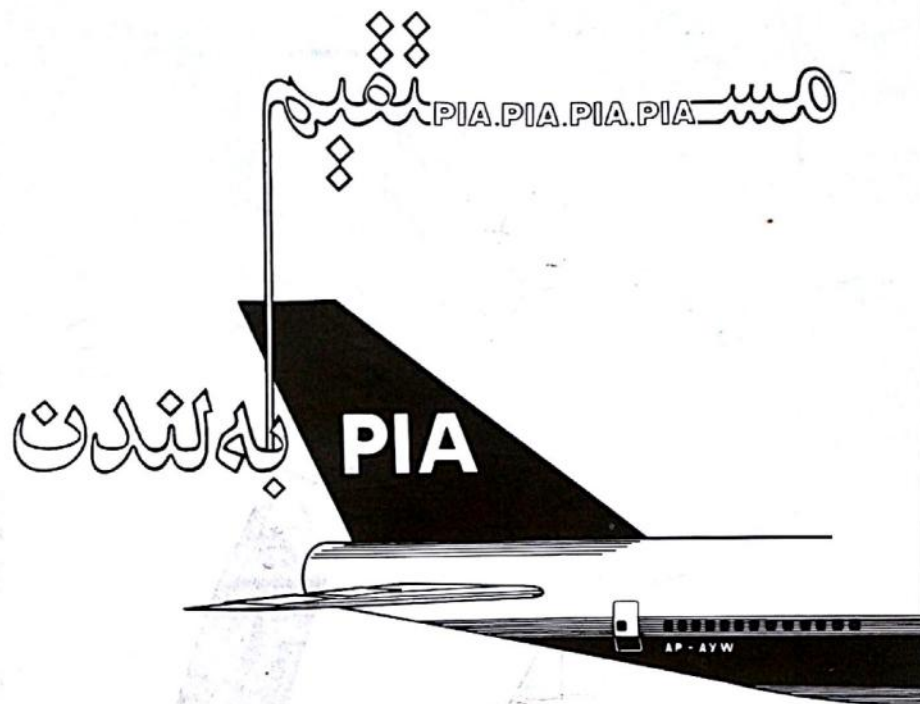
میرکا،
مروزر در ایران
جهمی کند؟

۵۰ ریال

نقد و نظر

جمعه ۵ مرداد ۱۳۵۸ - شماره ۲۷ - سال سی و هفت





شنبه ها ساعت ۵/۲۵ صبح و یکشنبه ها ساعت ۱۳/۴۰ بعد از ظهر بای بی آی به لندن پرواز کنید .
بی آی ای به پاریس ، فرانکفورت ، و نیویورک پروازهای مرتب هفتگی دارد .
همچنین بای بی آی به کراچی ، بانکوک ، مانیل ، توکیو و سنگاپور پرواز کنید .



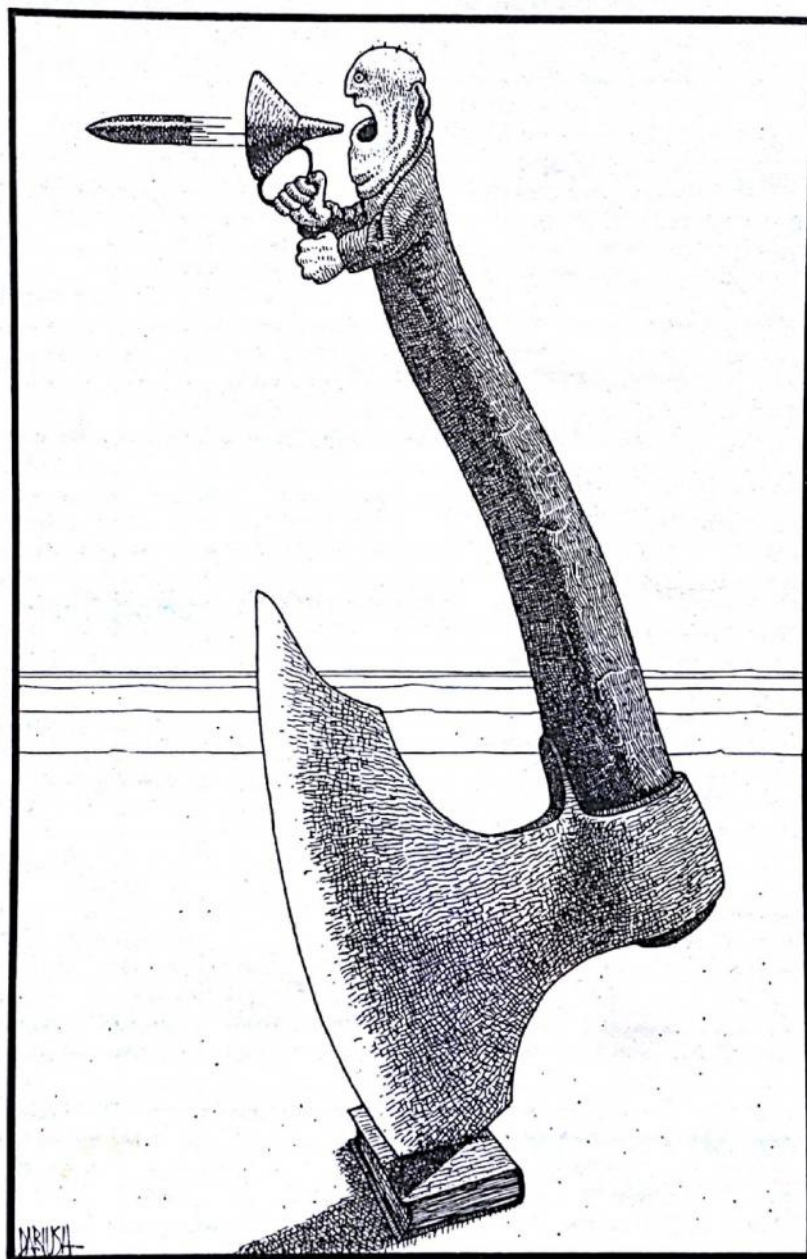
هوابیمائی بین المللی پاکستان
پرواز مستقیم شبانه لندن

پروازهای مستقیم بی آی ای به لندن

شنبه PK ۷۸۵				
عزیمت	تهران	۵/۲۵	ورود	لندن ۸
یکشنبه PK ۷۸۳				
عزیمت	تهران	۱۳/۴۰	ورود	لندن ۱۶/۱۵

ساعت های پرواز به وقت محلی می باشند .

برای گرفتن اطلاعات بیشتر با آژانس مسافرتی خود یا دفتر بی آی ای تماس بگیرید .
تهران ، خیابان ویلا ، شماره ۶۶ - ۶۴ تلفن : ۸ - ۸۲۴۰۹۵





— آقا تابحال سخنگوی دولت ، یا خود نخست‌وزیر درمورد نامه ساواک تازه که به‌شما نوشته بودند ، واکنشی نشان نداده‌اند ، تکذیبی ، تأییدی ؟

— نخیر .

— آخر چطور ممکن است .

— قدیم هم همینطور بود ، به‌ساواک نمی‌شد گفت بالای چشمت ابروست ، واگر می‌گفتی نخست‌وزیر نمی‌توانست کاری برایت انجام بدهد ، حال آن‌که رئیس ساواک معاونش بود ، حالا هم ... !

— آقا ، من تصور می‌کنم دولت نزدیک‌کار بطور عجیبی موفق است .
— درجه‌کاری ؟

در گرم کردن سر مردم ، خیلی موفق‌تر از دولتهای طاغوتی است . شما ببینید چطور سر ما گرم شده است به این‌که دوه تا از نمایان علما معاون وزارت‌خانه‌ای شده‌اند ، یا این‌که امیر رحیمی چه گفته و چه کرده است .

— خب ، همه اینها که گفتید مهم است ، سرگرمی نیست .

— آقا من سؤالی از شما دارم .

— بفرمائید .

— یکبار دیگر نرس از شما پرسیدم . چطور از هاری و شریف‌امامی و بختیار که هیچ‌چیز نداشتند ، اعتصاب بود و راهپیمایی و اعتراض و ... آتقدر دم از قدرت دولت می‌زدند . ولی آقای بازرگان همیشه دم از ضعف می‌زدند . حال آن‌که این دولت همه‌چیز دارد .

— بله همه‌چیز دارد ، غیر از آن‌که می‌خواهد .

— آقا ، من از پاریس دیروز آمدم .

— چه عجب ، یکنفر به جای رفتن ، برگشت !

— بله عجب است . اما خواستم به شما بگویم که در بیرون از کشور خیلی خواستار دارید ، تهران‌مصور را مثل ورق زر می‌برند . همه گفتند تا رسیدم تلفن کنم و سلامتان را برسانم و از قولتان بگویم : راهتان را ادامه بدهید !

— ما هم متشکریم ، اما اگر اینجا تشریف می‌آوردید ، می‌دانستید که چندان راحت نیست ادامه دادن !

— آقا ، شما تمام هفته مرا خراب کردید .

— چطور ؟

— با چاپ آن نامه ج نامه ساواک تازه ۷ راستی وقاحت

اندازه ندارد ؟

— چرا دارد ، اما متأسفیم که هفته شما خراب شد .

— نه متأسف نباشید ۷ به واقعیت‌هایی هم بی‌بردم .

— آقا ، ممکن است خواهش کنم آدرس این سازمان امنیت تازه

را به ما بدهید .

— بله ، اللهیه ، شماره ۶۸ (آدرس پست پاکت بود) .

— اینجا کجاست . والله چه عرض کنم ، از آقای نخست‌وزیر

بپرسید !

— آقا ، خواهش می‌کنم ، حالا که دولت و شورای انقلاب در هم

ادغام شده‌اند و میتینگ ۳۰ تیر بدون درگیری گذشت ، بیایید شما هم

از مخالف خوانی دست بردارید و ...

— چشم ! چشم !

شنبه — آقا من يك نماینده مجلس ادوار گذشته‌ام ، از جناح اقلیت ، يك رای به دولتها نداده‌ام ، يك نطق تملق‌آمیز نگرفته‌ام و مردم حوزه انتخابیه‌ام می‌دانند که چیزی ندارم ، نه خانه‌ای ، نه ملکی و نه هیچ‌چیز دیگر . حقوق اداریم قطع شده ، حقوق ایام وکالت را می‌خواهند ، از کجا بیاورم .

— والله ...

— همه همین را می‌گویند . راستی در دوران عدل اسلامی کسی نباید به داد ما برسد . به داد ما که دزد و رشوه بگیر و ساواکی نبوده‌ایم و در انتخابات رستاخیز هم به زور کنارمان گذاشتند .

یکشنبه — آقا ، ما معاف شدیم . . . ما معاف شدیم ، باور کنید يك ماه بود که من و خانواده‌ام خوابان نمی‌برد . از قول ما بنویسید : ای امام ! پاسگزاریم . همینطور از آقای صادق طباطبائی که صدای ما را به گوش امام رساندند .

— آقا ، من هفته پیش برای اولین بار تهران‌مصور خواندم .

سؤالی دارم .

— بفرمائید

— بهر شما اینقدر خشن هستید ، بهمه‌چیز ابرام می‌گیرید .

به همه چیز بدبین هستید .

چرا اینقدر تند می‌روید .

— والله چه عرض کنم !!

فهرست

کلام نخست

ساحبانسار و مدیرمسئول : عبدالمشاول

هفته نامه مستقل سیاسی و اجتماعی

شماره مسلسل ۱۶۳۳

نشانی هیات تحریریه : خیابان حردمند جنوبی -
کوچه بنوی شماره ۲۱
تلفن : ۸۲۳۳۴۸

نشانی قسمت اداری : خیابان لاله زار - گراند هتل
تلفن شهرتاشا : ۳۱۳۸۳۸۹
آکشی ها : ۳۱۱۵۱۵

مسعود بهنود

سر دبیر

سیروس علی نژاد

معاون تحریری

شهلا شریعتمداری

دبیر صفحات جهان

کاوه گلستان

دبیر عکس

محمد صیاد

عکسها از

داریوش رادپور

طرح

فرشیده اباذری

گزارشها :

ناهد موسوی

مضاحیه :

حسین رهرو

سینما و موزیک :

محمد رضا شاهی

سینما و موزیک :

توضیح درباره نامه ساواک جدید

برای اطلاع کسانی که حضوراً یا با نامه و تلفن نگرانی خود را از خبر هفته گذشته ما زیر عنوان « ساواک تازه متولد شد » ابراز داشته و می پرسیدند : دولت چه واکنشی نشان داده است . و می خواهند بدانند این نامه واقعی بوده یا جعلی . این توضیح لازم می نماید :

در مورد این نامه و اصولاً تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت ملی ایران ، همکاران ، مشغول تحقیق اند . نتیجه تحقیقات هفته آینده انتشار می یابد .

سر دبیر و اعضای هیات تحریریه تهران مصور برخود واجب می دانند از محبت بسزایی خوانندگان که به این مناسبت ابلاغ شد ، سپاسگزار باشند .

هفته ، هفتهی مصدق بود ، نام بزرگش را بسیار به بزرگی بردیم ، و چه خوب که مثل آن دلمه پیش نه با بی احترامی این و آن ، این بار بهترین بهره را نیز از یاد آن قهرمان افغانه بی تاریخ معاصر ایران گرفتیم : گامی به سوی اتحاد و آشتی گروهها .

زمانی که صاحب اختیار « تهران مصور » به این قلم پیشنهاد کرد تا بایاران آشنا مسئولیت انتشار مجله بی سیاسی را به عهده بگیریم ، پس از آن که شکل و محتوای « تهران مصور » در ذهنم نقش بند ، روی جلد شماره نخست را اندیشیدم . یک آرزوی دیرینه : چاپ عکسی از دکتر مصدق و داشتن این افتخار که نخستین نشریه بی باشیم که تصویر آن مرد همهی اصول را زینت بخش روی جلد خود کنیم . گرچه آن شماره تا آخری ۴ ماهه منتشر شد - به دستور امام ، برای پیوستن به انقلاب و وارد آوردن آخرین ضربه ها به بیکر آن ساک و کارگزاران خونریزش ، در انحصار رفتیم - اما برای ما این افتخار ماند .

اکثریت قریب به اتفاق هیات تحریریه امروز « تهران مصور » که از نخستین روز آزادی مطبوعات دورهم جمع شدند - هر کدام از جانی فرا آمدند - نسل بعد از کودتایید . سالهای مصدق را در متن نریخته اند ، اما با هر مسک و مرام و اعتقادی برایشان دکتر مصدق یک نام افغانه بی بزرگ در مشرق زمین بوده است ، و چه کسی می تواند به این آسوخاک عشق بورزد ، و نام ایرانی بر خود بنهد و نام آن بزرگ را به بزرگی نبرد .

شنیدن صدایش . مروری بر احوالش و گذری و نظری بر روز تاریخ ساز ۳۰ تیر ۱۳۳۱ همه مارا به تفکر واداشت . این شاید آغاز تحولانی در جهت تکامل در « تهران مصور » باشد . معتقدیم برای انتشار یک نشریه سیاسی مستقل و بدون جهت گیری ، باید ایرانی اندیشید ، چون مصدق بود ؛ مسئولیت و نهاده را از یاد نبرد . و آنجان که ما نیز همواره ، در این دوره روزنامه نویسی خود که بی تردید حساس ترین دوران عمر حرفه ای ماست سعی داشته ایم که از یاد نبریم در کدام قطعه از زمان و مکان قرار داریم .

شاید در این هفته درسی تازه از آن بررسمرد گرفته باشیم که در روزهای حساس نباید خیلی زیاد به « مصلحت حرفه ای » اندیشید ؛ مهم مصلحت آن چیزی است که اصل است - در اینجا : ایران - با بهره گیری از یاد آن بررسمرد . و یادآوری ۳۰ تیر ، و نقادی حرکت های آن روزها و سالها ، شاید همه به این نتیجه برسیم که باید در راه اتحاد تمام برداشت و مهربانتر بود . و قلمهای ما

باید در جهت این باشد : خدمت این هدف . چنین باد !

سر دبیر

فهرست

۲۸	اگر آلاحمد بود ...	۳	طرح داریوش رادپور
۳۱	طرحهای هادی لباف	۴	تلفن خوانندگان
۳۵	گزارشی از خوزستان	۵	فهرست
۳۸	مصاحبه با باقر مؤمنی	۶	یادداشتهای هفته
۴۲	خطی از سردلتنکی	۷	صفحات ویژه ایران
۴۳	یادداشتهای ...	۱۴	مقاله مسعود بهنود
۴۴	سوموزا هم گریخت	۱۶	مقاله احمد کی نژاد
۴۷	مطبوعات پس از انقلاب	۱۹	عدالت ، به سبک کیت
۴۸	پاسخ به حاج سیدجواد	۲۲	کرستان
۵۰	پراگدها	۲۴	شمر
		۲۶	نامه ها

یادداشتهای هفته

بسوی جامعی بی زندان

۴۰ بهنود

سخن گفتن از دشمنیها، کینه‌ورزیها، پرخاشجوییها، سخن از فردای بهتر بگوئیم و سخن از سعادتی که حتی برای دشمنانمان آرزو می‌کنیم. پس از گذشت ۵ ماه از روزی که میدانها بدون مترسک شد و کشور نیز، می‌توان پیشنهاد کرد که از انتقام‌جویی‌ها دست برداریم، توان انقلاب‌ها چنان بوده است که دشمنانمان رنیدند، پس می‌توانیم بختایش پیشه کنیم و این را تنها رهبر انقلاب می‌تواند از دولتمردان و فرادولتمردان امروز بخواهند و خود نیز در آن پیشقدم شوند. هنوز امکان ایجاد جامعه‌ی مهربان که در آن بجای تازیانه، گل و گلاب بروی هم ببارند، از دست نرفته‌است! بسوی جامعه‌ی مهربان و رحیم که در تصویر انسانی اسلام نیز می‌گنجد پیش برویم، در آن جامعه «سازندگی» خودبخود جریان خواهد یافت.

مگر نه آن که از بررگان دین آموخته‌ایم هر کس نیرومندتر، بخشنده‌تر. این منطق را در وجب به وجب خاک ایران جاری کنیم، بجای تهدید «نیم‌درصدی‌ها» به مرگ‌نویسی، بسوی جامعه‌ی برویم که در آن حتی یکتا - که نه نیم‌درصد، یک‌چهارم میلیونیم جمعیت کشور است - نیز باید با تمام نیروی خود در خدمت خلق قرار گیرد و به حساب آید.

پیشنهاد ما اینست که: امام، دفتر امام، دولت، معاونت همکاری با مردم نخست‌وزیر، رادیو تلویزیون، رسانه‌های متعلق به گروه حاکم، احزاب، کانونها، جمعیتها، رسانه‌های توده‌ی، با پندگیری از ضربه‌های بیدارکننده تاریخ - و در اینجا ۳۰ تیر و سرنوشت نهضت ملی دکتر مصدق و روزهای تکبیت‌بار پس از شکست آن - منادی صلح و مهربانی و گذشت باشند.

در چنان جامعه‌ی امکان اجرای هر برنامه سالم و مردمی فراهم است، به‌الیه از شتاب نارضائی‌سازی‌ها بکاهیم، تنها به آنها که شیفته و واله رهبری انقلابند، پس عیب‌ها را نمی‌بینند و دل‌درد نشده‌اند، تکیه نکنیم. به آن جمعیت انبوهی بیندیشیم که در راه پیمائی ناسوعا و عاتورا، در روز پیشواز از امام بودند و شهنش پیش -

بقیه در صفحه ۴۶

می‌بینیم - انقلاب خلق ایران را که منجر به سرنگونی نظام شاه و برجیدن نظم منطقی‌شاهی شد، ادامه منطقی راه مصدق بدانیم، که آن‌بار مردی بزرگ و سیاسی را در جلو صف داشت، اینبار رهبری جزرت و مذهبی. چون این اصل را بپذیریم، ناگزیر به پذیرش خودبخود دو فرع نیز هستیم.

۱ - ثروم هشیاری در حفظ وحدت به عنوان مؤثرترین سلاح - که نبود آن قیام ملی ۳۰ تیر را یک سال پس از آن روز به شکست کشاند و مارا ۳۵ سال عقب راند.

۲ - بیداری در حفظ سرشت ضد امپریالیستی و مخالف تسلط‌جویی بیگانه این قیام، و این - دومی راهی پر مخاطره است که جز با هشیاری نخستین پیوندی نیست.

از آن پدر مجاهد - آیت‌الله طالقانی - بیاموزیم که به آن آئین پرشکوه آمد. آمد و ثابت کرد بی‌مهری به مصدق، بی‌مهری به خلق ایران است. آمد و با هوشیاری ثابت کرد، یاد مصدق حتی، بهترین وسیله است برای حفظ وحدت - یا دست‌کم یادآوری معجزه‌هایی که از وحدت برمی‌آید -.

زمان، زمان مهربانی‌هاست. زمان آنست که یک‌آشتی همگانی دوباره شور انقلاب را در دلها بنشاند، زمان آنست که سخرانی‌ها به‌جای تهدید مدام، آکنده از گذشت و فداکاری شود. ضدانقلاب را فراموش کنیم. دالم بدبینی‌هایمان را از این و آن، با مردم قسمت نکنیم. فرض منطقی و فراموش شده و ملک‌گارتی‌وار «هرکس با ما نیست، دشمن ماست» را از فرهنگمان دور کنیم. به‌جای نثرانی که دالم ضدانقلاب کشف می‌کنند و پندرو پوار شهرزهر کینه و دشمنی می‌ریزند، به‌جای بوسترهایی که شمشیر و خون در آن است. و ... شعرهایی در وصف انقلاب و ملتی که انقلاب کرد بگذاریم و تصاویری از گلهای زیبای ایران که در دشتهای ترکمن صحرا، گرگان، کردستان و ... می‌روید، بنشانییم.

از همین امروزی‌توانیم شعارمان را و خودمان را تصحیح کنیم و فریاد برداریم: «هرکس با دشمن ما نیست، دوست ماست» در رسانه‌هایی که در اختیار قدرتمندان امروز است به‌جای سراسر

□ وقتی تمام هفته، پر بوده است از نام باعظمتش، چگونه یادداشتهای هفته خالی باشد از یاد او. آنچه برای ما که عمری را در حسرت نوشتن از مصدق و گفتن از او و شنیدن نامش گذرانده‌ایم. نسل امروز روزنامه‌نویسان، ۲۵ سال را در این آرزو سوخته است - و من خود به‌بار توقیف روزنامه‌ی را دیده‌ام چون نام مصدق در تیر صفحه اول آن آمده بود - بر بالای خیسر سخرانی آن سفاک و با یکی از نوکرانش و به نقل قول مستقیم از خود آنها!

آن سفاک، از نام مصدق نیز - بی‌خشید - چون سگ می‌ترسید، مگر نه این که در موقع فراش در سال ۴۴ او را در هیات سگی کشیده بودند - در کارهای کتورها، و مصدق را چون شیر غران، او خود می‌دانست که اگر کیم روزولت نبود و دلارهایش و آن جابوسان - زاهدی و بختیار و شریکانش - ملت به‌زانو در نمی‌آمد و ۲۸ مرداد ساخته نمی‌شد تا او ۴۴ سال باوفاقت از آن به عنوان «قیام ملی» یاد کند. و ما چه بیچاره بودیم.

راستی ۲۴ بهمن ۱۳۵۷ ادامه ۳۰ تیر نبود؟ فریاد ناتمام صبح ۲۸ مرداد که عصر در گلوها خفه شد نبود؟ انعکاس صدای پیرزنی که موقع بازگشت شاه از سفر - فراش در خیابانی و حالا نام مصدق بر آن است، فریاد برداشت: زنده باد مصدق و گلوله خورد و بر کف خیابان افتاد و من خود بچشم دیدم، نبود؟ ۲۴ بهمن ۱۳۵۷ بهره‌گیری از همه‌ی خونهای نبود که از روز ۲۵ مرداد ۱۳۴۲ به بعد به زمین ریخته شد؟ در کودتا، روزهای حکومت نظامی پس از آن، در ۱۶ آذر دانشگاه، در قیام کوره‌پزخانه، در ۱۵ خرداد، در مبارزات چریکی فدائیان خلق، یا مجاهدین خلق، در برابر جوخه‌های اعدام، در قیام ۱۳۵۷ تیریز، در قم، در تهران، در همدان، در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ در جمعه‌های پس از آن، در ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱ و ۲۲ بهمن ...؟

آری چنین بود، خونهایی که در ۳۰ تیر به زمین ریخته بود، مدام جوشید و دمی از رفتار باز نماند، مدام جوانان غیور این مرز و بوم با جان خود طراوتش را نگهبان بودند. این خونها همیشه تازه بود و لخته نشد. پس بی‌ربط نخواهد بود اگر - با وجود همه‌ی انحصارطلبی‌ها که

شایعات



مردی که باقامت نحیفش تا پا از زندان آن سفاک بیرون نهاد ، درد همه جا گرفت ، در روزهای سرد زمستان ، در راه پیمائی ها ، هزاران دل از بیم تن نحیفش و آن سرما می تپید . آن که چند روزه ناگهان آوازه اش در سراسر ایران زمین پیچید : سید محمود طالقانی ، هفته ای گذشته نیز بار دیگر روشن دلش را ثابت کرد ، حرکت سریع و حساب شده و فوق العاده بموقع آیت الله طالقانی از اجتماع ۳۰ تیر که بیم آن می رفت ، به جای محملی برای اتحاد و بزرگداشت آنها که جانشان را بر سر اعتقاد به آزادی و استقلال گذاشته بودند ، بار دیگر به صحنه زور آزمایی نیروها بدل شود و دشمنان را شاد گرداند و دوستان را ناشاد ، یک اجتماع دلگرم کننده مهربان ساخت .

اقدام حسابگرانه آن پدر مجاهد ، لذت اتحاد را در دلها نشاند و ثابت کرد که یاران مصدق و پیروان خمینی را نه فقط باهم دشمنی نیست که آنها را ریسمانی قوی بهم می پیوندد .

آیت الله طالقانی از دو روز پیش از اجتماع دعوت شده از سوی آیت الله زنجانی ، در پی دیداری با امام در قم ، با انتشار يك اعلامیه به این اجتماع جهت داد . نخست آن که مانع از آن شده که این اجتماع به عنوان مجمع رقیبی برای راه پیمائی اتحاد تلقی شود . دیگر آن که فرصت تاریخی برای آشتی نیروها پدید آورد و از همه مهمتر بطریقی ملموس حساسیت این روزها و لزوم همبستگی و اتحاد را یادآور شد و کدورت آن دفعه ی پیش را از دل یاران و پیروان مصدق بیرون کشید .

بار دیگر انگ وطن خواهی و آزادی خواهی این مرد بزرگ بر رویدادهای سیاسی این ملک زده شد . اعلامیه آگاهانه دعوت مردم به شرکت در مراسم بزرگداشت سی تیر و جلوگیری از تفرقه در این اجتماع و حزب بازی در آن و شرکت خود آیت الله و لعلی روشنگر ، همه موجبی شد که هزاران هزار تن به فکر اتحادند و به این نتیجه رسیدند که راه گریز دادن انقلاب امروز از سر نوشت لهشت مصدق و قیام

سی تیر ، اتحاد همه ی نیروهاست . سید محمود طالقانی ، اینک امید است برای همه ی دلنگرانیان ، کم نبودند آنها که پس از این اجتماع با خود می گفتند : خداوند سلامتش بدارد !

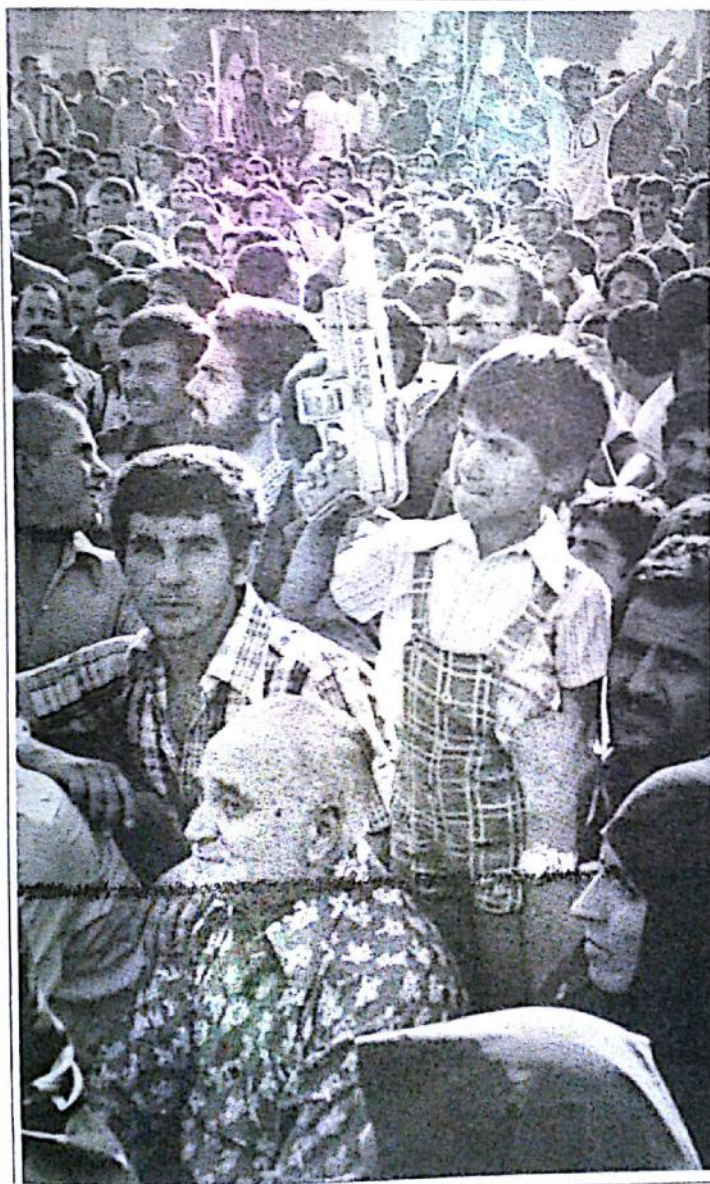
هاشم صباغیان

هاشم صباغیان وزیر کشور کابینه از جمله چهره های گمنامی بود که پس از انقلاب نامدار شد ، او در ابتدای کار کابینه ی بزرگان ، عنوان وزیر مشاور در امور انتقال قدرت را داشت ، سپس به جای دکتر احمد صدر حاج سید جواد ی وزیر کشور شد و اینک با در پیش بودن انتخابات مجلس مؤسسان و انتصاب دو تن از قدرتمندترین روحانیون کشور ، به عنوان معاونان او (آیت الله مهدوی کنی و هاشمی رفسنجانی) در میانه خبرها قرار دارد .

صباغیان ، تنها کسی است در دولت که بستگان خود را در بخشهای مختلف بکار گمارده و در نتیجه صاحب باندی در سازمانهای دولتی است . او ۱۲ برادر و ۲ خواهر دارد که تقریباً همه ی برادران و شوهر خواهرانش ، پس از انقلاب به کاری مشغول شده اند : یکی در کمیته مشهور سلطنت آباد رئیس پاسداران است (نامش در جریان دستگیری فرزندان آیت الله طالقانی به گوش خورد) برادر دیگری در مقام معاونت دانشگاه ، یکی دیگر از آنها گفته میشود معاون صنایع و معادن خواهد شد ، پدرشان مسئول کمیته دروس است و شوهر خواهرش (سرهنگ ارتش) رئیس مهمات صنایع نظامی شد . بقیه برادران که در کار دولت نیستند نیز در زمینه کارهای بخش خصوصی به تازگی بسیار فعال شده اند . از سوی دیگر بستگان دورتر او نیز بی بهره نمانده اند . مسعودنیا (صاحب مغازه فروش کراوات معروف) پسر خاله صباغیان ، در همان اوایل انقلاب به عنوان مدیر عامل شیلات جنوب منصوب شد ، اما نتوانست بیش از چند ماه بماند و آمد و با نگرانی . . . اینک صحبت از استانداری اوست .

هاموران وزارت کشور به شوخی می گویند : صباغیان که به پوشیدن لباسهای عجیب و غریب مشهور است ، از نظر پالمن آدهای مناسب برای استانداری و فرمانداری دچار مشکل نیست ، چرا که برادران و بستگان او آقدر هستند که کم نمی آید !

ارتش در ارومیه وارد عمل شد



ادغام شورای انقلاب در دولت، استعفا یا برکناری چند تن از نظامیان برجسته، حوادث کرستان، راهپیمایی وحدت و گردهمایی ۳۰ تیر، کنکور سراسری، ادامه ماجراهای سعادت، بازگشت محمد منتظری، حوادث فارس، نور بهیانی، همه و همه خبرهای مهم هفته بود. روز سه شنبه، یک روز پیش از انتشار مجله. وقتی که همه صفحات مجله بسته شده بود، راهپیمایی وحدت طبق برنامه قبلی در تهران و شهرستانها انجام گرفت.

مردم در تهران و شهرستانها از این راه پیمایی استقبال کردند زیرا که موضوع آن بیعت با امام بود. در تهران، میدان بهارستان، میعادگاه راهپیمایی که از نقاط مختلف تهران حرکت کرده بودند، از جمعیت انباشته شد و سرریز کرد و خیابانهای اطراف نیز پر شد. حاصل این راهپیمایی یک قطعه نامه ۸ ماده ای بود که یکی از مواد آن، دخالت ارتش در سرکوبی عوامل ضد انقلاب و فاجعه ساز در گوشه و کنار کشور را طلب می کرد. گنجاندن این ماده در قطعه نامه راهپیمایی که هدف آن بیعت همه نیروها با امام بود، غیرمنتظره بود و بسیاری را برآفت و گفتند این آغاز دخالت ارتش بطور رسمی در درون مرزها است. و چنین امری شایسته انقلاب نیست. انقلاب ارتش را در عمل از دخالت در امور سیاسی داخلی بازداشت و جنگ با ارتش شاهنشاهی که در روزهای آخر شکل گرفت برای همین بود. بهر حال اکنون مردم گروهها و سازمانهایی را که در این راهپیمایی شرکت داشتند مسئول می شناسند. تکلیف عده ای از سازمانها روشن است ولی سازمان مجاهدین خلق ایران و جبهه دمکراتیک ملی که از سازمان های مترقی و شناخته شده کشور هستند باید به سهم خود جوابگوی مواد قطعه نامه و از جمله ماده مورد نظر باشند.

ادغام شورای انقلاب در دولت

شورای انقلاب سرانجام در دولت ادغام شد و مهدی بازرگان نخست وزیر درنطق تلویزیونی آخر هفته خود - روز پنجشنبه گذشته - این موضوع را اعلام کرد.



در نتیجه این ادغام گفته شد دادگاههای انقلاب ۷ کمیته‌ها و پاسداران زیر نظر دولت قرار گرفتند. و نیز چند تن از روحانیون صاحب پست های رسمی دولتی شدند، به این ترتیب که حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی که چندی پیش مورد سوء قصد قرار گرفت و آیت الله مهدوی کنی به معاونت وزارت کشور منصوب شدند. آقای دکتر باهنر به سمت معاونت وزارت آموزش و پرورش، سید علی خامنه‌ای به سمت معاونت سیاسی وزارت دفاع و ابوالحسن بنی‌صدر به سمت معاونت وزارت دارائی منصوب شدند. البته آقای بازرگان در گفتار تلویزیونی خود گفت که به لحاظ هیات دولت هیچ اشکالی نداشت که وزارت را به این آقایان تفویض کنیم ولی این‌طور ترجیح دادند که سمت معاونت ولی معاونت رسمی که مشول و مجری و صاحب رای در دولت هستند، داشته باشند.

برکناری فرید و امیر رحیمی

نیسار سرلشکر فرید رئیس ستاد ارتش که به جای تیمسار قرنی نشسته بود، شنبه این هفته استعفا کرد. در پی آن خبر از کناره‌گیری امیر رحیمی فرمانده دژبان مرکز رسید. اما خود امیر رحیمی در يك مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرد که برکنار شده است. و گفت که هنوز نمی‌دانم برای چه برکنار شده‌ام. در حالی که در همین مصاحبه خود او گفت که «بر حسب دستور امام خمینی که مصالح عالی‌ه مملکتی را مورد توجه دارند، من از ساعت ۱۱ صبح امروز (شنبه) از فرماندهی دژبان استعفا می‌دهم». در همین مصاحبه او گفته است که هرگز نمی‌پذیرد که يك روحانی معاون وزارت دفاع باشد و اشاره‌اش به سیدعلی خامنه‌ای است که پس از ادغام شورای انقلاب در دولت به سمت معاون وزارت دفاع منصوب شده است. امیر رحیمی که در طول دوره فرماندهی دژبان یکی از نظامیان جنجال‌آفرین و خبرساز بوده است در مصاحبه خود گفت که نمی‌تواند ساکت بنشیند و وقتی مصالح مملکت ایجاب می‌کند حرف‌هایش را با ملت درمیان خواهد گذاشت. او در باره دخالت ارتش در خوزستان گفت که مدتی احتیاط

کرد ولی من احتیاط نمی‌کنم. من معتقدم وقتی انقلاب پیروزی را حفظ می‌کند که ارتش پاسدار انقلاب باشد. پس از برکناری امیررحیمی او به سمت وابسته نظامی ایران در فرانسه منصوب گردید ولی نپذیرفت.

استعفاي سرلشکر فرید ظاهراً دلائلی مخالف دلائل امیررحیمی داشته است. فرید در مصاحبه‌ای گفته است چون گروهی می‌خواهند ارتش دوباره رودرروی مردم قرار گیرد و باعقیده او در کنار نگاهداشتن ارتش مخالفانند، کناره‌گیری کرده است.

او همچنین از مراکز متعدد قدرت و تصمیم‌گیری و دخالت در ارتش نام برد و گفت یکی از علل استعفايش همین دخالت‌ها بوده است.

نیتینگ ۳۰ تیر

سازمانها و گروههای مختلف برای بزرگداشت شهدای ۳۰ تیر ۷ روز شنبه ۳۰م تیر، در میدان

بهارستان گرد آمدند، اما متأسفانه این میتینگ با نظم و ترتیبی که درخور شهدای ۳۰ تیر باشد، برگزار نشد.

نخست اینکه هیچکدام از سازمانها و گروهها به علت اینکه باهم و یکپارچه میتینگ را برگزار کردند، آن اندازه احساس مسئولیت نداشت که وقتی سازمانی خود به تنهایی اجتماعی برگزار می‌کند - شاید نخستین تجربه بود و پس از این بتوان بهترش کرد - دیگر آنکه گروه معروف به حزب الله در اوائل کار، چندان شلوغ کرد که دیگر شعارهایی که از بلندگو پخش می‌شد، مفهوم نبود. این گروه با آنها که از طرف جبهه ملی آمده بودند، درگیر شد و مجلس آنها را که در گوشه‌ای از میدان برپا بود یکی از هم باشید، اما پس از آن که کار مجلس جبهه ملی یکسره شد، حوادث غیرمنتظره‌ای رخ نداد. زیرا اداره کنندگان میتینگ همان افراد گروه های سیاسی برگزار کننده نبودند. نخست‌آبای از کلام الله مجید پخش شد، سپس پیام آیت الله

عملیات ارتش در ارومیه

اطراف ارومیه و پاسگاه مرزی «سرو» در این هفته محل زد و خوردهای جدی و خانمان برانداز بود، بگونه‌ای که ارتش وارد ماجرا شد و درگیریها مستقیماً دخالت کرد.

واقعیت ماجرا به دقت روشن نیست، زیرا رادیو تلویزیون و روزنامه‌ها، هرکدام خبر را به نوعی متعکس می‌کنند و معلوم نیست ریشه زد و خورد در کجاست، ولی رویه‌رفته، ساله کرد و ترک این بار، در این نقطه بهانه درگیریها شده است. در آغاز زد و خورد در روز جمعه چند تن از مردم و چند تن از پاسداران کشته شدند و ۵ تن از پاسداران نیز بوسیله کردها گروگان گرفته شدند. این عده چند روز بعد آزاد شدند اما درگیریها پایان نیافت. استاندار آذربایجان غربی در مصاحبه‌ای در این مورد به مذاکره خود با شیخ عزالدین حبیبی اشاره کرده و گفته است که ایشان پیشنهاد کرد که افراد متفرق در پاسگاه «سرو» از افسراد محلی انتخاب و استخدام شوند. و من در پاسخ به وی گفتم که ما با استخدام پاسدار محلی مخالف نیستیم ولی باید راهی برای رفتن به «سرو» یافت.

این گفت‌وگو نشان‌دهنده که جاده ارومیه - سرو بوسیله عده‌ای بسته شده است و نمی‌توان به آنجا رفت و آمد کرد.

استاندار آذربایجان غربی - دکتر حقوق - همچنین در اعلامیه‌ای که مردم گفته است که برخورداری منطقه «سرو» ساله کرد و ترک نیست و هشدار داده است که اگر به این ماه در شهر ارومیه دامن زده شود، شهر را ترک خواهد کرد. دادستان انقلاب اسلامی ارومیه نیز در بیانیه‌ای از مردم خواسته است که مزاحم کردهای مقیم ارومیه نشوند. هم او گفته است که حمله به پاسگاه زندان مرزی از طرف صد انقلابیون صورت گرفته و ربطی به برادران کرد ندارد، در حالی که کردها در شهر مورد اهانت قرار می‌گیرند.

در این احوال لشکر ۶۴ ارومیه در اعلامیه‌ای گفته است که برای دفاع از انقلاب اسلامی در منطقه ارومیه - سرو وارد عمل شده و باغیان را از مناطق کوهستانی برانداخته و منواری کرده است. فرمانده لشکر ۶۴ ارومیه سرهنگ ظهیرزاد در ارتباط با این عملیات گفته است که در این درگیری چند تن از کردهای مهاجم کشته و معرور شدند و بقیه فرار کردند و از آنها مقدار زیادی خمپاره‌انداز و مسلسل و فشنگ و بشکه‌های آب و سرفه‌های نان و کنس و سیگار بجا ماند.

شیخ تنها راه را مذاکره از نزدیک دولت با مردم می‌داند و می‌گوید اگر این کار صورت نگیرد، ناحیه روی آرامش به خود نخواهد دهد و متشنج خواهد ماند. هنوز روشن نیست که دولت در برابر این حوادث چه خواهد کرد و برای مردم آواره چه چاره خواهد اندیشید.

ورود محمد منتظری

اما جالب‌ترین حادثه تهران بازگشت شیخ محمد منتظری فرزند آیت‌الله منتظری از سنس بود. او قبلاً با یورش مسلحانه از فرودگاه مهرآباد به خارج از کشور رفته بود. زمانی که او در خارج از کشور بسر می‌برد، سختگوی دولت اعلام کرد که آقای بازگران دستور بازداشت او را صادر کرده است. در خارج از کشور آقای منتظری، مهدی بازگران نخست‌وزیر و ابراهیم یزدی وزیر خارجه رانتم کرد که آلت‌دست سیا هستند.

مردم ایران با همه این جنجالها تصور می‌کردند که آقای منتظری یا در خارج از کشور خواهد ماند و یا اینکه اگر وارد تهران شود، دستگیر خواهد شد. اما آقای منتظری روز جمعه به تهران بازگشت می‌آنکه کسی او را دستگیر نکند. افسر کشیک فرودگاه در رابطه با این جریان به مطبوعات گفته است که آقای شهنشاهی دادستان تهران دستور بازداشت او را صادر کرده بود ولی دادستان کل انقلاب این دستور را نقض کرده است، و سپس وقتی آقای منتظری از فرودگاه خارج شد، دوباره دادستان تهران دستور بازداشت ایشان را صادر کرده است! گفتنی است که در میرون از سالن فرودگاه دویست تن مسلح منتظر ورود آقای منتظری بوده‌اند و پس او را نا خانه اسکورت کرده‌اند. به هر حال معلوم نیست چه کسی دادستان تهران است و خلاصه چه کسی باید دستور بدهد. اینقدر هست که به مرتب اسلحه هم‌کاری می‌توان کرد.

توضیح و پوش

در گزارش طب ملی که هفته پیش انتشار یافت نام دکتر حقیقی به اشتباه دکتر خطیبی چاپ شده بود. ضمناً در خبر مربوط به مجله زن‌روز نوشته بودیم که هیأت تحریریه با سردبیر کل کیهان مذاکره کرد و به نتیجه نرسید، در حالی که آنان با مهدیان صاحب تازه روزنامه کیهان بحث کرده بودند، از خوانندگان واز آقای بهشری پوش می‌خواهیم، و امید داریم پوش ما را بپذیرند.

رحمائی فرانس گردید، آنگاه صدای مصدق و پیامی که ده مناسبت ۳۰ تیر در سال ۱۳۳۲ از رادیو پخش شده بود، پخش گردید. و سپس آیت‌الله طالقانی سخنرانی کرد.

بحر به یکبارچگی در برگزاری مراسم بزرگداشت شهدای ۳۰ تیر اگر سخنرانی آیت‌الله طالقانی نبود، تکلی مایوس‌کننده می‌شد و تنها همین سخنرانی بود که می‌توانست را از پاشیدن نجات داد. اما در این می‌توانست هر چه ممکن بود اعلامیه، بیانیه و ... توزیع شد و از این نظر کم‌نظیر می‌نمود.

مربوان خالی شد

مردم مربوان هم سرانجام در اثر دخالت‌های کمیته و پاسداران، مانند کردهای نقره، شهر را ترک کردند و در بیابانهای اطراف چادر زدند. اکنون مردم دو شهر کرستان آواره شده‌اند.

حوادث مربوان ریشه در وقایع هفته پیشتر دارد. مردم به وجود پاسداران و کمیته در شهر اعتراض کردند و هنگامی که یک راه‌پیمایی علیه مشی رادیو تلویزیون که خبرهای کرستان را تحریف می‌کند ترتیب داده بودند، از طرف کمیته مورد اعتراض به آنها تیراندازی شد. مردم هم دفاع کردند و در این حادثه چند پاسدار و چند تن از مردم کشته شدند.

در پایان این درگیری پاسداران اعراسی بر شهر مسلط شدند و کشتن سیاسی برای حل ساله آغاز شد. نمایندگان مردم و شورای موقت شهر مربوان که پس از درگیری اداره شهر را به عهده گرفته است، با فرمانده پادگان درباره عدم استفاده از پاسداران اعراسی برای حفظ انتظامات شهر وارد مذاکره شدند، اما با اصرار نظامیان مبنی بر استفاده از پاسداران کار به نتیجه نرسد و اعلام شد که برای جلوگیری از هرگونه درگیری، مردم شهر را ترک می‌کنند. تا امروز - دوشنبه - که این خبر نوشته می‌شود، حوادث به دقت روشن نیست. برخی از روزنامه‌ها خبر داده‌اند که بیش از ۷۵ درصد از مردم شهر را ترک کرده‌اند و برخی دیگر تکلی سکوت اختیار کرده‌اند.

شیخ عزالدین حبیبی رهبر ملی - مذهبی کرستان در ارتباط با وقایع مربوان پیامی فرستاده است که در آن «عناصر ناباب و مرنج در درون دولت و کمیته‌ها» را مسئول درگیری مربوان معرفی می‌کند، «عناصری که با رشد سیاسی ندارند و با آسمان و خاکنند. مخصوصاً در کرستان عوامل ارتجاع و نیروهای ضد انقلاب را تقویت می‌کنند تا علیه مردم عمل کنند».



صحنه‌ای از جنگ و گریز و درگیری بین مردم شهر و روستا های اطراف . آنها با سنگ به یکدیگر حمله می کنند .



خانه یکی از فرهنگیان که توسط عده‌ای تخریب و غارت شده است .



مردم در يك راهپیمائی بزرگ شعار می دادند که ما آب می خواهیم نه گلوله .
شعاری هم که دردست آنهاست همین را می گوید .

جنگ و گریز مشکین شهر

مشکین شهر در روزهای ۲۳ ، ۲۴ و ۲۵ تیر ماه شاهد حوادث خونینی بود که گفته می شود در آن حدود ۲۰۰ نفر زخمی و ۶ تن کشته شده اند . عکسهای این صفحه که توسط یکی از خبرنگاران مقیم شهر گرفته شده ، صحنه هایی از این زد و خوردها را نشان می دهند . مشکین شهر تنها شهری نیست که دچار این حادثه شده ، شهرهای بسیاری پس از انقلاب دچار این حوادث شده اند . ناآگاهی مردم ، ارتجاع حاکم بر برخی از کمیته ها و تحریکات ضد انقلاب ، همگی به چنین جریاناتی کمک می کند .

آنها آزادگان را کتک می‌زنند و شکنجه می‌کنند

لاتهای محله حسین آباد اصفهان را قرق کرده‌اند

کمیته می‌گوید به من مربوط نیست ولی اوباشان همواره در کمیته دیده می‌شوند.

من پس از چندی با ناکسی به ستاد برگشتم. یکی دیگر از اعضای حزب کارگران - سوسیالیست که همراه سیامک ابدالی به دفتر محله آمده بود اظهار داشت:

سیامک پس از بازگشت به ستاد نقش بر زمین شد و ما او را خواندیم ولیکن مرتنا تا صبح کابوس می‌دید و وحشت‌زده از خواب بیدار می‌شد حتی یکبار گلوئی یکی از ما را گرفت و می‌گفت: می‌خواهی مرا شکنجه کنی...

ما پس از ربه‌ود شدن سیامک به کلانتری و کمیته خبر دادیم و گفتیم هر اتفاقی بیفتد مسئولان شما هستید.

پنجمین ۲۸ تیرماه ساعت ده شب همین‌ده به ستاد حمله کردند. ما کارمان تمام شده بود و می‌خواستیم ساختمان را ترک کنیم و در حیاط ایستاده بودیم که صدای عده‌ای را شنیدیم که در حیاطان باهم حرف می‌زنند. کسی به دیگران دستور می‌داد که خانه را محاصره کنند. چهار پنج نفر باهم می‌گفتند یک دختر هم در خانه هست که باید او را بگیریم. ما باشتن این صداها دوباره داخل ساختمان شدیم درها را قفل کردیم و از پنجره‌ها شروع به فریاد زدن کردیم و همایه‌ها را به کمک طلبیدیم. در این موقع این افراد از دیوارها بالا آمدند و وارد حیاط شدند باخودشان کلت، کواکول و لوبونوف، زنجیر، تبر و چاقو داشتند. فریاد زدند اگر تا ده دقیقه دیگر بیرون نیائید تیراندازی می‌کنیم و شروع به شورش معکوس کردند. همایه‌ها همه به حیاطان ریختند و در این مدت جدید بار به کمیته مراجعه کرده بودند ولی کمیته به کمک نمانده بود...

این افراد در مقابل فریادهای ما که همایه‌ها را به کمک می‌خواستیم به آنها می‌گفتند:

اوباشان و لاتهای اصفهان را قرق کرده‌اند. آنها روزنامه‌فروشان و کسانی را که روزنامه‌های کار، کارگر، آیندگان، پیغام امروز و... را می‌فروشتند، در خلوت می‌گیرند، می‌زنند، می‌برند و شکنجه می‌کنند. مردم در برابر این اعمال اعتراض می‌کنند، اما آنها در مقابل ژ. س. چه می‌توانند کرد؟ کمیته‌ها هم از اعتراض‌ها حمایت نمی‌کنند آنها اوباشان را بر مقرضان ترجیح می‌دهند. آنچه در پی می‌آید گزارش‌گونه‌ای است از آنچه بر سر عده‌ای آمده است. از زبان خود آنها.

من حائمی‌نوم و آنها به یک‌دیگر اشاره کردند که بعد معلوم شد از افراد خودشان است و مرا سوار ماشین کردند یکی از آنها دهانش پسوی معفن مشروب می‌داد و سیاه‌مست بود آنها مرا روبروی مدرسه‌ابوریحان در بیابان و بروی تپه‌ها بردند آنها من را نشانند و پس از فحاشی به من و به حزب شروع به سوال‌هایی از این قبیل کردند:

آدم‌های بالای حزب چه کاری هستند؟

رابطه شما با کردستان و سندج چیست؟

روزنامه‌ها را از کجا می‌گیرید؟

خرا باسدارها را می‌کشند؟

در مقابل اعتراض من چندین بار بتزیم

روی باهام ریختند و گفتند یا جواب درست

میدهی و یا دادگاه سیاسی تشکیل میدهیم

نو را آتش می‌زنیم و چون جواب درستی از من

نمی‌شنیدند پس از یک ساعت کتک‌زدن من، سوار

ماشین‌های خود شدند و رفتند.

سیامک ابدالی از اعضای حزب کارگران سوسیالیست در اصفهان با مراجعه به دفتر محله تهران‌مصور در تهران و نشان دادن بدن خود که آثار شلاق و آتش سیگار هنوز بر آن نمایان بود به ربه‌ود شدن خود توسط ژ. و. اوباش در اصفهان اعتراض کرد.

سیامک ابدالی در شرح آنچه بر او گذشته است چنین گفت:

روز چهارشنبه ۲۷ تیرماه با چند نفر دیگر روبروی دانشگاه اصفهان روزنامه کارگر می‌فروختم. هنگامی که برای سوار شدن به ناکسی و بازگشت به ستاد حزب به آنسوی خیابان رفتیم ناگهان حدود سی نفر از چند ماشین پیاده شدند و ما را مورد حمله قرار دادند. اولین مشت را یکی از رفقای ما خورد. گلوئی من را گرفتند و فشار دادند و با مشت بر سرم کوبیدند. ماهر کدام به سیمی دودیدیم و من به طرف دروازه شیراز دویدم و چون ضمت تمام بدنم را فرا گرفته بود به یک کوچه پیچیدم و ایستادم. یک ماشین آریای خاکشتری رنگ شماره ۲۹۴۹۴ تهران‌سالت و یک موتور آبی رنگ که مرا تعقیب می‌کردند سرکوچه ایستادند و چندین نفر به من حمله‌ور شدند. مردی با ریش بور و عتک ساه مرا گرفت و آنقدر شلاق زدند که پاهایم بی‌حس شد. یکی از عابریان اعتراض کرد. او را هم با مشت زدند. من به زمین افتادم و آنها نالند محکم بروی کمرم کوبیدند خاسی برایم آب آورد که لبان را گرفتند و شکستند و با تکه‌های مسورم را محروح کردند و سپس در همان حال رها می‌کردند. مردم محله اعتراض کردند که باید این فرد را یا به کمیته و یا به سارسان ببرند و آنها را مجبور به ایشنان کردند. من گفتم اگر به نفر از مردم با من نپایند

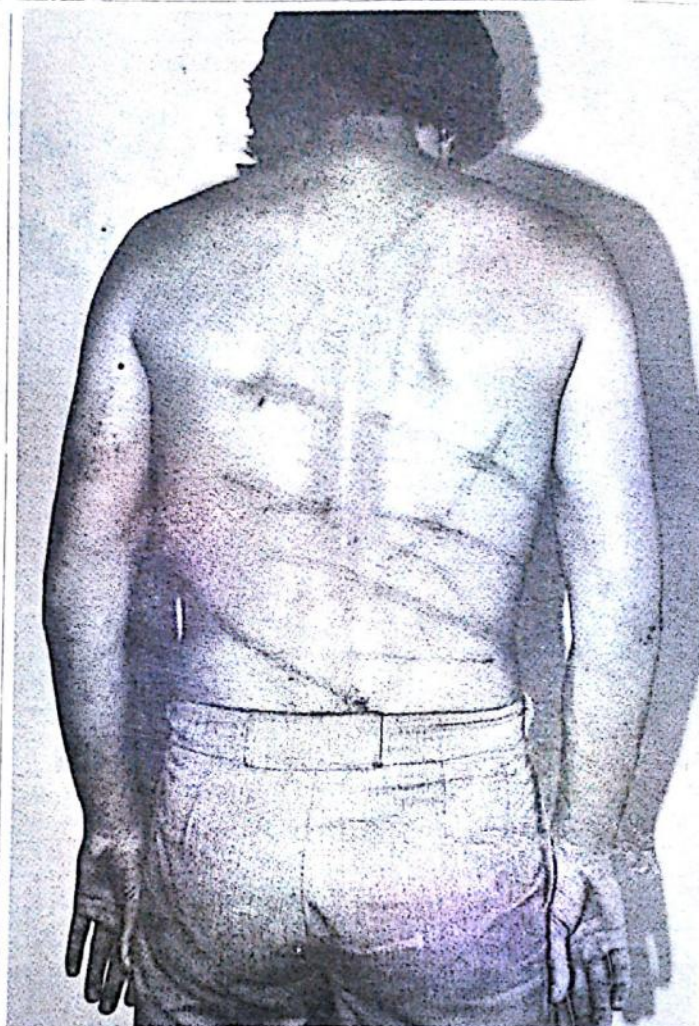
کمته گفتیم. جای شلاقها را روی بدنم به آنها نشان دادم و گفتم چرا اینها را دستگیر نمی کنید و آنها گفتند کسانی که شما را زده اند کمته ای نیستند اگر بودند ما آنها را به سزای اعمالشان می رساندیم. و بعد گفتند که برای گشتن ستاد برمی گردیم در بازگشت ما مردم هنوز در خیابان بودند و اثری از پاسدار کمته نبود و مردم گفتند که دو سه دقیقه بعد از رفتن ما پاسدار هم آنها را ترک کرده است و بلافاصله همان اوباشها ریخته اند و در و شیشه های ستاد را با تبر خرد کرده اند و تمام تشریفات را به هم ریخته اند.

در ضمن همایگان گفتند که پیکان سیاه شماره ۹۱۵۸۶ تهران-سج متعلق به حمله کنندگان بوده است و از چندین قبل هم به هماینها گفته اند که می خواهند یک عده ساواکی را دستگیر کنند و اگر سروصدا شد آنها ناراحت شوند و به هیچکس هم اطلاع ندهند.

ده هزار نسخه روزنامه کارگر، سه هزار نسخه کتاب، دو موشواره و یک انگشتر طلا، یک ساعت مچی سیکو، یک ضبط صوت کاست، دوربین گداک، رادیو، پنجاه عدد نوار کاست را از آنجا برده بودند. افراد کمته گفتند رسیدگی می کنیم و رفتند و صبح روز بعد ما دوباره به کمته برای شکایت مراجعه کردیم گفتند به ما مربوط نیست، به ژاندارمری بروید. به ژاندارمری رفتیم. گفتند ماله سیاهی است و نه کمته مربوط است. بالاخره فهمیدیم که نمی خواهند کاری کنند.

ابدالی گفت: افرادی که مرا ربوده بودند هر روز در کمته دیده می شوند. واضح است که وابسته به خودشان هستند. از آنها خواستم که اسامی این افراد را به ما بدهند، فصول نکرده اند.

سیامک ابدالی در پایان گفت: این افراد کاملاً شناخته شده هستند، لایهای محله حسین آباد هستند: حسن ماری، حسن لفتی (که اسم واقعی اش حاج بداله واحد است)، اکبر کاردی سرده نشان هستند بارها به فروشندهان روزنامه های آبدمان، بهنام آبروز و ما حمله کرده اند. تیکار یکی از فروشندهان روزنامه کار را با جاقو مورد حمله قرار دادند و دستش را از بازو تا معج مجروح کردند. کمته هم آنها را می شناسد و از کارهایشان مطلع است. همان ماشین های که مرا بردند آزادانه در خیابانها می گردند، ولس کمته و پاسداران انقلاب توجهی ندارند



بیسم و ژ. س تمام این مدت بیرون در ایستاده بودند و هیچ دخالتی نمی کردند. بهرحال ما به افراد کمته گفتیم که باید ما را با مسلسل حفاظت کنند تا از ساختمان بیرون بیاییم اول مخالفت کردند و بالاخره راضی شدند و ما را به کلانتری بردند. به آنها گفتیم که برای ستاد پاسدار بگذارند چون ما هیچ مسئولیتی قبول نمی کنیم اگر بعداً اسلحه و یا مدرک دیگری علیه ما در آنجا پیدا کنند و آنها هم موافقت کردند... سیامک ابدالی گفت: چند تن از شکنجه گران را در بین مهاجمین تشخیص دادم که در آن موقع مردم را متفرق می کردند... به افراد

که اینها ساواکی های سابقاند و اسلحه قاچاق دارند و ما فریاد می زدیم که دو هفته پیش از کمته با حکم تفهیش آمده اند و چیزی پیدا نکرده اند. ما اعضاء حزب هستیم و ستاد علنی است.

اوباش تیرهوانی انداختند و به هماینها گفتند که اگر دخالت کنید شما را هم آتش می زنیم. زن می را که اعتراض کرد باسلی به موته ای پرت کردند بعد از دو ساعت بی اعتنایی بالاخره افراد کمته آمدند. بعد از هماینها شنیدیم که یک ماشین توبوتای آبی رنگ که بعداً خودشان را مامورین کمته معرفی کردند با

امریکا، امروز در ایران چه می کند؟

پیشنهاد: رهبر انقلاب و رهبران احزاب ترقیخواه به گفتگو بنشینند
سؤال: چگونه آمریکا که شاه را برد، سر راه این حکومت سنگ می اندازد؟

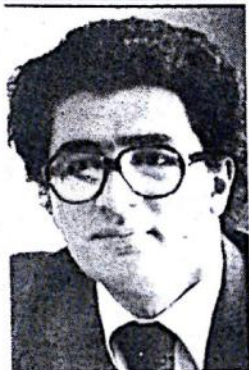
مواضع ضد امپریالیستی انقلاب: جلوگیری از تبدیل ارمان انقلابی ضد امپریالیستی به کوشش غربپسندانه (و نه خداپسندانه) ضد کمونیستی؛ دور کردن عوامل «امریکائی» که در حکومت پس از انقلاب رخنه کرده اند - سواپهای اطمینان آمریکا و غرب -.

پس، همزمان با کوشش برای استقرار حکومت تازه (که الزاما باید حکومتی باشد که اکثریت مردم طالب آنند) باید منوجه این تدابیر نیز بود، و وسایل اجرای این تدابیر راجع به کرد و فراهم آورد. در مورد ایران مهمترین این وسایل کوشش برای حفظ اتحاد (یکوئید وحدت کلمه) به تعبیر درست آن بود و هست. این خود يك «متره» يك میزان است، گمانی که محققا کوشش می کنند تا این «اتحاد» را که انقلاب مردم از برکت آن به اوج رسد و ارباب را قانع کرد تا نوکر به آن خوبی را ببرد - به خطر اندازند؟ یا اعمال ریگی به کتف دارند.

این عوامل که در داخل حکومت به تضعیف آن - بنا به ماموریتی که دارند - میگویند، در هفته های اخیر تمام کوشش خود را مصروف ایجاد محیط ناامن و اغتشاشهای مصنوعی و خود ساخته کرده اند، تا از این رهگذر به یکی از موزیانه ترین و رذیلانه ترین نقشه های استثمار برای «ایران پس از شاه»، پی می بریم و آن:

۱ - ایجاد يك ارتش ضد خلقی و همچون پیش در مشت امریکاست؛ برای روز مبادا.
۲ - ایجاد محیط ناامنی که نیروهای ترقیخواه را مدام در معارضه با حکومت قرار دهد.

۳ - عامل دوم خود، اولی را تسریع میکند، یعنی آنها با آتش افروزی در این نقطه و آن نقطه، با کمک عوامل خود در داخل حکومت، این آنها را بزرگتر و سوزانده تر از آنکه، هست، نشان می دهند و ایجاد يك ارتش ضد



مسعود بهنود

چند اقدام درست و نیمه درست، که در نوع خود پس از استقرار جمهوری اسلامی نخستین بود، امیدهایی در دلها نشاند است، امید به این که قدرتمدان امروزی روشهای نادرست خود را تصحیح کنند، از بزرگترین آنهاست.
از مهمترین این اقدامات می توان از اعلامیه مجاهد بزرگ اینکاش طالقانی درباره میتینگهای ۳۰ تیر و تأثیر آن، از مهم ساختن صاحبان قدرت در مسئولیتهای دولت، از مضمون جلسات و گردمایی های قم و ... نام برد.
این نصیرات محسوس، وقتی همزمان می شود با گریز سوزنا از نیکاراگوئه و رویاندنهایی دقیقاً مشابه ایران در آن سامان، آدمی را به فکر وامی دارد. باید به صراحت و بی پردهموشی مسائل را مطرح کرد. و هشدار داد حتی اگر کوشش شوالی نباشد و آنچنان که معمول است و بدان عادت گردیم کسانی در سطح رهبری باشند که هر انتقاد دلسوزانه را به «توطئه» و «تحریک» تعبیر کنند.

*** امپریالیسم غرب می کوشد با کمک عوامل خود در داخل حکومت، ماهیت ضد امپریالیستی جنبش را منحرف کند.**

*** ناآرامیها، خشونت ها، ترورها و ... ایجاد ساواک و يك ارتش ضد انقلابی، ایران را در شکل مطلوب آمریکا قرار می دهد.**

در نیکاراگوئه، آمریکا سوموزا و جانشینش را در حالی که هنوز رمقی برای مقاومت داشتند، برد و حکومت را به آنها سپرد که برای بدست گرفتنش ۳۰ هزار کشته داده اند. چرا؟ این سؤال پیش می آید که چرا ایالات متحده نوکری را که سرسپردگی خود و پدرش، در نیم قرن گذشته به برچم پرستاره ثابت شده، از منس به زیر آورد.

پاسخ این سؤال را در مورد سرنوشت شاه نیز می توان مطرح کرد، به ویژه که ایران برای آمریکا حیاتی تر است و شاه هم نوکر بی همانندی بسود:

۱ - مردم که در پی مثلاً فضای باز سیاسی برگشود، بودند، دیگر مهار شدنی نبودند. مگر با تحمل ایجاد اختناق و خشونت نظیر سالهای پس از سالهای ۲۸ مرداد که دنیای امروز و نقش بازی (حقوق بشری) آمریکا تاب آنرا ندارد.
۲ - اطمینان به حکومتی که مردم طالب آنند. در مورد ایران (شاید هم نیکاراگوئه) این که حکومت مطلوب انقلابیون، در ماهیت ضد کمونیسم است. پس چپا در آن مجال ایجاد خطری ندارند.
۳ - عواملی وجود دارند که جهانخواه غربی می تواند با تزریق آنها به حکومت انقلابی بعدی، به ماندگاری منافع و مقاصد استعماری خود دلگرم باشد.

به این سه دلیل آمریکا، شاه را می برد (شاید هم سوموزا را) چرا که از سوی دیگر اگر تعلل کند، در يك جنگ فرسایشی درازمدت نیروها و قهرمانان دیگری بروز خواهند کرد که به احتمال نزدیک به یقین، منافع عرب را پاسدار نیستند.

با شناخت این وضعیت در ارتباط با سیاست خارجی، تکلیف روزهای پس از سرنوئی رژیم شاه، برای ما روشن می شود: کوشش برای حفظ

خانی را سرعت می‌بخشد: ارتشی که باید فوراً ساخته شود و مستشاران خارجی نیز در آن جانی دارد. مثالهای پیاده شدن این دو نقشه را در این يك ماه مدام شنیدیم.

در اینجا سئوالی فوراً در ذهن نقش می‌بندد که مدام یا ما نیز در میان گذاشته می‌شود - جندی پیش، پس از يك سخنرانی با بیش از ۲۰ سؤال که همگی مضمون واحدی در این محدوده داشتند، روبرو شدم - سؤال اینست: مگر نه این که غرب - و در اینجا امریکا - خود شاه را با عجله برده و راه آمدن حکومت تازه را هموار کرده، پس چرا چنین نقشه‌هایی دارد؟

پاسخ اینست: این درست که استعمار، حکومت فعلی را به علت ماهیت ضد کمونیستی آن بر دیگر بازوهای انقلاب ایران و مبارزات خلق ایران ترجیح می‌داد و به آن مدد رساند، ولی ناگزیر است مدام این حکومت را محک بزند که مبادا زیر فشار خواستهای اصیل مردم ایران، به بازوی ضد امپریالیستی خود تکیه کند و از مبارزه اصلی - به زعم امریکا - ضد کمونیسم منفک شود. برای جلوگیری از این خطر، حکومت باید مدام پرماله و ضعیف باقی بماند. با توجه به این که ضعف حکومت، خودبخود برنامه‌های رفاهی را ست و غیرممکن میکند و این خود ناراضی‌ها را به بار می‌آورد و ضعف را مضاعف می‌سازد - به این ترتیب می‌بینیم استعمار غرب گرچه راه، آمدن این حکومت را هموار کرده است، اما به آن باچشمی که به رژیم شاه موکر مطمئن می‌نگریست، نمی‌نگرد. بخصوص که در شخصیت رهبر انقلاب نیز - جز سرشت ضد کمونیستی - خصوصیتی ضد امپریالیستی و ضد استعمار نیز سراغ دارد.

به خودی خود و به‌فوریت در طرح این مساله، چاره آن نیز در نظر نمی‌بیند: چاره، تقویت حکومت است و فراهم آوردن امکان آن که انقلاب و مردم به بازوی ضد امپریالیستی رهبری تکیه کنند و در صف اولویتها، آنرا نخستین بدانند. برای رسیدن به این هدف باید عوامل استعمار غرب را در داخل حکومت شناسائی کرد و راند.

در اینجا حساسیت این روزها آشکار میشود، روزگانیست که یا تدابیر آنان به نتیجه میرسد و با اغتشاشات هرروزه و خرابکاریها و ناآرامیها و ترورها و سوء قصدها و ... ایجاد بی‌پروا و بی‌تدبیر ارتش ضد خلق جلو می‌افتد و اسب نروای امریکا به داخل مملکت راه داده میشود. همان ابسی که در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن مردم، با وجود جلوگیریهای مقتدرت رسیده‌های

نویا آنرا ویران کرد و بعد نیز دادگاههای انقلاب بر آنرا به سنگی گوشت.

یعنی که، آن جناح پیروز میشود و حکومت اسلامی سرشت ضد کمونیستی مطاوب غرب میگیرد و چپ‌کشی برافند می‌افتد... و با - اگر هشیار و بیدار دل باشیم - نقشه‌های آنان نقش بر آب می‌سود: حجاج ضد امپریالیستی حکومت تقویت میشود و مبارزه با استعمار و استثمار و عوارض آن ادامه می‌یابد و حرکت مردمی که با رفتن شاه به اوج رسید، تبدیل به انقلاب می‌شود: انقلابی که خواب از چشم تسلط‌طلبان بین‌المللی و استثمارگران قدیمی وطن ما، می‌رناید. و هرچه در این طریق جلو برویم، امکان آنها برای دست‌یازیدن به وسایل تازه و نیرنگ‌های جدید، کمتر میشود.

نتیجه‌ای که از مجموع این تصاویر و بسا جمعیت‌های حقایق و استنتاج‌های بالا می‌توان به دست آورد، رفتار مطلوب آینده حکومت و ملت را نشان می‌دهد.

برخلاف آنچه تاکنون دیده‌ایم و راهی که تاکنون قدرتمندان تازه - زیر تاثیر آن عوامل سرسپرده در داخل حکومت و یا از اثر بی‌تجربگی و ندانم‌کاری - رفته‌اند. باید دولت در جهت برآوردن نیازهای مردم و پاسخ دادن به خواستهای انقلاب برآید. باید عوامل ناراضی از رژیم منخط شاه را بشناسد و از آن بهره‌مند کند. معیار مشخصی است. هیچ تدبیر و وسیله‌ای وجود ندارد که در حکومت پس از انقلاب نیز بتوان از آن استفاده کرد - در حالی که رژیم پیش نیز از آن تدابیر و وسایل بهره گرفته باشد.

همچنانکه افراد و عوامل رژیم پیشین برکنار یا معذور شده‌اند، سیستم آنان نیز باید مدفون شود. نگویید چنین شده است. بهیچ‌روی تاکنون دولت موقت در این طریق گام نرسده است. بلکه برعکس با قیمت بسیار سنگینی جدا کردن گروه‌ها گروه از حامیان همراهان خود و ناراضی کردن آنها، بسیاری از نهادهای گذشته، با همان شکل و هدف سازسازی می‌شوند - ساواک، ارتش، بانکهای دولتی، ادارات دولتی، قوانین سیاسی، سیستم اداری دولتی و هزاران جز این -.

وفتی حکومتشان از وحدت و اتحاد سخن می‌گویند. مدام روزنامه‌نگاران، روشنفکران و روشنفکران و رهنمایان جامعه را هدف میگیرند و از آنها - که راه می‌نمایند و از جابه‌جودیشان می‌دارند - به عنوان منافق و اختلاف افکن و - حرکت نام می‌برند. حال آن که چنین نیست، با انصاف که بررسی کنیم آنها که تند می‌روند

و رفتار فاتحان پشته کرده‌اند و ملت را مغلوب شده پنداشته‌اند، مذاق‌افکنند. آنها که نظارات ۷۰۰ هزاری را ۲ میلیون وانمود می‌کنند، شعارهای تندروانه به گروه‌ها می‌آوردند، سپس وانمود می‌کنند این خواست جامعه است، آنها که با روشهای اطرافیان محمدرضا ساک دور و بر امام را گرفته‌اند و مدام «صحیح است» می‌گویند، آنها که دروغ انتشار می‌دهند و تظاهرات خونین را باعث می‌آیند، آنان که دارند چهره خشن و غیرقابل تحمل و بدون انصاف، ارتجاعی و خشکی از اسلام می‌پردازند. آنها که در هیات دولت همان کاری را با رهبری انقلاب می‌کنند، که اطرافیان آن ساک در روزهای پیش از ۱۵ خرداد ۴۳، با آن نادان می‌کردند: «قربان این دشمنان را بکشید». «این مرتجعان را از ایران برانید»، «قربان شادست می‌فرمایید»، «قربان! اجازه می‌دهید با یک اشاره منگوشان کنیم» و ... اینها هستند. اینها همان سویایهای اطمینان امپریالیسم جهان‌خواه‌اند که به ایران صادر شده‌اند و در انقلاب تزریق شده‌اند تا در صف رهبری رخنه کنند.

ما در سالهای آینده شرمند نخواهیم بود، چرا که گفته‌ایم و پیش‌بینی کرده‌ایم که: این عوامل وضعیتی فراهم می‌آورند که مطلقاً امکان و فرصت و رغبت برای مبارزه ضد امپریالیستی در این حکومت باقی نمی‌ماند. آنها به جهان‌خواه‌ان مدد خواهند داد تا ایرانی‌ها بمانند، ایران آن ساک، منتها بدون شاه. ایرانی عیناً شبیه ایران نیم قرن گذشته با این تفاوت که دست‌کم در این ماههای نخستین، حکومت دارای حقانیت و اصالت خواهد بود - چرا که اکثریت دارد -.

باید با تمام وجود، راه اینها را محسوس کنیم. نخستین و تنها تدبیر برای رسیدن به این هدف انسانی و والا، نزدیک کردن نیروهای ترقی‌خواه و بدون وابستگی به بیگانه، به رهبری انقلاب است. این غیرممکن نیست چرا که شخص آقای خمینی غیر از دلبستگی به اسلام، ضد امپریالیست است و این کانونها نیز همگی ضد امپریالیسم‌اند و چه نقطه‌ای انقلابی بزرگتر و بهتر از این.

بهترین پیشنهاد را نیز به شخصیت ملی و آگاه این دولت - هفته‌ی پیش داد، اجتماع رهبران احزاب، بدون توجه به مسلک آنها در حضور امام. اینچنین اتفاقی اگر همانندین - نظائر دوست - اجازه بدهند بدترین خبر برای جهان‌خواه‌ان خواهد بود که از تهران برایشان محابره می‌شود.

احمد کی نژاد

این مقاله را بخوانید !

کشف ماجراهای پشت پرده مشکل نیست

چطور همه‌ی حوادث دنبال هم‌ردیف شد تا مجلس مؤسسان منتفی شود ؟

چطور يك زمینه‌چی بین‌المللی در مورد آبراه انرژی جهان - خلیج فارس - صورت گرفته ، برای چی ؟

چرا رادیو تلویزیون به ناآرامی‌ها کمک می‌کند و آنها را تشدید می‌کند

برای تحلیل مسائل و قضاوت صحیح ، توجه به دو نکته اهمیت فراوان دارد . نکته اول آن است که انسان خود را برای لحظاتی از متن حوادث خارج کرده و از بیرون به کل وقایع بنگرد تا بتواند خارج از واکنش های کوتامدت ، و خارج از تأثیرات لحظه‌ای ، به واقعیات امور نزدیکتر گردد . یعنی درحقیقت برای قضاوت ، بایستی خود را از حالت محاط در حوادث خلاص کرده و در موقعیت محیط بر آن قرار دهد .

نکته دوم آن است که آدم گهگاه بایست حوادث و وقایع را در ذهن خویش به همان صورتی که اتفاق افتاده است مجدداً تکرار و بازسازی کند و سپس در باره کل این وقایع به قضاوت بنشیند که البته نقاشی ناعی از نارسائی حافظه را برای تکرار دقیق وقایع ، می‌توان با رجوع به مدارک و نوشته‌ها و اخبار ، جبران کرد . توسل به این دو روش ، یعنی محیط شدن بروقایب و تکرار و بازسازی آنها در ذهن ، این خاصیت را دارد که می‌توان به جریان وقایع و حرکات انجام یافته در گذشته ، سرعت بخشیده و بالنتیجه نظامات پنهانی و ارتباطات موجود در وقایع را تشخیص داد و خطوط کلی موجود در حرکات جزئی و بظاهری اهمیت و همچنین پیوستگی و وابستگی آنها را تمیز داده و از این راه آگاهی های ضمنی نیز نسبت به مسیرحرکات و وقایع در آینده بدست آورد .

بنوان يك مثال قابل لمس در این مورد ، می‌توان از يك حلقه فیلم یاد کرد که تك تك كادر عکس‌های تشکیل دهنده این حلقه فیلم ، تصاویری هستند ساکن ، ولی پس از آنکه سرعت

و در دنبال یکدیگر تکرار شدند ، خط حرکت وقایع فیلم و ارتباط صحنه‌ها و کادرهای به ظاهر جدا از یکدیگر ، آشکار می‌گردد . پس از حرکت صادقانه مردم ایران برای رسیدن به آرمانهای ملی و تحقق بخشیدن به هدف های انقلابی خویش ، در کادر رهبری تغییرانی رخ داد ، چهره‌هایی رفتند و چهره‌هایی بجای آنان نشستند ولی چهره‌های جدید متأسفانه در کل خود ، ترکیب نامنجم و ناهمگونی داشتند . در جمع اینان از انسانهای مبارز و نسبتاً آگاه گرفته تا صورتهای مضحک و متکوک و از افراد روشن‌بین گرفته تا کوردلان متعصب و مرتجع دیده می‌شد و اگرچه وجود چنین ترکیبی در رده‌های بالای تصمیم‌گیری و اجرایی می‌توانست نارسائی‌های فراوانی را در دوران سازندگی باعث گردد ولی خیل امیدواران به تحقق آرمانهای انسانی و ملی انقلاب ، با توجه به روحیه و یکپارچگی و وحدت عمل مردم در امر سرگونی رژیم ، امید داشتند که با همکاری و همدلی بتوانند به ترمیم خرابی‌ها و نقائص و نارسائی‌ها پرداخته و شالوده‌های يك جامعه مترقی و متعالی را بریزند و در عین حال ، دایمی را که طبعاً از طرف گروههای فساد رانده زده طرح‌ریزی می‌شد ، خنثی کنند .

ولی متأسفانه سیر حوادث در این مدت به نحوی بوده که نه تنها انتظاراتی را که در بالا ذکر گردید ، هیچیک به مرحله عمل درنیامد بلکه اوضاع به شکلی درآمد که اگر از طرف دشمنان ایران ، میلیاردها خرج می‌شد و صدها هزار نفر بسیج می‌شدند ، سریعتر از این قادر نبودند که شیرازه امور را در این مدت

کوتاه و بدین نحو از هم بپاشند . پس باید به بررسی نشب و در حد امکان قضایا را مشخص کرد تا شاید روزهایی در دل این تاریکی باز شود و سر نخها نمایان گردد و ملت با آگاهی به قضاوت و تصمیم بنشیند . در بررسی علل این گسیختگی می‌توان از سه مورد اصلی نام برد که عبارتند از : ۱ - سیاستهای غلط اعمال شده در داخل کشور از طرف کادر رهبری - ۲ - ایجاد مشکلات بوسیله عوامل امپریالیسم به نفع اربابان خود که زیر پوشش های جدید درآمد و بنفوذ کرده‌اند . ۳ - نقش سرسپردگان رژیم سابق .

در مورد نقش سرسپردگان رژیم سابق باید صراحتاً گفت با زمینه نامساعدی که این عوامل در جامعه داشته‌اند قادر نبوده‌اند که با این سرعت و در این مدت کوتاه متشاء چنین اثرات مخربی گردند و می‌توان گفت که بیشتر عملیات اینان براساس استفاده و بهره‌گیری از نتایج سیاستهای غلط کادر رهبری تنظیم گردیده و از نتایج این سیاستها بهره‌برداری سوء کرده‌اند یعنی هرگاه ، به هر علت ، مشکلی در امور کشور پیش‌آمده است ، اینان با سوء استفاده از این مشکل و تشدید آن ، به بحران حاصله عمق بیشتری بخشیده‌اند و این غوغائی که در باره نقش این گروه از طرف دستگاه حاکم برآمده افتاده است اولاً بیشتر برای پوئاندن انتباهات و مقاصد خود دستگاه حاکمه بوده و از طرفی چون دستگاه حاکم ، شاهد مبارزه مردم با رژیم گذشته بود لذا همواره باغلو کردن در باره نقش فعالیت‌های بازماندگان رژیم ، قصد دارد وجود و حضور آنها را به عنوان خطر اصلی اعلام کند

تا از این راه بتواند در سایه و به بهانه وجود این خطر به اجرای سیاستهای دلخواه خویش بپردازد در حالیکه هر ذهن آگاهی تشخیص میدهد، که فاتحه رهبران رژیم گذشته از سه سال پیش چه در زمینه داخلی و چه از نظر منافع امپریالیسم خوانده شده بود. پس باید نقش عمده در تغییر اوضاع به این شکل اسفبار را بیشتر در کیفیت سیاستهای داخلی و نقش امپریالیسم جهانی جستجو کرد.

۱ - در مورد سیاستهای داخلی و در یک بررسی کوتاه، می توان علل ناپسامانی اوضاع را به دو دسته آشکار و پنهان تقسیم کرد. علل آشکار را می توان مستقیماً ناشی از تصمیمات اشتباه افراد «پاک» کادر رهبری و علل پنهان را ناشی از نقش مرموز عوامل و ذینفوذ امپریالیسم دانست.

آنچه آشکار بود و آشکار است اعمال و رفتار و گفتاری است که بدون آگاهی و شناخت و درک اوضاع اجتماعی سیاسی اقتصادی ایران و جهان، سهواً از طرف بعضی رهبران به منصفه ظهور رسیده و باعث جدائی بین بیشتر نیروهای موثر داخلی و کادر رهبری شده و این نیروها را از قابلیت های کادر رهبری برای تحقق آرمانهای ملی و انقلابی سرخورده و مایوس کرده است و این امر، خود باعث گردیده که عوامل ذینفوذ امپریالیسم، با استفاده از اوضاع، جریان امور را در جهت خواستها و برنامه های از پیش تعیین شده خویش منحرف کنند، ولی آنچه بدیهی است آن است که اعمال سهوی ناشی از عدم آگاهی، و یا اعمال عمدی ناشی از سوء نیت، بهر حال نشان دهنده عدم صلاحیت این دسته رهبران برای اداره امور مملکت است.

علیرغم تمام اثرات مخرب ناشی از آن قسمت آشکار اعمال و سیاستها، باز آنچه در گوشه و کنار مملکت اتفاق می افتد مثل حوادث نرده و گنبد و گردستان و غر مشهر و غیره هیچیک نمیتواند منحصرأ ناشی از اثرات سوء سیاستهای آشکار تلقی شود و یا توجیه گردد. با کمی دقت می توان یک نوع حرکت سازمان یافته و از پیش حساب شده پنهان را در این حوادث پیدا کرد که لزوماً ضرورت یک بررسی در ماره این موارد احساس می گردد. چه، بسیار بعید بنظر می رسد که اینهمه دشمنی بین گروهها و دسته های مختلف این کشور وجود داشته باشد و تصور بشود که در گذشته فشار و حضور آریامهری باعث سروش گذاشتن روی این اختلافات بوده و اکنون که آن فشار از بین رفته همه مردم این مملکت مثل خروشهای جنگی روبروی هم ایستاده و بر رافراشته اند. این چنین نتیجه گیری با توجه به وحدت عمل مشهود در طی حرکت

تاریخی مردم، بسیار غیر منطقی می نماید و لاجرم بایستی بدنبال دستهای مرموزی گشت که هر روز گره کور نازهای را در گوشه های مختلف این مملکت ایجاد می کنند و مردم را بجان هم می اندازند و باید دید هدف این دستها از این حرکات چیست و خط نهائی حرکات به کجا ختم خواهد شد.

با بررسی چند مطلب جداگانه که میتواند در انتها، مانند موزائیک در کنار یکدیگر قرار گیرند، ریشه ناآرامیها را از دو جنبه مسائل داخلی و منافع امپریالیسم می توان بررسی نمود که در این نوشته به جنبه داخلی مسائل پرداخته می شود:

۱ - اعتقاد رهبری و گروهی از اطرافیان، بر پیاده کردن طرح حکومتی از نوع ولایت فقیه بوده و اکنون نیز هست (اگر بجز این است لازم است رسماً اعلام شود) لذا اینان در مورد حق تصمیم گیری مردم برای اداره امور و سرنوشت خود فقط این شکل را قبول دارند که روش حکومت از نوع ولایت فقیه از طرف مردم تأیید شود و سپس مردم بر سر جای خود بنشینند و اینان اعتقادی به لزوم دخالت مستمر توأم با قدرت از طرف مردم برای اداره امور خویش ندارند (بیش نویسی قانون اساسی و اختیارات اندک مجلس در مقایسه با اختیارات رئیس جمهوری و نقشهای مربوط به نوع شرایط رئیس جمهوری و لزوم قبول ولایت فقیه از طرف مردم بهترین دلیل بر این امر است).

۲ - جو حاکم برجسته در زمان تظاهرات و حرکت برای سرنگونی رژیم، پذیرای شنیدن و تحمل کردن چنین اعتقاد و اجرای چنین روشی نبود و هیچیک از رهبران مذهبی معتقد به این روش در آن زمان جرات نداشتند چنین اعتقاداتی را بعنوان مبنی آبی خود اعلام کرده و بگویند که قصد دارند آنرا به اجرا بگذارند چه بر بران آوردن آن همان و سلب اعتماد عمومی نسبت به آنان و در نتیجه عدم دستیابی آسان بقدرت همان.

۳ - برای جلب اعتماد مردم، بانوید های مکرر به آینده ای بهتر و بدور از دیکتاتوری، تصاویری از دموکراسی ارائه گردید و قول و قرارها حکایت از انعکاس آراء مردم در مجلس موسان و تعیین سرنوشت خویش و آزادیهای چنین و چنان و کرامت انسان کرد و هر چه که در رژیم گذشته موجود بود همه به عنوان ناسد آن رژیم کوبیده شد و برای آینده مردم چنان بهشتی تصویر گردید که همگان پنداشتند اگر به «دروازه های تمدن بزرگ» نرسیدند ولی در عوض به «دروازه های بهشت بزرگ» رسیده اند البته بهشت به آن بزرگی که همه شان در آن جا بگیرند نه

این بهشت با ظرفیت محدود و تکمیل شده ا پس همگان برای رسیدن به این اهداف متنقل القول شدند. چه، پیروان دین امید داشتند که هم دنیا را خواهند داشت و هم آخرت را ولی اینان هم می گفتند دنیا را خواهیم داشت ما را بس، اگر آخرتی هم در پی داشت فيها ۱

۴ - با توجه به اعتقاد به ولایت فقیه، چنین محاسبه شد که در مجلس موسان باتعداد افراد زیاد، کار از کنترل خارج شده و حتماً یک قانون اساسی برخلاف ولایت فقیه و از نوع مردمی تصویب خواهد شد و نتیجتاً ولایت فقیه منتفی خواهد گردید. که این از دید معتمدان به حکومت آنجانی فاجه های عظیم بود.

۵ - پس با توجه به اعتقاد به ولایت فقیه، لازم بود مصوبات مجلس موسان تحت کنترل قرار داشته باشد و هیچ نوع قصوری در این مورد از دید مشاوران پذیرفتنی نبود.

۶ - برنامه ریزی دقیق برای لغو مجلس موسان لازم بود انجام شود، برای اینکار احتیاج به وجود یک متممک و دست آویز بود که اولاً حتماً بوجود بیاید و واقع گردد و دوم آنکه در آن درجه از اهمیت باشد که بتواند خلف وعده را توجیه کند.

۷ - لغو برنامه مجلس موسان با برنامه ریزی لازم به مرحله عمل درآمد ولی در چه زمان؟ در زمان قبل از فرارندوم، و این تصمیم پنهانی در متن کارتهای فرارندوم نیز منعکس گشت و در متن کارت نوشته شد (تفسیر رژیم سابق به جمهوری اسلامی که قانون اساسی آن از تصویب ملت خواهد گذشت).

نوشتن این جمله در کارت فرارندوم با توجه، به موازین حقوقی نشان میدهد که مسئولان امر در همان موقع تصمیم قطعی خود را برای لغو برنامه مجلس موسان گرفته بودند و جواب امر و بهانه های مورد نظر نیز بررسی و مشخص شده بود. چون اگر در کارت مزبور نوشته می شد (... که قانون اساسی آن از تصویب مجلس موسان خواهد گذشت) و سپس به هر علت، برنامه تشکیل مجلس موسان را لغو میکردند. فرارندوم نیز خود بخود از درجه اعتبار ساقط می شد زیرا فرارندوم مشروط بوده و در صورت عدم انجام شرط نتیجه فرارندوم نیز بی اعتبار می شد. در اینجا به یک عامل نازد در برنامه، جمهوری اسلامی برخورد می کنیم و آن عبارتست از تعیین مبنی و نوع رابطه حکومت جمهوری اسلامی با مردم که بر اساس فریب و پنهانکاری استوار گردید و در جاییکه جمهوری غیر اسلامی فرانسه سرنق خود را حمله (بهترین سیاست حقیقت است) قرار داده است مسلماً برای ما که نه شرقی و نه غربی، بلکه جمهوری اسلامی هستیم

و نباید از الگوهای دیگران استفاده کنیم باین سرنق فوق این باشد که (بهترین سیاست حقه بازی است ۱)

۸ - آن مستمک و بهانه‌ای که به استاد آن بایستی برنامه تشکیل مجلس موسان لفسو می‌شد باید بصورت حتمی اتفاق می‌افتاد چون اگر اتفاق نمی‌افتاد، لفسو برنامه مجلس موسان نیز نمی‌توانست عملی شود و آن مستمک و بهانه چه بود؟ ناآرامی .. شورش ..

۹ - ناآرامی‌ها در سطح کشور شروع می‌شود، حوادث و برخوردها یکی بعد از دیگری در گوشه و کنار مملکت اتفاق می‌افتد. خبر از پیش اسلحه بوسیله بعضی مأموران بین مالکان قبلی و فتودالها می‌رسد و صدها موردی که همه در جریان آن هستند.

۱۰ - طبیعتا پس از بروز این ناآرامی‌ها که نمی‌شود مجلس موسان آنهم با تعداد زیاد تشکیل داد چون ضد انقلاب ۱۱ قصد دارد از تصویب قانون اساسی جلوگیری کند بیه ... پس به استاد ناآرامی‌ها تشکیل مجلس موسان بسا افراد ریاد باطل اعلام می‌شود و برای هر نوع محکم کاری حق تصویب نیز از مجلس سلب می‌گردد تا خدای ناکرده اگر بر حسب اتفاق افراد غریبه وارد مجلس شدند، نتوانند قانون غیر دلخواه کادر رهبری را تصویب کنند و اگر افراد همه خودی بودند که در اجرای سیاست مرحله به مرحله آنچه لازم است پیشنهاد خواهند کرد و از آنها اصرار و از بنده انکار ولی خوب بالاخره چون خیلی اصرار می‌کنند اگر چه که بنسده رضایت ندارم، ولی خوب قبول می‌کنم، آنهم محض خاطر شما.

۱۱ - ایادی آنها سرو صدای لازم را راه می‌اندازند و تبلیغات شروع می‌شود و هر روز بروج آن اضافه می‌شود تا جائیکه راه پیمائی برای بیعت جهت ارزیابی و سنجش نتیجه تبلیغات انجام شده و بررسی نیروهای موافق انجام می‌شود و از طرفی هم اعلام می‌شود که برای پیدا کردن رئیس جمهوری چراغ هب دست بگیرید پیدا نمی‌کنید و البته این تقصیر مردم است که دنبال رئیس جمهوری با چراغ می‌خواهند بگردند والا در نقشه جغرافیا که کسی اقیانوس آرام را کم نمی‌کند!

حال از کنار هم قرار دادن این تصاویر جدا آتی می‌شود خط حرکت را مشخص کرد یا

خیر و آتی می‌شود ریشه بسیاری ناآرامی‌ها و تنش‌هایی را که در کشور وجود دارد پیدا کرد که از کجا آب می‌خورد یا خیر و آیا معلوم می‌شود ضد انقلاب در کجا خوابیده است یا خیر. همه و همه به خواننده بستگی دارد ولی اگر به مطالب فوق اعترافات صریح مفسر رادیو تلویزیون راجع به نقش رادیو تلویزیون در تشدید هرج و مرج و دامن زدن به آشوبها و تحریف اخبار و کلاه گذاشتن سر مردم را اضافه کنیم آنوقت میتوان

سئوالات زیر را مطرح کرد:

۱ - آیا می‌توان تصور کرد که حتی افراد شریف رهبری از واقعیت‌های مائل بی‌اطلاعند؟ ... گوشه‌گیری و سکوت برخی از آنان نسبت به جریانات این مملکت بعنوان عکس العمل، جواب سئوال فوق را می‌دهد.

۲ - آیا عملکرد دستگاه رادیو تلویزیون می‌تواند بدون اطلاع مقامات ارشد و یا سایر دوستان و مقامات اطلاعاتی کشور صورت بگیرد؟ ... جواب به این سئوال نقش مقامات را در ناآرامی‌ها روشن می‌سازد.

۳ - هدف نهائی از تشدید هرج و مرج و وجود ناآرامی‌ها آیا فقط در رابطه با لزوم وجود قانون اساسی آنجنانی است یا اهداف گسترده‌تری دنبال می‌شود یا هیچکدام؟

۴ - در صورت وجود اهداف گسترده‌تر، آیا ناآرامی‌ها تشدید نخواهد شد؟

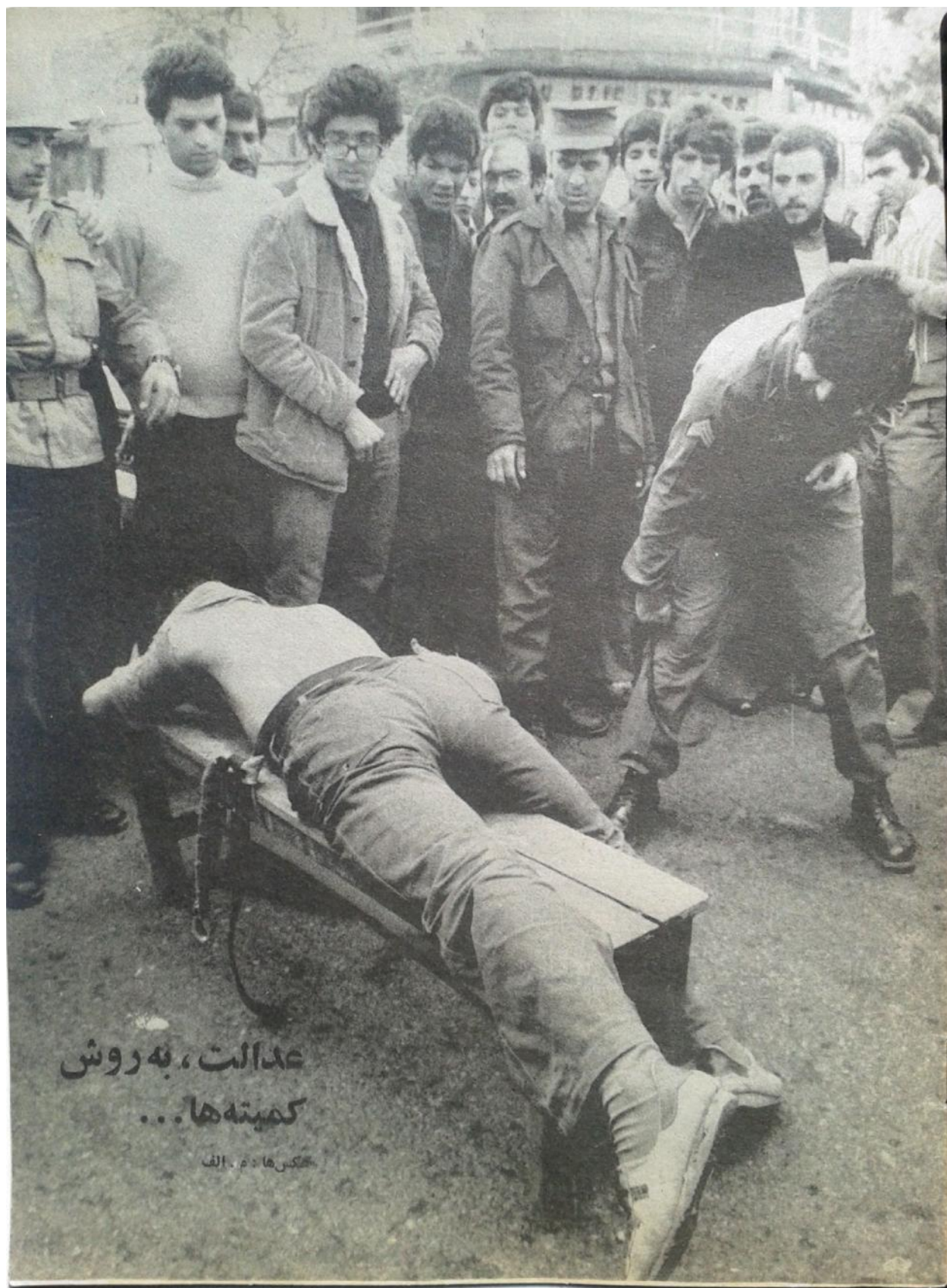
۵ - آیا والا گهر بازی محمد منتظری با آن فصاحتی که از والا گهرها و والا حضرت‌های قبلی هم مشاهده شد فقط ترسیم تصویری از حرکت جامعه از چاله به چاله بود یا آنکه موضوع جدی‌تری در پشت قضیه پنهان است؟

۶ - در رابطه با اتهاماتی که محمد منتظری به چند نفر در مورد وابستگی به «سیاه» زده است و سکوت این افراد در مقابل وی و عدم واکنش دولت در مدت اشغال فرودگاه بوسیله نامبرده و چمدان‌هایی که او در اختیار داشته این سئوال پیش می‌آید که آیا دست‌دولت و بعضی افراد کابینه زیر سنگ محمد منتظری نبوده و وی از اینان مدارکی در اختیار نداشته است که اینان چنان ترسان و لرزان در مقابلش ساکت ماندند؟ و در صورت وجود چنین افرادی در کابینه آیا اینان با قسمت پنهانی ساستها در ارتباط نیستند؟

۷ - آیا استاد سوء استفاده‌هایی که هر

روزه برملا می‌شود مشابه آنچه که خلبان آزما در مورد اتهام دزدی سرپرست صدا و سیما عنوان کرد در جمهوری اسلامی نباید مورد رسیدگی قرار بگیرد که اگر آزما دروغ گفته و چوب لای چرخ دولت گذاشته، دولت هم چوب لای چرخ او بگذارد والا این چوب را لای چرخ دزد و سوء استفاده کننده بگذارند؟

این «آیاها» و هزاران «آیا»ی دیگر به صورت موزائیک‌های کوچک زمانی می‌توانند تکمیل‌شده و نظام کلی امور و علت اصلی وقایع را مشخص گردانند که یک بررسی از سیاست‌های خارجی بشود و منافع و مطامع امپریالیسم و تغییرات و تحولات چند ساله اخیر جهان در رابطه با ایران ام از وضع جناح شرقی ناتو و مسئله نفت و معابر آبی دنیا از پاناما و جبل الطارق گرفته تا باب‌المندب و سوئز و تنگه هرمز و فریادهای عس مرا بگیر رکب معانی در مورد خطرات بسته شدن تنگه هرمز برای غرب و پشت‌بند یا سرعفات که: «بیه ما تنگه را خواهیم بست» و تحولات خوزستان و همه و همه مد نظر قرار بگیرد تا یک کف مفروش شده از موزائیک فرد اعلا بدست آید و همگان را متوجه جریانها بکند در غیر اینصورت طبق سنن مرضیه ما ایرانی‌ها که همیشه بعد از پنجاه و هشت سال یا ۲۵ سال به شرح وقایعی مثل ۱۲۹۹ و ۱۳۳۲ می‌پردازیم. بایستی پانزده بیست سال دیگر صبر کنیم و سپس برای بچه‌ها مان مجدداً تفریق کنیم که بیه ... یکی بود ... یکی نبود ... یک آدمی بود که اسمش رضاخان بود و در سال ۱۳۵۸ ببخشید ... در سال ۱۲۹۹ روی کار آمد و ... انشاءاله بقیه بررسی مربوط به مسائل خارجی در مطلب دیگر.





۲ - مرد جوان در حالیکه از درد
ضربه‌های شلاق بخود می‌پیچد به اطراف
لگد می‌زند ، پس باید پاهای او را گرفت .

۳ - مرد جوان بر اثر درد و تقلاهای
خود به زمین می‌افتد با نیمکت ...

۴ - افراد کمیته او را به حالت خود باز می گردانند ، اما این بار او را با زانو محکم نگاه میدارند تا نتواند تکان بخورد.



۵ - پس از پایان مراسم شلاق زنی یکی از مأمورین کمیته مجرم را نصیحت می کند و درباره عدالت اسلامی سخنرانی کوچکی می کند . مردم که از دیدن نمایش به شوق آمده اند ، می خندند .

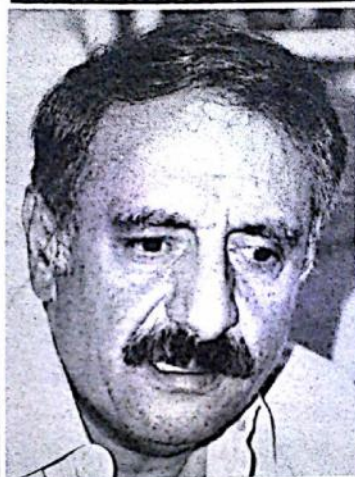


گفتگو با قاسملو

ما حاضر نیستیم يك قدم عقب نشینی کنیم

آیتالله ربانی عکس آنچه را که دیده بود گزارش کرد

در قانون اساسی بیشتر شعار و تناقض به چشم می خورد



در ساختمان حزب دمکرات کردستان به دیدار قاسملو و بلوریان می رویسم. عکس قاب شده قاضی محمد بردیوار است. قاسملو تازه از تهران رسیده و خستگی از چهره اش می بارد. در بساط برنامۀ رادیو صحبت می کنند و قاسملو می گوید عملاً دست به تحریف می زنند، می خواهند ما را به درگیری بکشانند.

برای ساعتی بعد قرار می گذاریم. قاسملو و بلوریان با دو پیش مرگ می آیند. قبلاً با پیش مرگها در شهر و در حزب صحبت کرده ایم. آنان مردانی هستند که از همه چیز زندگی خود گذشته اند. نافایی و یا پیش مرگ خلقشان باشند. پیرمردی می گفت من چهار پسر دارم. دو پسر روی زمین کار می کنند، خودم با دو پسر دیگر پیش مرگ هستم. برای ما کردها پیش مرگ مردم بودن افتخار است. حقوق ماهیانه آنها بسیار ناچیز است. دویست تومان تا دویست و پنجاه تومان برای سه ماه.

به صحبت می نشینم. مطرح ترین مسئله می تواند قانون اساسی و پی آمدهایش باشد چرا که حقوق درخواستی کردها در پیش نویس آن نادیده گرفته شده است.

قاسملو می گوید انتظاراتی که از این قانون داشتیم به طور کلی برآورده نشده است. البته قانون اساسی جواب مثبتی دارد، این امر که رژیم شاهنشاهی برای همیشه در ایران نفی شد، پیروزی بزرگ است. در قانون اساسی بیشتر شعار و تناقض به چشم می خورد.

بسیاری از اصولی که مربوط به آزادی احزاب و جمعیت ها و آزادیهای دمکراتیک است بسیار مگر می توانم است و البته این، مگر گاهی اوقات مربوط می شود به اینکه نباید معایر اصول اسلام باشد، و یا نباید معایر ماحیثیت و شرافت انسانی و از این نوع. ولی تجربه نشان داده است این «مگر» ها را هر کسی به آسانی می تواند به نفع خود تفسیر کند. یا در مورد مذهب، اصلاً

برای یک روستا و یا یک شهر خود مختاری می خواهیم. ما خود مختاری را برای خلق کرد و مردم کردستان می خواهیم و این خود مختاری تنها مربوط به اداره امور آموزشی، امور بهداشتی و فرهنگی نیست. بلکه قبل از هر چیز خود مختاری یعنی اینکه خلق کرد احساس کند دیگر هموطن درجه دوم نیست. و حاکم بر سرش خود است. برای کسی که ستم ملی را شناخته و احساس نکرده است درک رفع ستم ملی مشکل است. ما نه سوم خود مختاری را فرموله کرده ایم. ما می گوئیم سیاست خارجی «ارتش امور دفاعی» سیاست پولی و ارزی و سیاست های اقتصادی دراز مدت، منحصر در صلاحیت دولت مرکزیست. امور مربوط به داخل کردستان و مخصوصاً انتظامات باید در اختیار شوراهایی باشد که مردم منطقه انتخاب می کنند.

ما باید یک ارگان متمرکز داشته باشیم که بتواند به تمام امور فرهنگی و بهداشتی و اقتصادی رسیدگی کند. ما در واقع خود مختاری را برای ملیت های غیر فارس ایرانی می خواهیم که در گذشته مورد ستم ملی قرار گرفته اند. کسانی که می گویند همه مردم ایران خود مختاری می خواهند اشتباه می کنند. آنها در پوشش مساوات و برادری می خواهند سرپوشی به ستم ملی بگذارند و واقعیت اینست که طرفدار رفع ستم ملی نیستند. در دنیا بسیاری از اقلیت های نیم میلیونی استقلال دارند. ما در چهارچوب کشور ایران خود مختاری می خواهیم و ۴۳ سال است که برای رسیدن به آن مبارزه می کنیم. اگر نمی دانند، بدانند.

بی اطلاعی هیچوقت دلیل خوبی نیست. خود مختاری خواست ملت است. بروید از مردم بپرسید. اگر با خود مختاری موافقت نکنند، ادامه مبارزه شما چگونه خواهد بود؟ برای اینکه هیچ ابهامی در این مورد باقی نماند باز تاکید می کنم.

اگر ما هم نتوانیم، بعد از ما خواهند آمد و مبارزه را ادامه خواهند داد. ما در زمان رژیم متغور شاه در برنامه حزب خود مبارزه مسلحانه را مبارزه اساسی قید کرده بودیم. زیرا که همه راههای مبارزه دمکراتیک در واقع محدود بود. ولی حالا که حزب علنی است تا وقتی که راههای مبارزه به شیوه دمکراتیک باز باشد - روزنامه تظاهرات - راهپیمایی - انتخابات - تمام می ما این خواهد بود که از این راه برای گرفتن حق خود مختاری مبارزه کنیم و به هیچ وجه حاضر نیستیم حتی یک قدم عقب نشینی کنیم و به هیچ وجه هم علاقه نداریم به عنوان یک حزب سیاسی منحل درگیری مسلحانه بین ما و دولت و یا نیروی دیگری پس بیاید.

نمی بایست چنین مادیای در قانون اساسی گذاشته می شد. البته ما به خوبی درک می کنیم برای کسانی که در رهبری انقلاب اسلامی قرار گرفته اند، عنوان این اصل به شکل دیگر مشکل است. حقوق زنان هم رعایت نشده است. زن در اجتماع و در خانواده، (بر خانواده تاکید دارم) باید دارای حقوق متناوب با مرد باشد و در مقابل کار مساوی مزد مساوی بگیرد.

حقوق خلقها

در مورد حقوق خلقها، این پیش نویس در چندجا نسبت به قانون اساسی سابق، قدمهایی برداشته است. در اصل ۵ اعتراف به وجود قوم کرد در ایران شده (البته واضح نیست که برداشت نویسندگان قانون از قوم چیست) و در اصل دیگری به آزادی زبان و مطبوعات محلی اشاره شده است ولی اصل ۷۴ که مربوط به شوراهاست، فرق زیادی با انجمن های ایالتی و ولایتی سابق ندارد.

سخن را به خود مختاری می کشانم. می گویند مسئله را گاه طوری مطرح می کنند که انگار ما

ماجرای نقده

آنچه در نقده گذشت به ما تحمیل شد . جنگ را علیه ما شروع کردند . و ما خانه دادیم . مسئولیت سیاسی پایان دادن جنگ را بعهده گرفتیم مردم هم از خواست ما پیروی کردند . ما امیدواریم در آینده به هیچ وجه این عمل تکرار نشود . ولی به عنوان یک انسان آزادپنخواه ، و به عنوان دبیر حزب سیاسی دموکرات که سالها مبارزه کرده ، می گویم و صریح هم می گویم ، اگر جنگی به ما تحمیل شود و اگر ارتجاع و نیروهای امپریالیستی و نیروهای ضد انقلابی در ایران قدرت پیدا کنند که به روی ما اسلحه بکشند ما از خودمان دفاع خواهیم کرد . این نظر حزب ماست که صریح می گویم و مایل هستیم که مردم ایران نیز بدانند . — من با برخورد های رادیکال موافق نیستم . درست است که برای دموکراسی محدودیت قائل شده اند و هر روز این محدودیت را بیشتر میکنند ولی با همه این ، آنچه حالا از نظر وجود دموکراسی در ایران هست قابل مقایسه با زمان شاه نیست . البته این محدودیتها کمتر در کردستان پیاده شده و اینکه می گویم امکانات دموکراتیک هنوز وجود دارد صحیح است .

آینده خلق کرد

راجع به آینده خلق کرد می گوید : ما به هیچ وجه مبارزه مردم کردستان را در هیچ مقطعی از مبارزه سایر خلفهای ایران جدا نکرده ایم و نمی کنیم . شعار ما «دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان ایران» است که اگر از طرف نیروهای دموکراتیک و نیروهای ملی و ضد امپریالیستی درک خود بسیاری از مشکلات حل خواهد شد اینکه ما اصرار داریم دموکراسی برای ایران را قبل از خودمختاری برای کردستان بگذاریم ، تصادفی نیست . ما نمی توانیم تصور کنیم که ما در کردستان یک خودمختاری دموکراتیک داشته باشیم و مردم در سایر بخش های ایران درگیر یک رژیم استبدادی باشند ، اگر اینطور باشد به طریق اولی نخواهیم توانست در کنارهم همزیستی مسالمت آمیز داشته باشیم . به همین دلیل ما فکر می کنیم که همه نیروهای ملی و ضد امپریالیستی در ایران باید متحد شوند . نیروهای اصیل انقلابی — مذهبی و غیر مذهبی — برای پاک سازی و سازندگی باید واقعا باهم متحد شوند . از اقدامات ضد انقلابی و انحصارگرایانه حرف می زنم که هدف از این اقدامات و یا در واقع توطئه ها متوقف ساختن انقلاب ایران است این پدیده تازه ای نیست بعد از هر انقلابی

نیروها به دو جبهه مشخص تقسیم می شوند . نیروهایی که در تعمیق و پیشبرد انقلاب می کوشند ، و نیروهایی که انقلاب را تمام شده می دانند و می خواهند آن را متوقف کنند .

این نیروها — نیروهای دوم — به مرور تبدیل به نیروهای ارتجاعی و ضد انقلابی می شوند . و حالا همین نیروها البته با کمک مستقیم نیروهای امپریالیستی و پسرانده های رژیم شاه که در کمیته ها و ارتش باقی مانده اند سعی در متوقف ساختن انقلاب و انحراف آن از راه اصیلی که در پیش داشت دارند . نباید منتظر بسود انحصارطلبی به حد نصاب خود برسد و دیکتاتوری را در کشور مسلط کند و بعد مبارزه علیه آن را آغاز کرد — انحصارطلبی در زیر هر پوشش و هر شماری که باشد در اصل مسئله تغییر نمی دهد با هر تظاهر کوچک و بزرگی که از طرف گروه های انحصارطلب روی دهد ، باید بلافاصله مبارزه کرد و همانجا در نقطه خفه شان کرد . جز این راهی برای جلوگیری از پیروزی ارتجاع و فاشیسم وجود ندارد .

می پرس می گوید شما از بازگشت آوارگان جلوگیری کرده اید ، برای آوارگان چه کرده اید و چه کرده اند ؟ می گوید برخلاف ادعای برخی از محافل دولتی و برخی از محافل ارتجاعی که به کنایه و یا صراحتا می گویند حزب ما از بازگشت آوارگان به نقده ممانعت بعمل آورد ، و هدف و غرض سیاسی در این جهت بکارمیرند ، ما از روز اول موافق مراجعت همه آوارگان بودیم . مراجعت آنها به نظر ما یک عمل انقلابی است و وجودشان در نقده نوعی مبارزه است و نوعی حثی کردن توطئه ها نیست که در نقده جریان دارد . ما با مقامات دولتی و حتی با خود امام (که بیشتر به خاطر مسئله نقده به پدیدارشان رفتیم) تماس گرفتیم و تقاضا کردیم هیشی بفرستند که متأسفانه آیت الله ربانی که ریاست هیئت را به عهده داشت بعد از مراجعت برخلاف حقیقت و برخلاف همه اصول اخلاقی فقط ما را متهم کرد و عکس آنچه را که دیده گزارش کرد . ما مجدداً با مقامات دولتی تماس گرفتیم .

رسم از طرف دولت به ما گفته شد که با تشکیل یک شورای مشترک از طرفین (ترک و کرد) موافقت شده و قرار است طرفین هر کدام نماینده در شورا داشته باشند و این از اولین پیشنهاد های ما بود — یکی از علل حوادث نقده هم عدم وجود شورای مشترک بود . به همین جهت ، ما تقاضای شورای مشترک را ارومیه ، سلماس ، ماکو ، میاندوآب ، غروه و شاهین دژ کرده ایم . بهر حال موافقت شده است که آوارگان به نقده بازگردند و امنیت شهر هم در آغاز توسط پاسدارانی که

از تهران اعزام شده اند تامین خواهد شد و دولت موافقت کرده (البته جای تاسف بسیار دارد که تاکنون کوچکترین کمکی از طرف دولت به آوارگان پرداخت نشده .)

بعد از انقلاب رادیو و تلویزیون مهاباد چندین بار از حزب ما تقاضا کرد که امنیت سازمان را حفظ کنیم و ماهیشت باکمال میل اینکار را کردیم و هنوز هم می کنیم . یکماه وانی پیش بعد از ملاقات دوم با امام مسئله رادیو و تلویزیون ر قطع برنامه های کردی و همچنین اخبار تحریک آمیز را مطرح کردیم . در نتیجه میثی از طرف رادیو و تلویزیون تهران به مهاباد آمد . من و کاغذی (غنی بنوریان) با آنها صحبت کردیم به هرحال نتیجه مثبت بود و قبول کردند که برنامه های کردی را مجدداً پخش کنند و به رادیو و تلویزیون مهاباد و به طور کلی شهرهای کردستان تا حدی آزادی جهت تولید برنامه های محلی بدهند و اینکار واقعا انجام شد .

ولی مجدداً مدتیست که رادیو و تلویزیون — شاید در نتیجه رهنمودهایی که داده میشود — حملات خود را به مردم کرد و حزب دموکرات کردستان آغاز کرده است . و این البته با سیاست وزارت امور خارجه که نمایندگان ما را بدون اعلام هیچ دلیلی به آن جلسه مشکوک راه نداد ، تطبیق دارد . حمله هایی که اخیراً آغاز شده توافق بی نظیر مسئولین را نشان میدهد . و از این نظر ما بسیار متأسفیم . ما همیشه امکان داشتیم ولی هیچوقت کوچکترین نظری را به سازمان رادیو و تلویزیون مهاباد تحمیل نکردیم و جای تاسف است که همین رادیو و تلویزیون به این ترتیب در تحریف حقایق و در تحریک افکار عمومی کوشش می کند .

سخن از پخش اسلحه به وسیله عوامل دولت میان فتودالها و اربابان می رود می گوید : فتودالها و ملاکین هیچوقت مردمی نبوده و همیشه دشمن بوده اند . مردم کردستان و دهقانان کردستان در تفکر و برخورد خیلی ساده هستند . آنها می پرسند ، چه کسی فتودالها و ملاکان را مسلح کرده ؟ تصور آنها اینست — و یا این تصور را عمداً در آنها بوجود می آورند — که دستور پخش اسلحه ها از مرکز رسیده و در نتیجه می خواهند دهقانان ساده را به آنها برسانند که آنها فکر کنند این خود امام است که دستور پخش اسلحه را داده است . یعنی اینکه با این عمل می خواهند دهقانان کردستان را که نیروی اصلی انقلابی هستند علیه امام که طرفدار مستضعفان است ، تحریک کنند . و این عملی کاملاً ضد انقلابی است . و جزئی از توطئه ای وسیع است

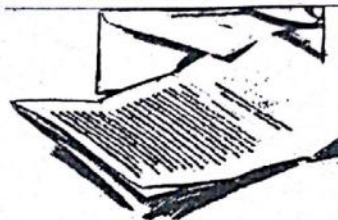
بقیه در صفحه ۳۰

مظلوم

« سقر »

مثل يك نابلوی اصل قیمتی اما ... سرلاب ارزان پنجره خاموش ، جا گرفته ای *** از پشت شیشه های اشد آلود می بینمت ، که چگونه پرندگمان زخمی خاطرات را در هوای ابری شهر پرواز میدهی می بینمت ، که چگونه تمام خدایان غائب را به استعانت خویش آواز میدهی *** من میدانم که فکر مواج تو دارد از گوران وقایع می برشد من میدانم که ذهن زیبای تو دارد در عفونت این جدامخانه ی فلسفی می یوسد من میدانم که قلب مخملی کوچک که باندازه ی آسمان چقدر ، تنگ است من میدانم *** آروزها وفتی که صدای تلیک تکبیر در سکوت مرمن شهر می یجید ،	وفتی که قامت شیشه ای رنگبت در گوران تیر و نهمت و فاجعه می غلتید ، وفتی که خون زنده ی مشافت فواره میزد در میادین ملج شهر من یابو در منون مصور تاریخ تحریر میشدم من یابو در تدن مخدوش شرق زنجیر میشدم *** اینک چگونه است که بهار بی ادن تو می روبد ؟ اینک چگونه است که نسیم بی تو در زلفکان مجید باغ می تولد ؟ اینک چگونه است که زندگی بی حضور تو آغاز میشود ؟ هان ! ای نشسته در ارتفاع بلند ندامت ای ساکن صبور آینه پ مظلوم تمامی اعصار ، زن ! حمیدرضا رحیدی ۱۳۵۸/۴/۱۰ تهران	نه گره سبز ، ناکی بر خاک نه جنگ ست گونی پیر مرشته و سگی که تابسان از سفاک حشک گلوی چنان گذری دارد که کزدمی به نانی بر سینه ی لحت دست و پای در بندی با اینهمه زانو زمین منه در تنگ سایه ی حقیر مترسکی به فراغت که آبی پویشان خلق های دور آواز خوانان — باعطر اطلس های تاستانی در حنکای بکاء — ترا می خوانند. خرداد ۵۸ شیراز — منصور پایورد.
--	--	---

دوباره می‌آئیم	بی‌زخم ستاره	دوست عزیز ، آقای محمود پاریاب .
دوباره می‌آئیم بسر منکر جعد را به هیچ مگیر بگوی کوس بگویند بر بلند سپهر اگر در انتظار سیده به یاد می‌نالی	آینه‌ها بی‌ستاره می‌مانند درهشتی ، که شب گذر دارد * * * وین رحم موروئی دوام می‌یابد دربال پرند و پرواز * * * نا یک آسان ستاره بیابم بالی ، بوخت شب باید بی‌زخم ستاره و مهتاب	« شهر تاش » تان را خواندیم . اینطور که به نظر می‌رسد ، از شدا باید کارهای ارزنده‌تری را چشم داشت . منتظر دیگر کارهایتان می‌مانیم .
دوباره می‌آئیم که در تمام تصاویر کهنه و منوخ شکستن شکوفه گیلاس را نظاره کنیم و بدر باد بکاریم در تلاطم موج بناحار تر نه سکوت بالیز است	اردیبهشت ۵۸ تیمور ترنج	دوستان گرامی ، آقایان ه: وچهر جراحزاده - حمید . م - فیض‌الله شریفی - شفیع البرز - کبوان ورهرام ، شعرهای خوبتان را دریافت کردیم . اجازه بدهید چشم براه خوبترهایتان بمانیم . این هفته ، شعر این دوستان نیز بدستمان رسید . متشکریم . منصور . ب . قشقائی . ماه منیر اشتیاق ه - ر .
دوباره می‌آئیم که بدر باد بکاریم در تلاطم موج غروب منکر برکه ، لحظه شک است و شک تباهی شب به‌رسمان دژ آهنگ شب‌امید میند	تردید	درد را مهلت فردائی نیست
صعود هرستاره به خورشید خفوط هرستاره به شلیک نشانه دمیدن صبح است شاز ستاره تهی نیست	درصدافت ، تردید دستها ، مانده جدا	جه خروجی ز مؤذن برخاست خلق را می‌آراست غم دل را میکاست
دوباره می‌آئیم بگوی کوس بگویند بر بلند سپهر	آفتاب از سر مهری دیگر نور در حلقه شب تاخته بود و بهاران پرشوق لانه‌ها ساخته بود	اینک از چلچله‌ها آواز است قصد رفتن دارند و بهار از سر شرم عزم خفتن دارد
ح - رهرو	احمد عبدالشپور	



ف - آزاده - اسفراين

اميدوارم مثل هميشه در كارشان موفق و پيروز باشيد. مي‌خواستم بگويم تاكي مي‌گذارند آزاديهاي فردی و اجتماعي بوسيله افراد مختلف پايمال گردد؟ عده‌اي مي‌خواهند مسير فكمردم را عوض كنند. شما نبايد ساكت بنشينيد. چند روز پيش در كيهان ۱۳ تير ماه خواندم كه در راه پيمايي اعتراض‌آمیز سازمان مجاهدين خلق و برخوردهايي كه پيش آمده بود آقای غفاري گفته بودند كه سازمان مجاهدين خلق به سازمان منافقين تبديل شده ... بايد بگويم واقعا مایه ناسف است شنيدن چنين حرفي ...

عجيب است اكثر سازمان مجاهدين خلق منافق است و سازمان چريكهاي فدائي ضدانقلاب است و ديگر گروههاي مبارز هم همينطور. پس حزب الله‌ها چه هستند؟ حتما مي‌فرمايند آنان مسلمانان واقعي هستند ... حزب الله‌ها و افراد نظير آنها بدانند كه مایه ننگ جامعه انقلابي ما هستند. همين وس. آقای غفاري اگر از ايجاد تفرقه نگرانيد بهتر است جلو افراد گروه حزب الله را بگيريد كه منافقين واقعي و خطرناك اينها هستند كه خود را دوست و دايه مهربانتر از مادر نشان مي‌دهند. من مي‌خواهم به تمام افرادی كه مانند آقای غفاري در مورد سازمان مجاهدين خلق ايران فكر مي‌كنند بگويم امروزه تنها كساني كه به فكر سودجويي‌هاي شخصي نيستند و اسلام واقعي را مي‌شناسند و مهمتر از همه دستورات آن را اجرا مي‌كنند، افرادی نظير مجاهد كبير آيت الله طالقاني و اعضاي سازمان مجاهدين خلق هستند. شما سازمان مجاهدين خلق و سازمان چريكهاي فدائي و ديگر گروهها و افراد مبارز كه سالها شكوه ديديد، مبارزه كردند و حالا هم براي نگهداري از آزادي مي‌كوشند مایه افتخار ما و هر فرد ايراني هستند، نه تئوري بافهاي ناره از راه رسیده به اميد

آبودی انحصارطلبان و سودجویان و بيروزی
نماه مبارزين راستين راه آزادي.

درباره حرفهای سپانلو

احتراما: بعرض مي‌رساند كه در شماره بيست و سوم آقای سپانلو در جواب يكي از پرسشها فرموده بودند كه تركي زبان ملي آذربايجانها است، نه زبان مادري آنها. خواهشمند است بنويسيد كه من به عنوان يك آذربايجاني از آقای سپانلو مي‌پرسم زبان مادري ما آذربايجانيها چيست (فارسي، انگليسي، آلماني يا...) ايشان كه اينقدر با اطلاع هستند چرا سوالي كه خويشان مطرح كرده‌اند جواب نداده‌اند؟

همچنين ايشان فرموده بودند كه بعضي از مطبوعات از جمله تهران‌مصور و پيغام‌امروز موضع مشخصي ندارند، مطالبشان يكي منتهبي و ديگري كمونيستي و سومي ... است. آيا به نظر شما اين سوال رافيليا حزب الله‌ها (چماق) بدستان) نكرده بودند و اکنون هم منظرند كه موضوعشان را مشخص كنيد؟

در جواب غراب

«در جواب د - غراب - دانش‌آموز» در ستون نامه‌ها شماره ۲۳ اگر استدلال شما از درج مطالبی كه از اندیشه و افكار فالانزبها و مرتجعان داخلي مي‌تراود و بدان محله مي‌رسد، توجه به اصول دموكراسي و موضع دموكراتيكي شماست كه حتما هم‌چنين است جای خود دارد. ولی بهتر نيست به جای پرداختن و صرف‌كردن به ميذلات انحصارگريزيان بشتر به افشاي انحصارگريها و احياز و حوادثي كه به فراوان بشت برده مي‌گذرد پرداخت ؟

مروري به نوشته ايشان كه بخوبي نمايا طرز فكر و برداشت آنان از انقلاب خلق ماست، مرا واميدارد تا توضيحي بدهم.

خانم يا آقای دانش‌آموز زير عنوان چرا با همه ادعای خود حداقل هماهنگي ميان‌نوشته- هائشان ايجاد نمي‌كنيد؟ از كدام هماهنگي صحبت مي‌كنند، از هماهنگي كه پس از كودتاي ناجوانمردانه و تخریب آتجاني هتكرانشان بر سر كيهان عزيز ما آوردند؟

منظورشان از هماهنگي ناايد و تشويق‌گرو هاي ساواكي‌تر از ساواكياهي كه انقلاب سرخ و ناتمامان را به بيراهه سوق مي‌دهند؟

از دكتر سنجابي سازشكار مصلحتي ديروز و مطرود امروز دفاع مي‌كنند. زهي تحب و ناسف، به جای پرداختن به مصاحبه ايشان و ادعای دروغين مني بر طرفداري از ايشان بهتر كه در راه درختان سنجابي قدم بگذارند.

با تمام جواني آنديشه‌اشان غرض ورزي را به جدي رسانيده‌اند كه از شخصيتي مبارز و آگاه تحت عنوان معلوم الحال نام مي‌برند.

«راستي خجالت هم خوب چيزي است» و چه عيان با غرض ورزي و تهی مغزي ترشان را از اينكه نيم‌درصدي‌ها دارند زياد مي‌شوند به بيرون درز داده‌اند. بله چانه به كوري چشم همه انحصارطلباني كه انقلاب خلق ما را در جهت منافع خويش و سرگوبي آزادي و آزادگي مي‌دانند، نيم درصدديا از همان اول هم زياد بودند منتهي خفتان را خوردند.

جليل نوروzy - فسا

۱- آقای خلخالي امام را به لسن وليكنلر تشبيه نموده و همطراز دانسته است بدون توجه به اينكه امام هميشه رهبري نهضت‌هاي صده كوونيستي و ضد امپرياليستي را به عهده داشته‌اند!

۲- در همان مصاحبه ايشان امام را به عنوان رئيس جمهور مادام‌العمر نامرد كرده‌اند. ايشان بدون اطلاع از مسئوليت خدائي و مقام شامخ روحانيت و اينكه اين مقام بالاترين ارزشي است

هر کدام مسلما ما را به سمرنزل سعادت اجتماعی که خود دربردارنده سعادت مادی و معنوی است رهنمون می‌سازد. حال چه لزومی دارد که ما بخواهیم يك نمونه استثنائی آنها به شیوعی که تاکنون در هیچ جای دنیا پیاده نشده ارائه دهیم. امروز ضعفها و ناتوانیهای دولت به وضوح دیده می‌شود. هزاران برنامه اصلاحی کوتاهمدت منتفی گردیده و از يك مشی اقتصادی درست و نرمال خبری نیست.

موج نارضایتیها هر لحظه اوج می‌گیرد و این را کسانی می‌توانند بدانند که در اجتماع و در بین مردم باشند. مسلما وقتی روشنفکران يك جامعه از وضع موجود رضایت نداشته باشند، توده نیز به مرور آگاهی کب می‌کند و سرانجام درمی‌یابد که تلاش در راه تحقق بخشیدن به آرمان خود و دیگران بی‌نتیجه مانده است.

و اما در این اوضاع و احوال مثل همیشه بازم چشمها متوجه محلی است که خود تجلی گاه اراده استوار و ضد دیکتاتوری است، اما او (مطلبانی) همچنان در سکوت و انزوا لب‌دوخته و به مصلحتی تن داده که عاقبتی ناخیرام دارد.

نامه شما رسید

نامه‌های این دوستان رسید :

بهنام هفیدی - جعفر علی‌یاری - رحیم پورحسینی - آلاله محمدی - فرزانه میرزائی - امیرحسین فرهاد - مرجان سعیدی - براتعلی فتح‌اللهی - مهرداد دانیالی - منصور نجف‌لوئی - بهاء بهاءالدین - عادل‌نوری‌زاده - خ. م. از زنگان - محمد صدیق حسامی - دکتر امیر هوشنگ دانشمند - مینا خواجهنوری - حسین آریا - شکوه‌الزهران - مجد - فرهاد بهرام - احمد اجتهادی - حمید - م. حمزه رضائی - کیهان غلامی، ■

انسانیت که سلفه‌جویان قشری بر ملت بدقبال ایران روا می‌دارند شما بابیان حقایق و روشنگری های موثر مشت این عوامفریبان نهی مغز را باز کرده و نقشه‌های مزورانه حضرات را افشا می‌کنید تا باید و تحسین خود را نسبت به شما ابراز می‌دارد. در ضمن بد نیست راجع به سابقه آقای صادق قطب‌زاده در دوران تحصیل در دبیرستان دارالفنون تهران نیز تحقیقی بشود زیرا تا آنجا که من بیاد می‌آورم این شخص به علت «سوء اخلاق» از آن مدرسه اخراج شده بود.

باتقدیر احترام
دبیر بازنشسته

حقیقت صولت - شیراز

سکوت و مصلحت اندیشی آیت‌الله طالقانی بزرگترین ضربه است.

نام برجسته مجاهد کبیر طالقانی یادآور تنگنه‌گاهها و سبیل استقامت و مبارزه است. در گیرودار انقلاب تنها این نام نوید دهنده بود که چشمهای نگران متوجعش بودند، و بعد از انقلاب او تنها کسی بوده که همه طبقات و کلیه مکاتب و مسلک های ایدئولوژیک در کشور به سخنانش اعتقاد داشته و پیرو نصایحش بودند. زیرا طالقانی از هر نظر يك شخصیت بارز و برجسته اجتماعی است که اعمالش و مبارزانش در گذشته نمایانگر تنگنه‌ستند و منطق صحیح او است. طالقانی را تنها به دیده يك روحانی و يك مبلغ مذهبی نمی‌نگرند، بلکه او را يك فیلسوف، يك شخصیت سیاسی، اجتماعی و فکری می‌دانند. اما امروز دست‌آوردهای انقلاب چیزی است برخلاف خواست و انتظار توده آگاه و زحمتکش.

هر تجربه خوب و هر نتیجه درخشانی از سایر انقلاب‌های جهان می‌تواند سرمشق و راهنما باشد و در مجموع پیاده کردن بهترین‌ها از

که برای ابد پابرجاست، طرح حکومتی نو را خلاف اصول جمهوری می‌ریزند، در حالیکه امام پیرو صدیق جد خود علی بن ابی‌طالب هستند که آن امام برحق سه بار دنیا را با همه فریبندگیها و ظواهرش طلاق دادند. آقای خلخالی نمی‌دانند که رئیس جمهور يك کشور اسلامی طبعا خود يك مقلد و پیرو امام خواهد بود.

۳- در یکی از مصاحبه های قبلی آقای خلخالی اظهار داشتند که در احراز پست ریاست جمهوری در خود مانعی نمی‌بینند. من ادعای ایشان را نباید می‌کنم، البته اگر حکومت دیکتاتوری باشد و خودشان بخواهند به نفع خود رای بدهند.

۴- و آخرین حرف من با ایشان این است که بیشتر مواظب رفتار و رفتار خود باشند و جامعه شریف روحانیت را به مقامات دنیوی نیالانند و توهین نکنند و راضی نشوند که بازم فریادهای خشمگین مردم با شعار مرگ برخلخالی به آسمان برود.

م. ع. - اندیشه‌شاک

می‌خواستم بگویم مثل اینکه رادیو و تلویزیون کم مردم ساده را تحریک می‌کرد، حالا آقای مهندس جمال گندهای در روزنامه‌های بنام «بررسی» شروع کرده به تحریک مردم و جواب تکفیر را به سر تمام روزنامه‌ها و مجله‌ها

می‌زند و همه را از دم تیغ می‌گذرانند، به طوری که فردا باید شاهد آتش‌زدن تمام دفتر های روزنامه‌ها و مجله‌ها باشیم و شاهد يك جنگ خونین دیگر.

درباره آقای قطب‌زاده

با عرض احترام : از اینکه در این دوره سیاه تعصبات جاهلانه و عوامفریبی‌های دور از

به بهانه: اگر جلال زنده بود

چگونه جلال میتوانست اینان را تنها بگذارد. بلی اگر جلال زنده بود بقول سیمین خاتم با ژ. ت رویشش میکردیم چون میدانست که دیگر موعظه، فریاد و اعتراض برای مقابله با منطق چماق و جلوگیری از باره کردن عکس فرزندش و سوزاندن کتابهایش بی تاثیر است.

موضوع دیگری که میتواند زمینه‌ای برای بحث باشد اینست اصولاً جلال مبتکر، بنیان‌گذار مکتب خاصی نبود و داعیه رهبری گروهی را هم نداشت، آنچه که در جلال در اوج بود غرض رعدآسای وی و قلم تندوتیز و شاعرگونه‌اش بر علیه استبداد و ظلم و جور و استثمار اعم از فرهنگی و مادی بود که در هاله‌ای از ناسیونالیسم مقدس‌گونه‌ای پیچیده شده بود، بنابراین اگر اکنون نیز زنده بود و بفرض اینکه گروه و افراد مسورد بحث را وارثین وی بدانیم، آنان را پربراهه نمیدیدیم ولی تصور کنید که اگر مصدق که علم صداستبداد، ضد امپریالیسم و ضد ارتجاع را دست داشت زنده بود در مورد افراد و گروه‌هایی که خود را وارث وی میدانند چه خواهد گفت و بهمین ترتیب اگر ارانی و روزبه که مرگ را در مقابل عدول از میثاق‌های علمی و انسانی‌پذیرا شدند آياكسانی که خود را وارثین آنها و سیاست خود را در روند تکاملی سیاست بنیان گذاشته شده بوسیله ارانی و روزبه تصور مینمایند، خواهند شناخت.

بطور قطع نه، بنابراین با انتساب افرادی مانند مصدق، ارانی و روزبه به گروهی خاص کسب حیثیت نمودن فقط یک نوع شارلانیسم و کلاشی است زیرا هرکس و یا هر گروهی که وطن پرستی ضد دیکتاتوری و ملی‌بودن را وجهه همت قرارداد مصدق را میتواند وابسته بخود بداند و هرکس مفاهیم علمی و مقاومت را پاسدار باشد میتواند ارانی را از آن خود بداند و هرکس یا گروهی که کلیه مراتب فوق را با انضمام مبارزه و سرسختی و آشتی‌ناپذیری و بدین وفاداری‌بودن خلق را در خود سراغ داشته باشد میتواند روزبه را در کنار خود احساس نماید.

نصرت‌الله بهفر (پژوهش)

که از تاج نگینی کم شود و توجیهی برای موافق‌سرانی نبایند که دنیای خود را از کسوفه میبنداشتند و از عمر طرفی نبسته که به آخر میرسید، حالا که محمل عینی یافته و عمری مترصد جبران مافات بوده که جهانی را بکام میداند و فرصتهای طلایی را درانتظارند، پس از اگر جلال زنده بود حداقل تصادی از آسان حرمت و حریمش را داشتند و پاسداری آزادی را به تمامی دل در راه رسیدن به مقام احتمالی ترجیح میدادند.

مثله دیگری که به اثبات مدعا کمک میکند جنبه‌گیری و مثالی‌الاحمد در مواجهه با اختناق، دیکتاتوری و زور و قلدری رجاله‌های تحریک‌شده و افسارگسیخته بود که در اوج اختناق هم حرفش را می‌سزد و سینوت از نشستن آنچه را که صحیح مینداشت ابائی نداشت.

موضوع دیگری که در هر دو زمان مینواید به مثله عینیت دهد صد است هنگامی که دژخیمان صد را به ارس میردند جلال چنان‌که مرتبه‌ای پرسوز در مرگ صد در تشریفه آرش نگاشت که هیچ پدری در مرگ فرزندش و هیچ برادری در از دست دادن برادرش ناچنین سوزی مرتبه‌ای نرسوده است. در این مرتبه ارس را مخاطب قرار داده، به او ناز را میگوید، که «چگونه حاضر شدی فرزند خود را بلمی» حالا آیا این انتظاری بیجا نیست که آل‌احمد را در کنار گروهی بباییم که رجاله‌هایش عکس صد را یاره میکنند و کتابهایش را طعمه حریق مینمایند.

جای آل‌احمد حالی که دوباره غرض‌کشان فریاد بزند دست رجاله‌ها از گرامی عکس صد و جاودانه کتابهایش کوتاه، بلی اگر جلال زنده بود یکباره فریاد بود که آزادی فریب نیست. و باز هم جاء و مقام را آنچنانکه در مدیر مدرسه و قتری‌بودن را همچنانکه در خسی درمیفات، به سخره میگرفت تا درسی باشد برای آنانکه طالب فرصتند و ملاحظات آشنائی و یا خوشاوندی با جلال مانع نیل به اهداف دنیایشان بوده است. بیاد بیاوریم که آقای گلستان در سخرانی‌هایی که در دانشگاه شیراز ایراد نمود از جلال و هدایت بعنوان «قابطغوریاس» نام برد که همه دست بر قلمان بکسر بر علیه او اعتراض کردند حالا

هنوان مطلبی بحث انگیز بنام «اگر آل‌احمد

زنده بود» کدام جنبه را میگرفت و سخن شاملو در این مورد که از آنسو به جستجوی یافتن منطقی است قابل بحث آنهم در کسوت آل‌احمد آرزوئی است محال برای شاملو، ولی بحث انگیز برای همه.

این نظریه که چون تعدادی از افرادیکه در کنار جلال بوده‌اند، آنطرفی هستند و علم موافقت و اطاعت را بدست گرفته‌اند، پس جلال نیز چنین بود، محمل منطقی ندارد و بدلائل زیر بی اساس است:

— آیا شخصیت جلال متأثر از اینان بوده است یا بالعکس.

— آیا جلال میتوانست در این حد قتری باشد.

— آیا در آثار جلال شواهدی بر پذیرش چنین روابطی ارتجاعی وجود دارد.

با کمی تعمق در میباییم که جواب کلیه سئوالات فوق منفی است، بنابراین در مورد سئوال اول موضوع را از بعد دیگری مطرح میکنیم که آیا افرادی که بنا به بدلائل در کنار جلال بوده‌اند قائم به ذات خویش و انسانهای مبارزی بوده‌اند و یا اینکه وجود جلال چنین شخصیتی را با آنها تفویض نموده بود. این طبیعی است که انسانهایی هستند که ذاتا دارای وجدان شخصیتی مستقل نیستند و اینان شخصیت فکری و اجتماعی خود را از قطب فکری خود به عاریت گرفته و این شخصیت اکتسابی کاذب اینگونه افراد به مذاق خودشان نیز خوش نمی‌آید، زیرا توأم با از دست دادن امتیازات مادی و جاه و منزلت است.

اینگونه افراد در منتهی دچار سردرگسی میشوند و مترصد فرصتی که با موافق‌سرانی و حق را ناحق جلوه دادن به دیروزگی جاء و منزلت بپردازند چه زنده گشتان بدون اینکه طرفی از آن بسته باشند روبه افول است.

چنین افرادی منظر از بین رفتن مساوی هستند که بد راهتان بوده است، این مواضع عبارتند از شخصیتی که از او پیروی میکردند و سیستمی که با او مخالفت میورزیدند، جلال که دیگر نیست، پس این چنینان در انتظار بوده‌اند

نشریه هفتگی سیاست و هنر



سر دبیر: احمد شاملو

تلفن مرکز پخش :: ۸۳۸۸۳۲۲

کتابخانه
جمعه

که به سادگی هم انجام پذیرفته است. آنها ادعا می کنند به جوانمردان اسلحه داده اند. — در حالیکه در آغاز انکار می کردند — کسانی که این سلاحها را دریافت کرده اند جزو مرتجع ترین و منفورترین فئودالها و مالکان منطقه گردستان هستند. اینهم جزئی از توطئه ایست که علیه رهبری انقلاب انجام گرفته آنها هدفشان تنها و تنها دور کردن رهبری از مردم و توده هاست. تا بتوانند روزی به آسانی به رهبری انقلاب صدمه زنند.

هدف نیروهای ارتجاعی مشخصا نیروهای مترقی است، نیست هایی که به سازمانهای مختلف سیاسی که دارای سابقه درخشان مبارزان هستند می دهند، دقیقا موید این هدف است. نتیجه این هدف گیری ها چیست؟

نیروهای ارتجاعی سعی در بدنام کردن سازمان های سیاسی دارند و قصد دارند از این طریق به این سازمانها لطمه بزنند. چون قدرت رویارویی مستقیم را با این سازمانها در خوه نمی بینند به شیوه های پلیسی و جاسوسی که در اصل محکوم است متوسل می شوند. اینطور به نظر می رسد که نیروهایی خارج از امکانات دولت و خارج از حیطه قدرت دولت عمل میکنند و متأسفانه روز به روز واضحتر می شود. نمونه دیگر این نوع کارها خروج مخالفان و اصول و مبانی انقلاب پر آیت الله منتظری است که در واقع با این عمل تمام نیروهای انقلابی و دولت انقلابی را به مخرفه گرفت و نشان داد در داخل آنچه ما رهبری انقلاب می نامیم، نیرو های سیاه و ماجراجویی هستند که قادرند هر آن انقلاب را به جای بکشاند که قاجم بسیار آورد. و قتیقه کسی قادر است در فرودگاه بین المللی تهران با حمایت دیگران، چنان عملی را انجام دهد؟ به طریق اولی خواهد توانست در هر نقطه ایران، علیه هر نیروی انقلابی عملی ماجراجویانه انجام دهد. که نتیجه اش ممکن است درگیری، برخورد مسلحانه و حتی قاجم باشد.

شماره تلفن های

دکتراسیون موزیک مهریویا

۶۶۶۶۶۹

و ۶۶۶۹۹۹

کالری مهریویا

۷۶۸۹۹۹ و ۷۶۷۹۹۹

((طب سنتی معجزه میکند))

حمام، ماساژ، بخور با گیاهان تندرستی در ۱۲ نوع مختلف

- ۱- سرماخوردگی
- ۲- گردش خون
- ۳- میگرن- سردرد
- ۴- ناراحتی های پوستی
- ۵- چاقی سلولیت
- ۶- روماتیسم
- ۷- دردهای معده، واریس
- ۸- دردهای زنانه
- ۹- دردهای بواسیر
- ۱۰- اعصاب
- ۱۱- خواب
- ۱۲- فرج بخش برای آقایان
- ۱۳- فرج بخش برای خانمها
- ۱۴- فرج بخش برای کودکان

طریق استفاده:



۱- کیسه محتوی گیاه تندرستی را داخل آب استحمام فرو ببرید.



۲- داخل آب دراز کشیده با آرامی تنفس کنید تا مواد لازم از راه پوست و ریه جذب گردد



۳- بدن را با کیسه محتوی گیاه تندرستی ماساژ دهید.

نوشیدن یک فنجان از دم کرده های خوشبو خوش طعم گیاهی مانند زیره فون، ورون، بابونه، نعنا، نشاط و توان شما را باز میگرداند. نمایندگی کل: شرکت میرکوم تلفن ۹۷۴۸۵۱ صندوق پستی ۳۴/۳۲۵ تهران فروش در کلیه داروگاهها و فروشنده های معتبر نماینده فعال از تهران و شهرستانها پذیرفته میشود

گروه فرهنگی معرفت و آرین با ورزیده ترین دبیران پایتخت

کلاسهای ترم تابستانی - تقویتی و تجدیدی تکدرس دوره های نظری - ریاضی -

فیزیک - خدمات - هنرستان دوره های نظام قدیم همه روزه صبح و عصر

ثبت نام می کنند

آموزشگاه معرفت خیابان انقلاب - روبروی چهاره راه گرگان تلفن ۷۵۶۵۶۳

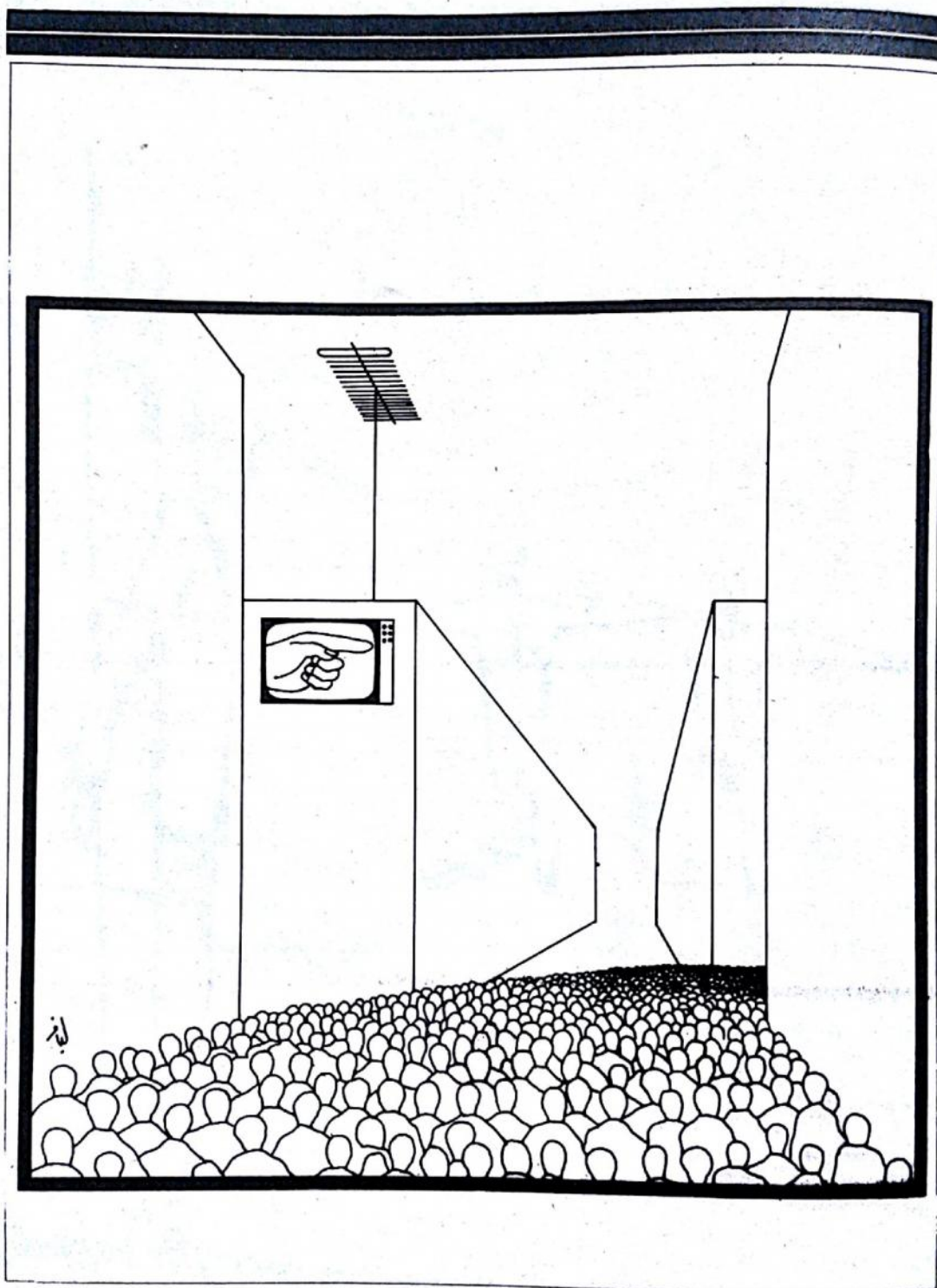
آموزشگاه آرین: میدان ۲۵ شهرپور کوچه بختیار تلفن ۸۲۰۸۳۶

حراج سالیانه ایرانال

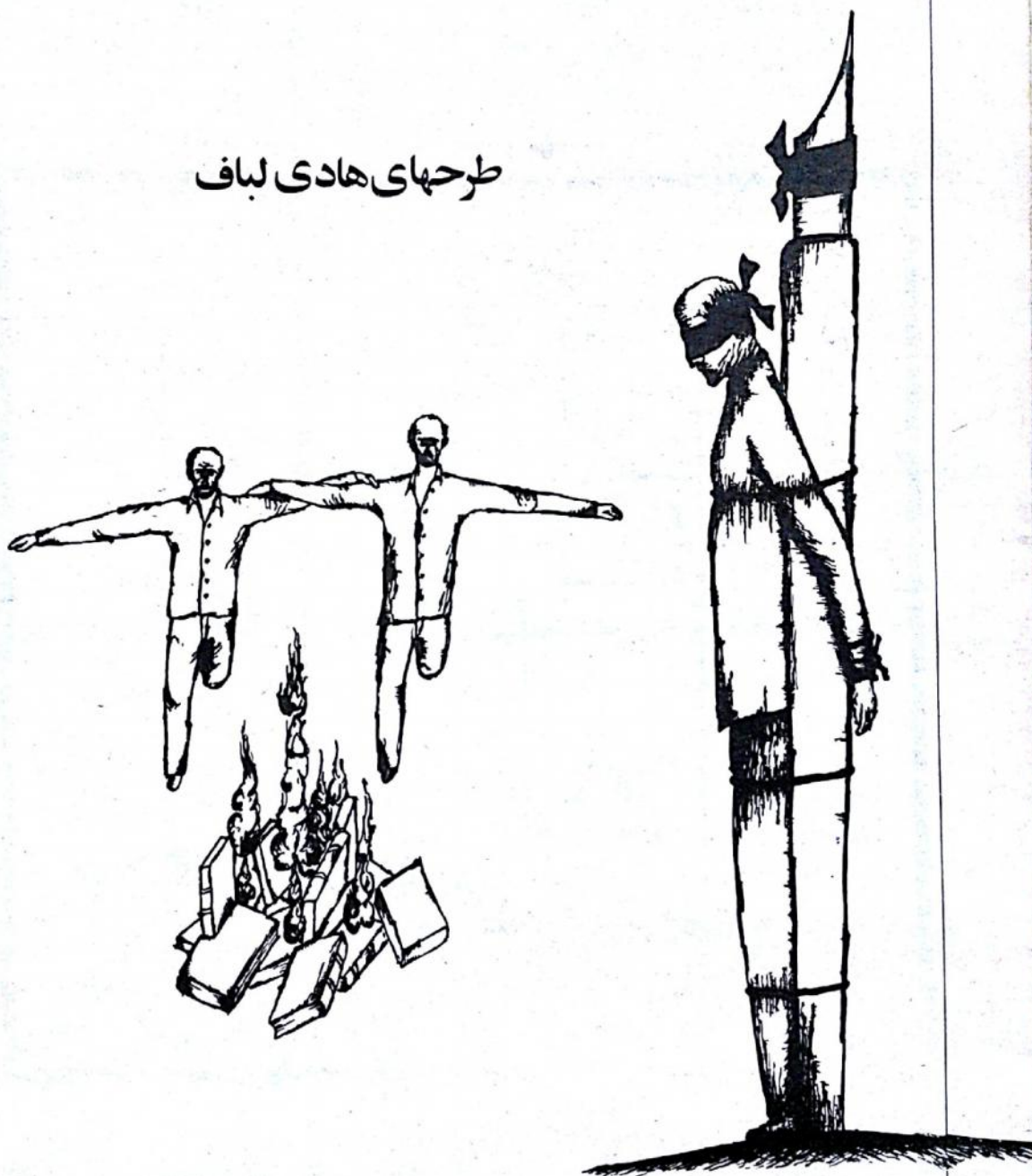
از ۱۹ تیر ماه شروع میشود

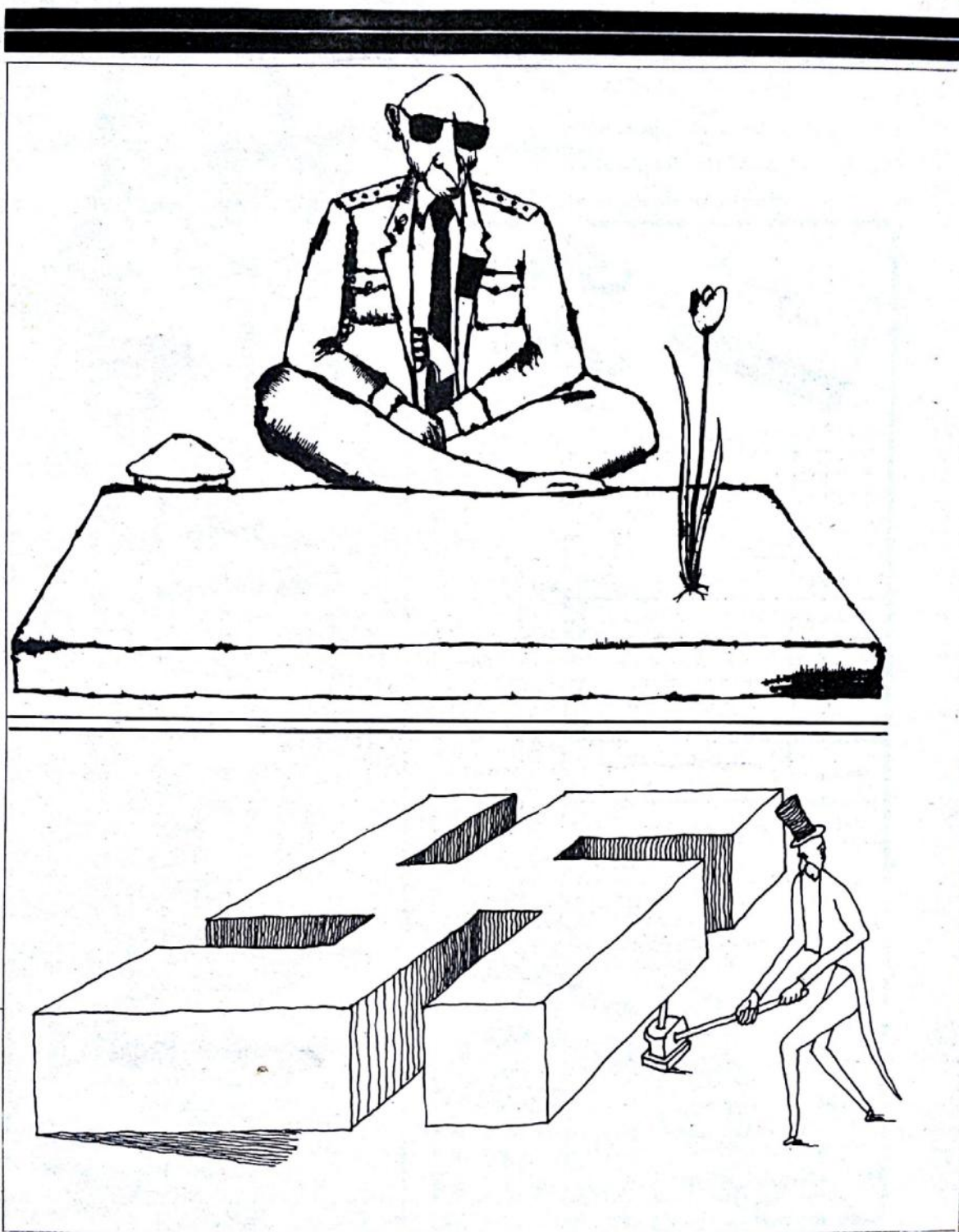
انواع لباسهای زنانه از سایز ۳۴ تا ۴۸ مردانه و بچگانه

ایرانال - تخت جمشید - چهارراه ویلا تلفن ۸۹۸۷۳۱



طرحهای هادی لباف

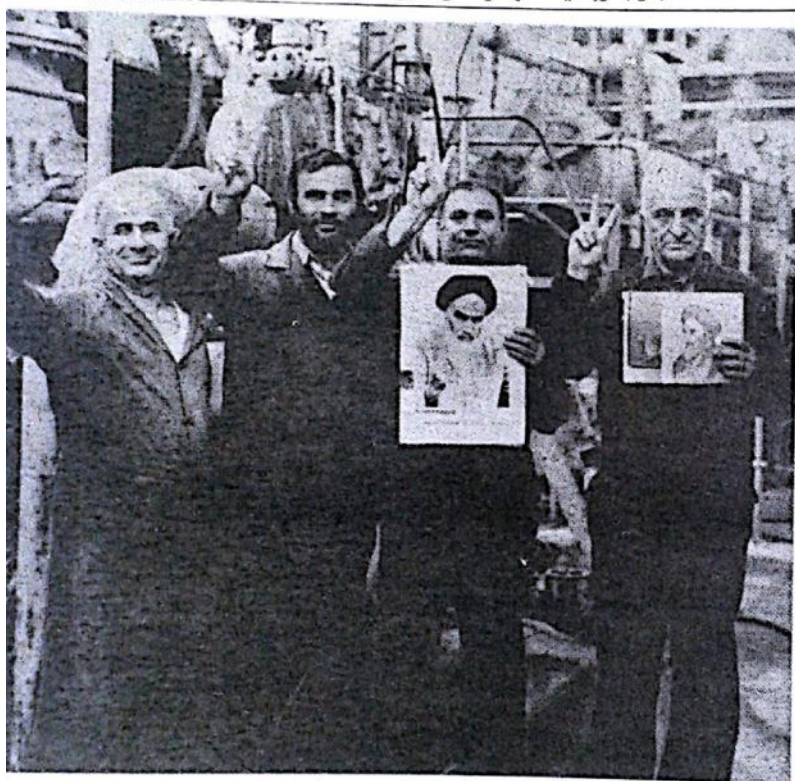




گزارش ژان لارنکی فرستاده ویژه باری ماچ از خوزستان

مدنی: می خواهند نفت ایران را بدزدند

جنوب ویلاشگاهها و نفتش قابل تصرف شده اند



شعله های آتش در زمینه اخراجی رنگ افق جنوب با وزش باد به آسمان زبانه می کشند. اینجا آبادان است. جایی که در سایه هم باید حرارت ۵۰ درجه سانتی گراد را تحمل کرد. همان وقتی که «ریسون بار» نخست وزیر فرانسه برای گفتگو درباره نفت وارد عراق می شد، من در آن سوی مرز عراق، در استان خوزستان ایران بودم. رفته بودم بالاخره بفهمم چه بر سر نفت این منطقه خواهد آمد. و آیا این نفت ایرانی باقی خواهد ماند؟

خوزستان در شرق عراق قرار دارد و خلیج در زیر پای منابع نفتی این منطقه حفته است. اگر قول «عربها»ی خوزستان را قبول داشته باشیم دو سوم جمعیت این استان عربند اما به گفته «فارس»ها، جمعیت عربها یک سوم کل اهالی خوزستان هم نیست و به زحمت به یک میلیون نفر می رسد. در هر حال ارقام تغییرند و بر حسب احصای کسی که مورد سؤال قرار می گیرد، تفاوت می کنند. هیچکس هم در پی واقعیت نیست.

شب گذشته صدای انفجار و رگبار گلوله در پی آن مرا از خواب پراند. انفجار در بزرگترین تصفیه خانه جهان روی داده بود. انقلاب آیت الله ها تولید این تصفیه خانه را از ۶۰۰ هزار بشکه در روز به ۴۰۰ هزار تقلیل داده است. یکی از علل کاهش تولید اخراج کارشناسان و متخصصان خارجی صنعت نفت است. اما ایرانیها ظاهرا از کار کردن با این خارجیها ناراضی هم نبوده اند. حریم این مجتمع بزرگ نفتی تا همین چندی پیش محترم شمرده شد و از آسیب سوء قصد ها مصون مانده بود. پالایشگاه آبادان به همراه چاهها، جایگاههای فروش و لوله های نفت در زمان مصدق ملی شده بود. بعد از اعتصاب طولانی مدت کارگران صنعت نفت و در پی خروج شاه و از سر گرفته شدن کار، تأسیسات نفتی تقریباً بدون محافظ ماند. پاسداران خشن انقلاب گویا لم دادن در دفترهای تهیه دار را به قلم زدن زیر آفتاب سوزان جنوب ترجیح می دهند. در طول دهها کیلومتر لوله نفت، من یک محافظ ندیدم. نفت ایران آشکارا قابل

تصرف شده است.

کارگران شرکت ملی نفت ایران ممتازترین طبقه کاری این کشور هستند. حقوقشان بالاست و از مرایلی چون مسکن، باشگاه و فروشگاههای مخصوص برخوردارند. در کنار این فتر نسبتاً مرفه، جمعی بنوا در کلبه ها و زانگه های محقر و مفلوک جنوب زندگی می کنند که عربهای خوزستانند. همه این عربها به انقلاب اسلامی ایران چشم امید دوخته بودند. اما علاوه بر اینکه انقلاب دستاوردی

برایشان نداشت، آنها را گرفتار بیکاری و فقر بیشتر، و آماده برای ماجراجویی کرد. در این حال است که به آنها دری از بهشت را نشان داده اند: بهشت تشکیل نوعی امیر نشین مستقل، نوعی «عربستان»، در جنوب ایران بانام منابع نفتی این کشور. امیر نشینی که از گویت هم ثروتمندتر خواهد شد.

هزاران کامیون نفتکش خالی

نام شرکتهای خارجی بارونشان را جمع



باقی مانده و اجتماعی است غریب که افسران آن فرمان دادن را از یاد برده‌اند و کمیته‌های سربازان و افسران جزء کنترل آن را درست دارند.

آمد در این ماه ژوئن ۱۹۷۹ خود را در زمان «موبینو» و جنگهای ترکمن حس می‌کند. کمیته های سربازان شرط حمله به عربها را دریافت پیش‌دستبرد ذکر کردند. دست‌نشان را دادند. نتیجه کشته شدن صدتا دویست نفر بود که شناخت هویت آنها و ماهیت برخوردها هم غیرممکن. عربها در آن موقع اسلحه نداشتند. بنابراین به برادران عراقی خود متوسل شدند و آنها هم می‌گفتی ۴ خود را برای بمباران چند دهکده ایرانی فرستادند. خیلی هم با خیال راحت. چون شبکه رادار خلیج فارس اصلا کار نمی‌کند و هواپیماهای افسانه‌ای اف - ۱۴ شاهم قابلیت پسر و ازشان را از دست داده‌اند. خلبانها که مشغول مبارزه سیاسی بودند، معترض سوخت هواپیماها هم که خشکیده، و از خدمات زمینی هم که خبری نیست.

عربها برای درگیر شدن در این محاصره، با فلسطینی‌ها ساختند. البته نه با فلسطینی‌های «خوب» عرفات که صورت تتراشیده‌اش همه جا در عکس در کنار خمینی نه چشم می‌خورد. بلکه با فلسطینی‌های حرج حبش. بعد سیل اسلحه و علم جنگ به خوزستان سرازیر شد. کاملاً بی‌سبب، سببی از مخارج این لطف را پرداخت. برای کسب اطلاع بیشتر از دریادار مدنی وقت ملاقات خواستم. او یکی از آن شخصیت‌های شگفت‌انگیزی است که تنها از بطن یک انقلاب می‌تواند ظهور

سبب کرمو که در فرانسه از آن حتی برای درست کردن شربت هم استفاده نمی‌شود، دوگوسفند که در وسط جاده سر بریده‌اند، بچه‌های سرتراشیده و زنان چادر سیاه. مردان سر بند چهارخانه به سر بسته‌اند. مادر شهری عربی هستیم. ناگهان جنب و جوش میان بازار می‌افتد. ران اول از همه به خود می‌آیند و بچه‌هایشان را جمع و جور می‌کنند. صدای بازو بسته شدن درها و کرکرها به گوش می‌رسد. شب‌های در کنار دیوارها ظهور می‌کنند سروکله اسلحه پیدا می‌شود. راننده من پارا روی گاز می‌گذارد و دور می‌شویم.

عربها مسلح‌اند

راننده من می‌گوید: «الان است که تیراندازی شروع شود». دوتا جیب پرازاده‌های ریشو در کنار بازار توقف کرده‌اند. اما موبینو خود را در تله حس کردند که دوری زدند و صحنه را بدون حادثه ترک کردند. اینها غیرعربها بودند. اما عربها از چند هفته پیش مسلح شده‌اند. هزاران «کالاشنیکوف» از مرز عراق وارد خوزستان شده است. و هیچکس هم مراقب مرزهای ایران نیست.

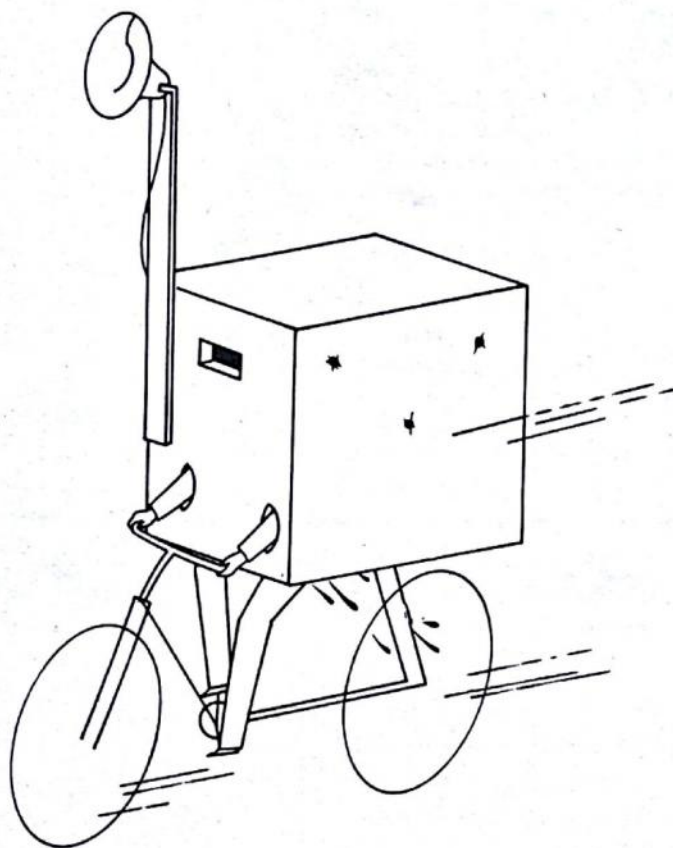
همین یک ماه پیش عربهای خوزستان شورش کرده بودند. کارگران بارانداز شرکهای حمل و نقل دریائی را اشغال کرده و تقریباً تمام مغازه‌ها و انبارهای کالا را ویران کرده یا آتش زده بودند. کمیته اسلامی خمینی، ناتوان از نشان دادن واکنش به ارتش متوسل شد. یعنی به آنجه که از ارتش

کرده و رفته‌اند: آمریکائیا، فرانسویها، ژاپنی‌ها و آلمانی‌ها طرحهای عظیم تاسیسات سیمان‌سازی، پالایشگاه، مجتمع‌های پتروشیمی را ناتمام گذاشته‌اند. و این طرحها شاید دیگر هرگز به پایان نرسند. جراثناها از پنج ماه پیش خوابیده‌اند و در میان مخزنهایی که ماههاست بسته مانده‌اند، مشغول زندگی زدند. کیه‌های بزرگ سیمان، با شکمهای باز، محتویات خود را زیر نور عجیب آفتاب محشر جنوب بیرون ریخته‌اند. چندین کیلومتر مربع از بیابان خاکستری خوزستان به محل توقف کامیون و نفتکشهای حالی بدل شده است. بندر خرمشهر که روزی کشتی‌ها برای تخلیه بار خود در آن باید ماهها انتظار می‌کشیدند، اکنون خالی است: فقط سه کشتی باری کوچک با باری محقر در آن کناره گرفته‌اند. رانندگان کامیون باری برای حمل کردن ندارند. بسیاری شازر کردن باطریهای کامیونشان؟ موتورهای بی‌بهره روشن کرده‌اند و زیر سرباه محترقی به دود کردن حبش یا تریاک مشغولند. بدون آنکه کسی مزاحمتان بشود. فقط نوشیدن الکل در اینجا ممنوع است!

من از کمیته اسلامی که رسماً قدرت را در دوشهر هموار اهواز و خرمشهر درست دارد بازدید کردم. ریش‌های آخوندی، عرق‌گیرهای کثیف، شلوارهای چین و کمر بند های مزین به تفتک، مسلسل و نارنجک. اما این «فدائیان» پاسدار از خشونت فقط ظاهر آن را دارند. آنها این سو آن سو می‌روند، کاغذها را امضا می‌کنند و جای می‌نشینند و با کمترین سروصدا از جامی پرند گوشتی هر آن از حمله‌ای بیم دارند. راننده سراجنا و مترجم من یادآور می‌شود که آنها نگرانند و می‌ترسند عراقیها یا عربهای زاغه نشین به راجعتائی فلسطینی‌ها روی سرشان خراب شوند.

ناله من برای یافتن سؤال این کمیته به حائمی نمی‌رسد. همه در کمیته مشغولند. مشغول چه؟ حدودشان هم نمی‌دانند. بالاخره کشف به عمل می‌آید که «رئیس» یک دکتر «مدنی» نام است که در عین حال دریادار است و فرمانده غیر نظامی استان (استاندار)، و فرمانده عالی ناوگان مستقر در خلیج فارس. او در اهواز یعنی در ۱۲۰ کیلومتری خرمشهر مستقر است.

در کناره حاده خروجی خرمشهر به اهواز بازاری حقیر قرار دارد: با چند سیدخیار، چند سید



کنند. مدنی کار خود را در نیروی دریایی آغاز و مدارج معمولی آن را طی کرده بود. تا سال ۱۹۶۷ که به علت وجود فساد در میان اطرافیان شاه، به نشانه اعتراض استعفا کرد. بعد در دانشگاه تهران اقتصاد سیاسی تدریس می کرد و یکی از گردانندگان تظاهرات خونین ضد رژیم درمیدان « ژاله » بود. وی که در زمان فرماندهی تیمسار قرنی وزیر دفاع کابینه بازرگان بود، به علت مخالفت با او - که بعدها ترور شد - استعفا داد و معلوم نیست در پی کدام معجزه، ناگهان استاندار خوزستان و مسئول آنچه که از ثروتهای این استان باقی مانده بود شد. البته به اضافه فرماندهی نیروی دریایی! چون او را به عنوان استاندار می دیدم وجود اعضای کمیته اسلامی، باریش و پشم و تادندان مسلح را در کنارش طبیعی حس کردم. در ناسن انتظار دفترش با چند آخوند، چند کارگر بندر، چند دختر وزن، بعضی باشلوار جین و بعضی دیگر با جادر، باهم منتظر بودیم. آقای خوش لباس و خوش رو سرانجام مرا نزد دریادار برد. دریادار با لبخند به سئوالاتم جواب می داد: این حقیقت دارد که فلسطینی های جرح حبس در خوزستان فعالیت می کنند؟ جواب: « البته ». تیمسار در جریان فعالیتهای آنان بود و محل آنها را هم می شناخت. آیا عراق به آنها کمک می کند؟ جواب: « بئسك ». چرا؟ جواب: « ما بایك توطئه وسیع بین المللی طرف هستیم ». می خواهند نفت ایران را بدزدند. اما مدنی جلوی روی آنها خواهد ایستاد. از او می پرسم ارتش کجاست. چون حتی يك افسر دریایی یا ملوان به چشم ندیده بودم. اما فرمانده نیروی دریایی به من می گوید که به اندازه کافی نیرو در اختیار دارد. و برایم از کماندوهای نیروی دریایی که در جزیره ای مقابل خرمشهر مستقرند حرف می زند. همو یا ناوگان ایران آمادگی دارد که در خلیج فارس وارد عمل شود.

با آیت الله خاقانی

آیت الله خاقانی جنگی سالم هستند. همینطور موشک اندازهای خفیف مجهز به « موشك » و حتی « آویرکرافت » های کذائی که قادرند در آلهای عمیق خلیج هم فعالیت کنند. اما متحصصان راه انداختن آنها لجبازند و برای آغاز هر عملیات باید مثل باران فرودش با آنها چانه زد. تیمسار مدنی به من جای تعارف می کند و موضوع صحبت را تغییر می دهد.

خودمختاری و استقلال به رسمیت بشناسد، ما به چنین کمکهای نیاز نخواهیم داشت.

فردای سفر من به خوزستان « تکنیسین های جرح حبس دو خط لوله و يك شاه لوله را متعجب کردند. تنها مانع آنها شاید مشکل انتخاب بوده است.

بعد سه موشل سدیکا را در رابطه با این انفجارها دستگیر می کنند. یعنی کسانی را که در ماجرا هیچ دخالتی نداشتند. تیمسار دکتر مدنی عکس آنچه را که به من گفته بود اعلام کرد: که موضوع خرابکاری در میان نبوده است. که انفجارها به علت پوسیدگی لوله ها و عدم رسیدگی به وضع آنها در دوران اعتصاب روی داده است.

نتیجه: تولید بزرگترین بالاینگاه جهان از ۹۰۰ هزار شکه در روز به ۱۰۰ هزار شکه کاهش یافته است.

حال باید آیت الله شبیرخاقانی را می دیدم. آیت الله در حالی مرا به گرمی پذیرفت که به پشتی تکیه داشت و گروهی از اطرافیان نزدیکتر، با احترام او را احاطه کرده بودند. با چهره ای ژاپن، در حالی که با تبسبج کهرایش بازی می کرد، فقط به عربی سخن می گفت و وانمود می کرد که فارسی نمی داند. به نظر می رسید که آیت الله اصلا توجهی به امور دنیوی ندارد. با من از خدا، از اسلام، از جدائی قدرتها سخن گفت. اشاره های به آیت الله خمینی داشت که نشان می داد به او علاقه ای ندارد. قبل از پاسخ به سئوالاتی که با اصرار و مداوم از او می کردم و می خواستم بدانم « بالاخره فلسطینی ها برای تجهیز و آموزش عربها به خوزستان آمده اند یا نه » مدتها به ریش دست کشید و عاقبت گفت: « شاید. کسانی از خارج آمده اند که به ما کمک می کنند. اما اگر ایرانیها حقوق ما را در مورد



باقر مؤمنی با آثار فراوان خود همچون يك پاره و هنده خستگي ناپذير تاريخ معاصر ايران : بويژه بررسي كننده تاريخ ، تحول نظرات و فكريه سياسي - اجتماعي در ميان محققان ايران چهره اي شناخته شده است . او همچون يك روشفكر فعال در عمل سياسي و يكي از زحمتكشان واقعي فرهنگ ايران در زمينه تحليل مسائل ايران صاحب نظر بوده و عقايد او در اين زمينه ها روشنگر بسياري از مسائلي است كه امروزه مورد بحث سازمانها و متفكران جامعه ما است .

بويژه بررسي مؤمنی از حزب توده كه خود يكي از فعالين اصلي آن بوده است حداقل در شناخت رهبران كنوني حزب و سيستم هاي حاكم بر مكانيسم هاي آن براي جوانان آهوشگر و روشنگر است.

گفت و گوئی
با باقر مؤمنی (۱)

حسن رهرو

خرده بورژوازی دیگر انقلابی نیست

خود بخودي و خودانگيخته بود و رهبری به دنبال آن می آمد . آيت الله خمینی به عنوان نماینده خرده بورژوازی انقلابی ، قیام راهبری کرد . هر چند باید موضع گیری خرده بورژوازی و تحولات و تغییرات آنرا در قبل و بعد از قیام تحلیل کرد و این تغییرات را چه در سطح خرده بورژوازی و چه در افراد رهبری در نظر گرفت .

نقش حزب توده

گفتید رهبری از آن جهت بدست خرده بورژوازی انقلابی کار گرفت که آنرا بود انقلاب خاصی خود بود که اگر بود انقلاب مسیری دیگری به خود می گرفت ، چرا طبقه کارگر سازمان انقلابی خاص خود را نداشت ؟

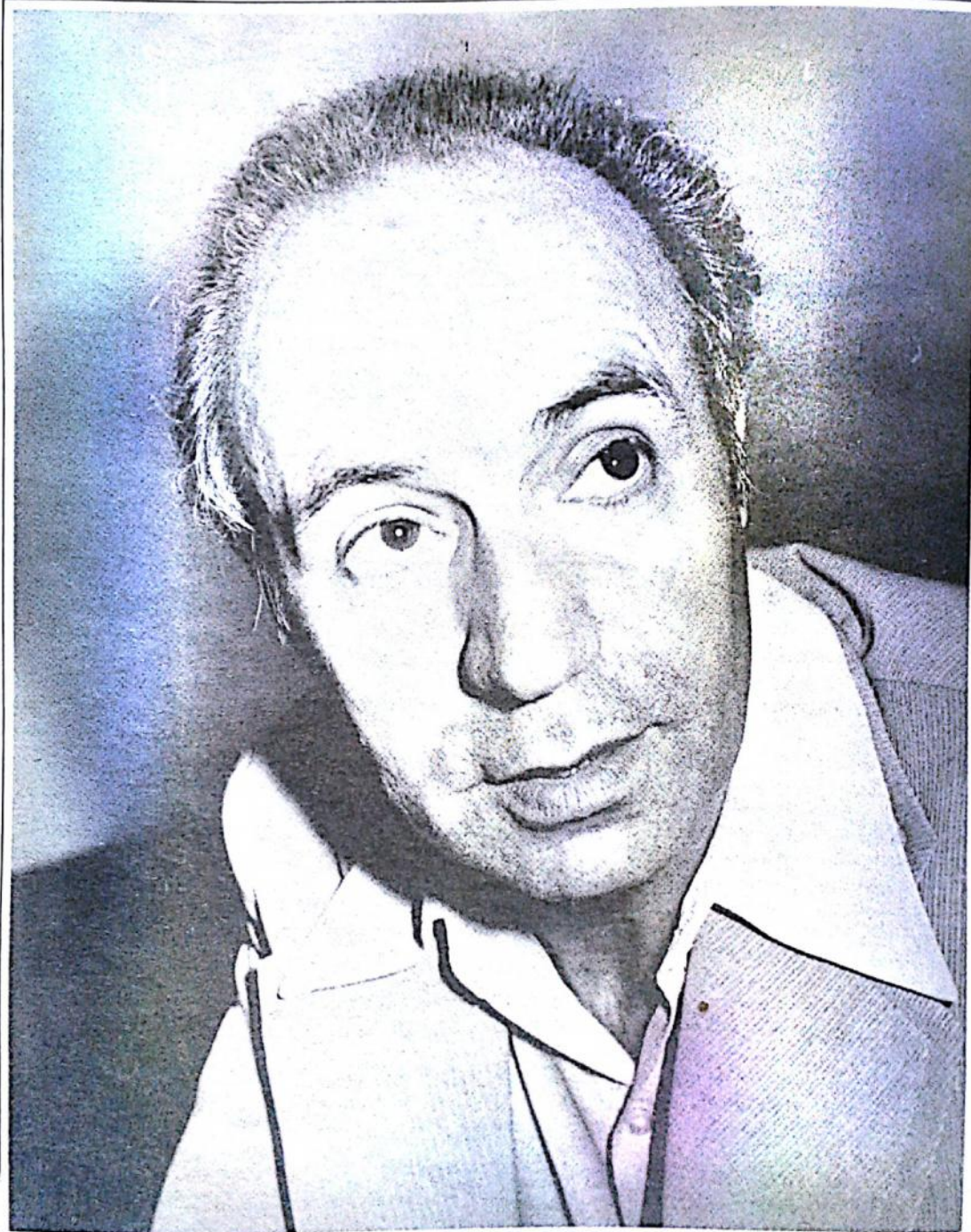
فقدان يك حداقل سازمان انقلابی در طبقه کارگر از دو عامل ناشی می شود . اول فشار سازمان یافته و آگاهانه و برنامه ریزی شده حکومت زیر رهبری امپریالیسم در جهت سرکوبی کلبه نیروها و جنبشهای انقلابی . دوم نخستین معرکه حزب توده که بعد از سال ۳۲ نه تنها کمکی به ایجاد سازمان انقلابی طبقه کارگر نکرد ، بلکه از تشکیل آن نیز جلوگیری کرد .

به این ساله بازخواهم گفت : شما آيت الله خمینی را نماینده خرده بورژوازی انقلابی می دانید و اگر ایجاد يك روابط دیوکرانیک بر مبنای حاکمیت مردم جزئی از حرکت انقلابی است بانوجه به آنچه بعد از پیروزی شاهد آن بوده ایم باز هم

نقص اساسی ، فقدان رهبری مناسب با نیروهای مسلح شده بود ، بورژوازی لبرال یا ملی از نظر اقتصادی و سیاسی بسیار ضعیف و ناتوان بود و می توان گفت که بورژوازی ملی در دوران حکومت مصدق آخرین برگ خود را بازی کرد ، و از نظر تاریخی تمام شده بود . این بورژوازی از سویی به دلیل ماهیت طبقاتی خود که شمارهای محدود است و حتی در مبارزه علیه سرمایه داری بزرگ وابسته نیز پی گیری نداشت و از طرف دیگر به علت گرایشهای سازشکارانه خود در برابر استبداد سلطنتی نمی توانست رهبری جنبش را بدست گیرد . جناحهایی از قسمل بازگان و بهجت آزادی و جنبه ملی و ... حاضر بودند با دستگاه استبداد سلطنتی سازش کنند . طبقه کارگر نیز فاقد سازمان انقلابی خود بود و لذا نمی توانست رهبری را بدست گیرد . لاجرم خرده بورژوازی رهبری قیام را بدست گرفت . هر چند در این حالت بکارگیری مفهوم رهبری مشکل است چرا که رهبری به آن مفهوم کذب و پیرو بوده ها بوده و نهیست را سامان داده و آنرا به پیروزی رساند وجود نداشت . بهیست

می خواستیم برداشت و تحلیل خودتان را از قیام و خطوط مهم آن بدست دهید و بیشتر تأکیدمان بر این پرسش است که زمینه های عینی و ذهنی قیام چه بود و صفتی نیروها در قیام را چگونه می توان ارزیابی کرد ؟

در باره زمینه های عینی قیام به تکرار بحث شده است . به هر حال می توان آن نظام اقتصادی - اجتماعی را که در نتیجه وابستگی کشور به امپریالیسم و حاکمیت استعمار بوجود آمده بود ، و از نظر سیاسی نیز همراه با فشاردهنده استبداد سلطنتی بمناب پایگاه بورژوازی بزرگ وابسته بود همچون زمینه بنیادی قیام تلقی کرد . بحرانها و واکنشهای ناشی از این نظام همراه با تشدید بحرانهای اقتصادی - سیاسی ، نارضایتی توده ها را به حالت انفجار رسانید و دستگاه استبداد سلطنتی همچون محور و پایه نظام حاکم آماج حمله عمومی مردم قرار گرفت . نیروی عمده انقلابی خرده بورژوازی ، بویژه در بازار و کمابیش آن بخش از بورژوازی بود که ما آنرا « بورژوازی لبرال » یا « ملی » میخوانیم .



۳۹ ۴۴۴/۱۱۱

*** بورژوازی ملی از نظر تاریخی تمام شده است**
*** جبهه دموکراتیک ملی نماینده بورژوازی دموکرات است**
*** بازرگان به مناسبت بار فرهنگی خود نخست‌وزیر شد**
*** رهبران حزب توده اکثراً افراد ناآگاهی بودند**

خود را حفظ می‌کند .
 در شرایط فعلی بورژوازی لیبرال خسرده بورژوازی را به دنبال شعارهای غیر انقلابی خود می‌کشاند . سرمایه‌داری نیز در بزرگ‌شدن خود راهی جز این ندارد که به امپریالیسم بپیوندد . تمام کوشش دولت و آقای بازرگان این است که شکافها و ضرباتی را که بر پیگیر سرمایه‌داری وارد شده است مرت کنند و به تزلزل حاکمیت نظم ثابتی بدهند و در این جهت خرده بورژوازی را نیز بدنبال خود می‌کشاند و او نیز آمادگی این را دارد و حالا دیگر انقلابی نیست .
 همچنین رهبری خرده بورژوازی انقلابی ، از تمام ادعاهای خود ، به نفع بورژوازی بزرگ قدم به قدم عقب‌نشینی می‌کند . برنامه‌هایی که به نفع مستضعفین طرح شده بود ، فراموش شده است . طبقه کارگر سرکوب می‌شود و حتی گفته شد که ما برای رفاه ، نان ، آزادی و استقلال مبارزه نکرده‌ایم بلکه برای اسلام جنگیده‌ایم . و این ناشی از این است که رهبری از بستگی به خرده بورژوازی انقلابی عدول کرده و می‌رود که به بورژوازی بزرگ وابسته شود . اما خرده بورژوازی هنوز ظرفیت اعتراضی خود را از دست نداده است . البته به هیچ وجه مثل قبل از قیام نیست ، چون هنوز جدایی دولت و رهبری خود را از خود درک نکرده است .

پس از پیروزی قیام نامرحله فعلی ما هیچ اقدام ضد امپریالیستی به معنی واقعی آ ن ندیده‌ایم . دستگاه رهبری انقلاب و دولت از حد شعارهای توخالی در این زمینه قدمی فراتر نرفته‌اند . ارسویی هر جاکه توانسته‌اند شدیدترین نوع سرکوبی و دیکتاتوری را چه به شکل مادی و چه حتی در قانون‌گذاری بکار برده‌اند . یا نوجوه این مسائل آیا می‌توانیم دولت فعلی را که دیکتاتوری خویش را پشت الفافه بی‌قدرتی پنهان کرده است لیبرال بنامیم . فکر نمی‌کنید که آنها که دولت به اصطلاح

به پیش ملی کرد . اگر این ناشد را بکار می‌بیم آن این است که سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم هر چند برنامه تحول ارضی را به نفع خود مطرح کرد ، یک قدم به پیش بود . درست مثل اینکه در شرایط کنونی جهان اگر یک جامعه از حالت اقتصاد شبانی به بردگی سوق یابد ما می‌گوئیم این حرکت مترقی است .
 تلفیانی از این قبیل و این نظریه که خرده بورژوازی در برابر سرمایه‌داری بزرگ ارتجاعی است نادرست و براساس درک غلط از مارکسیسم بنا شده است . گاه این حرفها عنوان می‌شود و البته خیلی هم پرت نیست .

اگر خرده بورژوازی بخواهد جامعه را در حد مناسبات خرده بورژوازی نگه دارد خرده بورژوازی مخالف تولید بزرگ است و در عصر ما چه سوسیالیسم و چه سرمایه‌داری در جهت تولید متمرکز حرکت می‌کنند . اما خرده بورژوازی از این نظر انقلابی است که با استبداد سلطنتی به عنوان پایگاه سرمایه‌داری بزرگ وابسته که سد راه تکامل اجتماعی است ، مبارزه می‌کند و انقلابی است چرا که طبقه کارگر نیز همین خواست را دارد .

دوگانگی و ضد کمونیسم

می‌خواستیم بگوییم خرده بورژوازی ارتجاعی است ، با حرفهایی از این قبیل . منظورم این بود که خرده بورژوازی از آنجا که پس از پیروزی هدفی جز استقرار و بسط روابط سرمایه‌داری نخواهد داشت ، لاجرم اگر رهبری جنبش را بدست گیرد ، انقلاب را متوقف خواهد کرد ، چرا که استقرار روابط سرمایه‌داری بدون وابستگی به امپریالیسم امکان پذیر نیست . وابستگی نیز دیکتاتوری را ایجاب می‌کند لذا بدون مبارزه علیه سرمایه‌داری مبارزه ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری بی‌معنی است و اگر چنین باشد آیا خرده بورژوازی یا بورژوازی لیبرال را می‌توان انقلابی خواند ؟

این ساده کردن قضیه است . شرایط کنونی جهان بسیار پیچیده است . عامل امپریالیسم در شرایط ما نقشی را بازی می‌کند که طبقات را درهم می‌ریزد ، و موضع گیری آنها را نسبت به موضع گیریهای کلاسیک متفاوت می‌کند . در شرایطی یک طبقه انقلابی ، غیر انقلابی می‌شود و بالعکس . همین نقش خرده بورژوازی در انقلاب را در نظر بگیریم که کاملاً انقلابی است ، اما در رابطه با آنچه می‌خواهد جایگزین نظام قبلی بگردد حای بحث است . خرده بورژوازی اگر زیر رهبری طبقه کارگر باشد موضع انقلابی



ایشان را نماینده خرده بورژوازی انقلابی می‌دانید ؟

باید دید خرده بورژوازی انقلابی بعد ارقیام هنوز انقلابی هست یا نه ؟ و حتی اگر خرده بورژوازی را بعد از قیام نیز انقلابی بدانیم معلوم نیست آنکس که در مرحله قبل از قیام نماینده او بوده ، بعد از پیروزی انقلاب باز هم نماینده او باشد . اما بهر حال خرده بورژوازی (و نمایندگانش) در مبارزه علیه استبداد سلطنتی نقش انقلابی داشت چرا که استبداد سلطنتی یعنی پایگاه رژیم و سرمایه‌داری بزرگ وابسته به امپریالیسم در جامعه ما همچون یک پدیده بازدارنده ترقی و تکامل اجتماعی عمل می‌کرد . و سرنگونی آن یک عمل انقلابی بود . البته حرکت از جنبه ضد دیکتاتوری آغاز شد اما در فرآیند خود شمار سرنگونی استبداد سلطنتی به شمار سلب قدرت از بورژوازی بزرگ وابسته تبدیل شد .

با توجه به اینکه تها نوع سرمایه‌داری بزرگ در کشور ما سرمایه‌داری وابسته است و حاکمیت امپریالیسم نیز از طریق این طبقه و در قالب دیکتاتوری اعمال می‌شود ، یک حرکت چگونه می‌تواند تمام انقلابی باشد بی آنکه مبارزه علیه سرمایه‌داری را

مت‌گیری نکند ؟

جنبش انقلابی نیروی بازدارنده تکامل اجتماعی را که در آن مرحله استبداد سلطنتی بود سرنگون کرد . این یک عمل انقلابی است . اما این که جای آن چه چیزی می‌گذارد جای بحث دارد . حتی شنیده‌ام که خرده بورژوازی و به خصوص خرده بورژوازی سنتی ایران را در برابر سرمایه‌داری بزرگ اگر چه وابسته باشد ، یک نیروی ارتجاعی و عقب مانده می‌دانند ، بویژه اینکه خرده بورژوازی زیر رهبری روحانیت قرار گرفته است و حداقل بخشی از روحانیت به هر حال ارتجاعی است .

حزب توده نیز به سال بعد از اصلاحات ارضی شاه اصلاحات را یک قدم

لیبرال است درس آنجایی است که نمی‌تواند اعمال دیکتاتوری کند و یا آنرا فعلاً به نفع خود نی‌بیند. منظورم این است که در افلاک صفت لیبرال به دولت آسا ما ضعف حاکمیت سیاسی را با لیبرالسم اشتباه نمی‌کنیم؟

قصد به شکلی که شما طرح می‌کنید علمی نیست. لیبرالسم یعنی بازگذاشتن دست‌سرمایه‌داری بزرگ و نیروهای ارتجاعی در مقابل نیروهای مردمی. لیبرالسم معنی دیگری ندارد و به این مفهوم دولت لیبرال است چرا که همین دولت که در حلی از موارد تظاهر به بی‌قدرتی می‌کند، با قدرت و قاطعیت در جهت سرکوب مردم عمل کرده است و یا دست کسانی را که با قدرت و قاطعیت در این جهت حرکت می‌کنند را باز گذاشته است، و از آنها نیز حمایت می‌کند. دولت دیکتاتوری طبقه حاکم را اعمال می‌کند. لیبرالسم دولت یعنی باز گذاشتن دست امپریالسم و نیروهای ارتجاعی. پس لیبرالسم ناشی از ضعف حاکمیت سیاسی نیست. اگر به این مفهوم که گنتم بگیریم، ضعف در برابر قدرتهای استبدادی و ارتجاعی است که نقش طغیانی خود را بازی می‌کند. این نوع لیبرالسم به سود دستگاه است و اگر کارگران را به مسلسل نمی‌بندد نه به این دلیل است که دولت آزاده است، بلکه به این دلیل است که می‌ترسد به سرعت زیر پایش خالی شده و از توده‌ها جدا شود.

اگر لیبرالسم را به این مفهوم بگیریم که شما طرح می‌کنید من نیز موافقم و همین را می‌خواستم بگویم. حالا سؤال دیگری را مطرح می‌کنم، شما نیروی عمده قیام را خرده بورژوازی تلقی می‌کنید. حال آنکه موتور انقلاب را نهیستان شهری و زحمتکشان تشکیل می‌دادند یعنی آن لایه‌های اجتماعی که بیشتر از روستاها می‌آیند و به دلیل نوع رشد صنعتی در کشورهای وابسته جذب کارخانه‌ها نمی‌شوند. اینها بیشترین سهم را در قیام داشتند اینطور نیست؟

دقیق نیست. چرا که اکثر آنها به انظار می‌کنید درست به دلیل اینکه حالتی دوگانه یعنی شهری - روستایی داشتند نمی‌توانستند نقش بسیار فعالی داشته باشند با این توضیح که منظور من از خرده بورژوازی انقلابی همین لایه‌هایی است که تو می‌گویی.

و اگر چنین باشد می‌توانیم به این نتیجه‌گیری برسیم که مولات و فوایدی که گذشته آمده‌اند و در فرهنگ چپ

طرح هستند باید باز ارزیابی شوند و خود را از دگماتیسم برهانند.

به نظر من دگماتیسم همیشه وجود دارد اما من فکر میکنم مارکسیسم همیشه می‌تواند برای تحلیل شرایط نوین و از بین بردن دگماتیسم رهنمون ما باشد.

این درست که باید از شرایط مشخص تحلیل مشخصی داشت و مارکسیسم نیز چیزی جز این نمی‌گوید. اما در حرفهای شما مواردی وجود دارد که درست نیست وقتی شما می‌گویند «سرمایه‌داری وابسته» خود این اصطلاح یک مقوله جدید است. چیزی که در تجربه گذشته مارکسیسم وجود نداشته است و وقتی آنسرا می‌گویند به این معنی است که ما واقعیت‌های نوین را دیده‌ایم ولی مارکسیسم هرگز نگفته است که خرده بورژوازی حتماً باید با طبقه کارگر متحد شود. این یک احتمال است. خرده بورژوازی اگر سازمان انقلابی طبقه کارگر وجود داشته باشد، با آن متحد می‌شود.

عدم اتحاد نیروهای خلقی در دوره مبارزه ملی شدن صنعت نفت به علت مشی غلط حزب توده بود که خرده بورژوازی را از او جدا کرد و اساساً بخش عظیمی از خرده بورژوازی عضو حزب توده را به دنبال آن بود. اما اصل قضیه این است که خرده بورژوازی می‌تواند با طبقه کارگر متحد شود و رهبری آنرا بپذیرد.

در مورد نهیستان شهری نیز باید گفت که نهیستان شهری که باید مطلقاً متحد اصل طبقه کارگر باشند، هرچند که در قیام کنونی متاهلانه نبودند. ولی از آنجا که در انقلابی که به رهبری طبقه کارگر در کنونی مثل ما رخ دهد، اقتصاد خرده بورژوازی سرپا مورد حمله قرار نمی‌گیرد، خرده بورژوازی می‌تواند با پرولتاریا متحد شود چرا که مبارزه ضد امپریالیستی در شرایط حاکمیت سرمایه‌داری بزرگ وابسته این اتحاد را ایجاب میکند.

بگذریم. در مورد بورژوازی ملی چه می‌گویند. اساساً ما چیزی به نام بورژوازی ملی داریم و یا این تصویری ذهنی از موجودی تاریخی است که دیگر در واقعیت وجود ندارد؟

همان حداقل بورژوازی بازار را می‌توانیم ملی تلقی کنیم بورژوازی ملی در شرایط فعلی دپارته شده است، یکی بورژوازی دموکرات که در قدرت نیست و دیگری بورژوازی لیبرال که صاحب قدرت است. تبه‌بانی نظیر دفتر... جبهه دموکراتیک ملی و... بورژوازی دموکرات هستند و پایگاه آنها بخشی در بازار و در طبقه متوسط مرده است، و طبقه متوسط حامیان آن هستند.

اینها پایگاه اصلی

دموکراسی بورژوازی هستند. و چیزی هم که بنام جبهه دموکراتیک و ملی شناخته شده است یک همچون است و علیرغم اینکه عناصر چپ نیز در آن هستند جنبه بورژوا دموکراتیک دارد. بورژوازی لیبرال به قدرت رسیده است و بورژوازی دموکراتیک در اپوزیسیون است و جوهر ضد استبدادی قبل از قیام همین ما را حفظ کرده است.

برای اینکه مساله روشنتر شود بگذارید از جای دیگر شروع کنیم. قیام به هر حال ظاهر ۲ به ترم رسیده است. یعنی بعد از قیام بهمن و تشکیل دولت جدید ما شاهد یک دگرگونی و تحول در صفت بندی نیروها هستیم. شفاف بندی جدید نیروها و طبقات اجتماعی را در شرایط کنونی چگونه می‌بینید؟

کلیه نیروها در حال تغییرند و هنوز وضع آنها کاملاً تثبیت شده نیست. قسمتی از نیروهای سابقاً انقلابی دیگر انقلابی نیستند. قسمتی دیگر علیرغم آنکه ذاتاً انقلابی هنوز زمان کافی برای دور شدن از متحدان و رهبران سابق خود را نداشته‌اند. یک دوره نسبتاً طولانی لازم است تا خواصا دوباره شکل بگیرد. نهم زدانی شود. بخشی از طبقه کارگر نیز هنوز زیر تاثیر فرهنگ خرده بورژوازی است، اما هم‌اکنون برای اکثریت کارگران روشن شده است که این دستگاه رهبری نه می‌تواند و نه می‌خواهد به نفع کارگران قدمی بردارد بخشی از آن حالت انتظار دارد و با توجه به اینکه حزب طبقه کارگر نیز وجود ندارد، تا ناراضی‌ها را سازمان دهد و آنها هم که هستند یا آگاهی و تجربه لازم را ندارند و یا جسارت لازم را، وضع پیچیده‌تر می‌شود. در مورد بورژوازی ملی که در گذشته علیه استبداد بود گنتم که دپارته شده است، بورژوازی لیبرال به قدرت رسیده است و حتی می‌سید که آقای بازرگان چون خودش هم سرمایه‌دار است از کلمه مصادره می‌ترسد و بورژوازی دموکراتیک از آنجا که دموکراسی هنوز بوجود نیامده است، در اپوزیسیون قرار دارد. البته باید به یک مساله فرهنگی نیز توجه داشت. در طول ۵۰ تا ۶۰ سال اخیر یک فرهنگ تجدید طلبی در برابر فرهنگ آخوندی در ایران بوجود آمده است. پایگاه عینی این گرایش بورژوازی متوسط است که می‌خواهد خود را از قید و بند دگمها و فرهنگ فئودالی رها کند چرا که می‌خواهد روابط سرمایه‌داری را گسترش دهد. «ترقی‌خواهی و تجدید طلبی از مشروطه به بعد در برابر فرهنگ

بقیه در صفحه ۴۶



خطی از سر دلتنگی

آینده ایران و مردمانش، چگونه است؟
آیا هیچ به تنهایی ایران اندیشیده‌اید؟

آقای محترمی باشد که آنوقع روز (حدود عصر) مرا به داخل خیابانها کشید. شاید دلیل، وجود راننده تاکسی ناگهانی بود که راه مرا دور کرد و بجای انداختن تاکسی در بیراهه‌های خاموش و خلوت مرا یکسره از پل تجریش وارد جاده قدیم کرد... و امکان دارد سبب واقعی ناراحتی من آن مسافر بیکار و مردم آزاری بود که در آن گرمای طاقت‌فرسا صاف رفته بود و اول جاده قدیم، جلوی تاکسی‌ها دست بلند می‌کرد تا بتواند چند لحظه‌ای آن راننده ناشی را کنار خیابان متوقف سازد... مسخره است، انهمه خود را فریب دادن و عجایب و غرایب سرهم کردن، تا اینطور ناچار به تسلیم توأم با شرمساری باشی. خودم هم از همان ابتدای دانستم که دلیل اصلی و برهان قاطع همه چیز (منجمله تب و لرز من...) هیچیک از اینس بهانه‌ها نمی‌تواند بود. میکروب اصلی که مرا به این هذیانها دچار ساخت آن چهره‌های مسخ شده و بی‌حالتی بود که اول جاده قدیم ددم، آن دیدگان محلول در حقی غلظت که به یکدیگر می‌نگریستند ولی چیزی برای گفتن نبود که مبادله شود. نگاهی که به دیگران، آنها لیکه در صف اتوبوس انتظار می‌کشیدند و با عابرها هم که سر درلاک می‌گذاشتند، انداختم، بمن فهماند که این به خیابان کشیده شده‌ان در درون پسا نیستند، یا دست کم آن شور در آنها نیست. شاید!

ع. فاضل

عمیق و دهشتناک چشمه می‌گذاشتند به حرف آید آنوقت چه می‌شد؟ شتابان بانگ اعتراضم (که شاید متری برای جلوگیری از خفه شدنم بود...) در فضا پیچید: یعنی چه؟ اگر آنچه می‌گویی حقیقتا حرف دلت باشد، پس برای چه می‌جنگی؟ سبب اینهمه مبارزه دیگر چیست؟ زهر خندی زد و گفت سؤال تو جوابی ندارد لاف‌ل من نمی‌توانم پاسخگو باشم... ولی شاید طرح یک پرسش به جای آن بتواند کاری کند... بگو ببینم، اگر ترا به اعماق جایی بندازند که دیوارهایش تماما از سنگ یک پارچه خارا باشد و ارتفاع آن بسا آزادی، به اندازه یک زندگی... نه جابائی و نه راه گریزی... آنوقت چنانچه دیگران از آن بالا ببینند که چگونه مشق بردیسوار می‌کوبی و سر به اینسو و آنسو می‌زنی و بشنودن که فریادت گوش فلک را کر کرده و صدای مرخورد استخوانهای دندت برسگها، خبر از نیرودی جانانه و کوبنده دارد؟ آیا آنوقت آنها هم همان سؤالی را می‌کنند که تو از من کردی؟ آیا بتو می‌گویند جوانک نادان، تو که مایند بفهمی حریر این زندان نمی‌شوی. پس ایس جنفولک ناربها چیست که در میاوری؟... و آخر نمی‌کنم جوابی داشته باشی. تازه شدید مشکل همدیگر.

یاد سخته بعد از ظهر که می‌افتم بدلم بخ می‌زدند و در این چنین سرمه بهران، از زور و فشار سرما بر خود می‌لرزیم. نمی‌دانم چرسان چیست؟ شاید مرتضی، چیزی شده باشم شاید هم نه... شاید علت این لرزش نا بهنگام، آن

آیا تا به حال کسی را دیده‌اید که در شبهای خالی و سرد و تیره، بجای خفتن و در رویاهای مبهم و گاه تلخ و گاه شیرین، غرق شدن در میان آن انبوه گرداگردش سر را میان دو دست خویش بفشارد و در تنهایی همگینی که خود می‌داند وجود، خود می‌شناسد و خود، آنچنان از اعماق وجود بلند و آنچنان از دیده سرنگ نومیدی بارد، که صخره‌های عظیم در هم فرو ریزند و چشمه‌سارهای خشک و تهی، لبریز از آب شور دیده گردند؟ آیا هیچ شده، به فکر افتاده باشید نه وادی دردها و رنجها، که خانه‌اوست و هم‌تنگه‌ماهی، قدمتی بهمان باهای خود باشید، بروید و ببینید چگونه چرا چرا می‌گوید و کجا کجا می‌کند؟

نه... همان نمی‌برم، تصور نمی‌کنم و باور ندارم، زیرا او هنوز تنهات او درون سازه‌های نوم پلیدی و زشتی تنهات... بروید، احساس کنید، او را دریابید. ایران را، آن سرگرد اسیر در وادی بی‌نهایت رنج و درد را دریابید...

روزی از دوستی پرسدم که می‌تواند از لایلای تفکرات و احساس خود، آینده را بسد و به من بگوید که آیا می‌توان امید را آینده این مردم و این مملکت داشت؟

سرمه‌بر افکند و نجوایی سر داد که: «نماری به دیده‌مانی نیست چرا که می‌دانم که نمی‌دانم. او می‌گفت که نمی‌داند. آیا میتوان برای آن آینده‌ای برشمارد؟»

باس عجبی سرمه‌ای حکت انداخت و اندیشدم. مازم زبانش! اگر آن حبره‌های

برداشتی از رویدادهای کوچک و بزرگ

انسانی همواره در طول انقلاب پی ریزخته میشود. توده‌ها پی می‌برند که دیگر به شیوه گذشته نمی‌توانند زندگی کنند و به حاکمین «ننه» می‌گویند و حتی با طاق خالی رولرولای فانک می‌ایستند. هیچ طایفه نمی‌تواند سالحین را بسازد بگیرد مگر اینکه نفی کردن را آموخته باشد. ملت ایران با این روش بود که ویرانی نظام شاهی را باعث آمد.

اخلاق انقلابی تنها سلاهی بود که مردم در اختیار داشتند. اما حکمرانان جدید که امواج انقلاب آنها را به جایگاه رهبری پرتاب کرده است، کم کم دارند از «نه» گفتن مردم می‌ترسند. دارند اسامی دیگری رویش می‌گذارند و البته دارند همان راهی را می‌روند که تاریخ برای چنان فرمانروایی سنگرش کرده است. آنها می‌ندارند که سلیقه شخصی آنها حقایق ازلی و ابدی است و فراموش می‌کنند که همه فرمانروایان که اکنون فرو افتاده‌اند نیز چنین می‌پنداشتند. انقلابها همواره نفی این ابدیتها بوده‌اند و هستند. اخلاق انقلابی را نمی‌توان در وسط میدان و بزور شلاق بچرم یاد داد. در تمامی طول تاریخ شلاق در نهایت از تغییر انسان به نفع فرمانروایان عاجز بوده است این را دیگر ملت ما بهتر از همه چیز می‌داند. آزموده را آزمودن خطاست.

نمی‌گذارد. هنگام اجرای حکم پسر او که بی‌خبر برای سردرآوردن از علت ازدحام به میان جمع آمده بود با دیدن پدر خود را بروی او پرتاب می‌کند.

شلاق زن، بی‌اعتنا با شلاق به صورت کودک خرسال می‌گوید و ماجرا آغاز می‌شود. مردم به نجات محکومین می‌روند. با سنگ و پاره‌آجر به شلاق زن حمله‌ور می‌شوند. منزل دوحجت‌الاسلام که یکی رئیس پاسداران انقلاب و دیگری رهبر مذهبی میانه است سنگباران می‌شود، چند مهم کتک می‌خورند و تابلوی حزب جمهوری اسلامی به پالین کشیده می‌شود. مردم با تظاهرات طالب برچیده شدن کمیته‌ها می‌شوند.

چگونه می‌توان ریشه‌های فاجعه را یافت؟ آنها که تنها به گفتن «ساواک» قناعت میکنند در واقع سعی در لایوشانی کردن واقعیت دارند. رویای تمام انقلابیون و انقلابها ساختن انسان نو بوده است. انسان زیرورو شده‌ای که بتواند «نه» بگوید، نفی کند و به قدرت جادویی نفی در کار ساختن و پرداختن انسان آگاه باشد. چنین انسانی می‌باید خودآگاهی و استقلال خویش را در پهنی این جهان بازشناسد، تا بتواند خود و جهان را تغییر دهد. انقلابی که ساختن این چنین انسانی را از دست نهد خود را به زوال محکوم کرده است. هتة چنین

مردم به شنیدن اخبار دردناک عادت کرده‌اند، ترکمن صحرا، نقده، اهواز، مریوان. اما آنچه که در میانه گذشت و در روزنامه‌ها نیامد بهت‌انگیز و حیرت‌آور بود. عده‌ای در خیابانها آن لفظ نکبتی را باز گفته‌اند: «جاویدشاه»

گفتن این کلمات لعنتی يك كلمه جهنمی دیگر را بخاطر می‌آورد «ساواک»! اما کسی که با نبی دردآلود ماسرا را تعریف میکرد میگفت: بعدها من آنها را دیده بودم همانهایی بودند که چند ماه پیش در خیابانها فریاد می‌زدند درود بر خمینی و ...

و بعد ادامه داد: ممکنست که یکمده ساواکی این الفاظ را پیش کشیده باشند اما مردم چرا آنها را باز گفتند. مکتبی می‌کند و خود می‌گوید نمی‌دانم شاید جن زده شده بودند. ظاهراً جن زده‌گی از شامای شلاق خوردن دو مرد به جرم می‌زده‌گی شروع می‌شود.

یکی از آنها که عاقله مردی بوده به حکم اعتراض می‌کند و می‌گوید: دکتری که مستی مرا تأیید کرده است، بامن غرض شخصی دارد چرا که از جمله طاغوتیان است و من در طول انقلاب در رسوا کردن او نقش‌زبانی ایفا کرده‌ام. اکنون که بعد از انقلاب از مدیریت عامل شیرو خورشید به فعالیت کمیته تغییر سمت داده است از من انتقام می‌کند. کسی به گفته‌های او وفی

کنکور

کنکور برگزار شد و ۵۳۰ هزار جوان در میان دنیایی پر از بیم و اضطراب، سروشت-سازترین امتحان زندگی مکتبشان را به انجام رساندند.

کنکور از زمانی که بوجود آمد همواره مورد جر و بحث خانواده‌ها و شاگردان مدارس بوده است چرا که همچون نقطه عطفی کلیت زندگی يك جوان را از دوره‌ای به دوره‌ی دیگر انتقال می‌دهد. کنکور در طول زمان از یک امتحان ساده به صورت يك گذرگاه وحشت و زحمت و به شکل معیار سنجش کفایت انسانهای جوان درآمد. گرچه از قبل سعی می‌شد که آنرا اجتناب‌ناپذیر و موجه و معیار صحیح تقییس استعداد جا بزنند اما لایبر مهربی که این بهنگ بروج دانش‌آموزان باقی گذاشته و فرهنگ ارزشی و رقابتی شهر انسانی که خلق کرده است هیچگونه شایه‌ای به یک رقابت سالم ندارد.



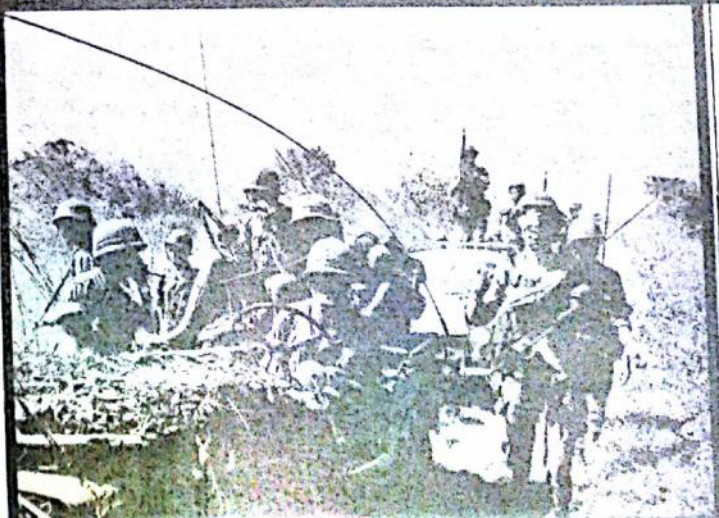
سوموزا هم رفت

یکی از دژهای

آمریکا فرو ریخت . به چه قیمتی ؟

سرانجام به یکی دیگر از نامرئی‌ترین رزیمهای حکومتی جهان پایان داده شد. بعد از سالها مبارزه و دهه جنگ خانگی بی‌امان که بیش از ۱۵ هزار کشته و ۲۰ هزار زخمی به جا گذاشت، ژنرال آناستاز یوسوموزای ۵۴ ساله دهته گذشته استعفاي خود را تسلیم کرد و از نیکاراگوئه گریخت ، و به فاصله سی و شش ساعت پس از او جانشینش .

سوموزا چند ساعت بعد از تسلیم استعفاي خود، بایک هواپیمای شخصی ماناگوا را به قصد میامی آمریکا ترک کرد. جایی که ملک و ویلاهای باشکوه و منافع مالی دیگر چشم انتظار او بود. دیکتاتور سابق نیکاراگوئه و همسر آمریکائیش سالهای زیادی در آمریکا زندگی کرده‌اند. و امروز که به این کشور باز می‌گردند، سوموزا عمل خود را « اقدامی در جهت صلح » قلنداد می‌کند و با نهایت وقاحت اضافه می‌کند : « تاریخ به من حق خواهد داد. چرا که من تمام زندگیم را وقف مبارزه با « کمونیسم » کرده‌ام.



طب سنتی

معجزه میکند

« گیاه داروها »

تهیه شده از گلها و
گیاهان وحشی ،
مجموعه ای از دانش
قدیم و جدید در طب .

در ۱۲ نوع :

برای ناراحتیهای :

- ۱ - هیجانات عصبی
- ۲ - سینه درد
- ۳ - مثانه ، کیسه صفرا
- ۴ - اعصاب
- ۵ - اعصاب ، خواب
- ۶ - ضد عفونی کننده
- ۷ - کبد ، کیسه صفرا
- ۸ - تصفیه کننده خون
- ۹ - تقرس ، روماتیسم ، آرتريت
- ۱۰ - دردهای معده
- ۱۱ - دیابت
- ۱۲ - رگهای دردناک

نماینده کل ، شرکت میر کوم

تلفن : ۹۷۴۸۵۱ صندوق پستی

۴۴/۳۳۵ فروش در کلیه

دراگ استورها

و فروشگاههای

معتبر . نماینده

فعال از مراکز

استان می پذیریم .

خبرها همچنان حکایت از پیشروی ساندینیستها داشتند تا سرانجام ... این رئیس جمهوری دوازدهم گریخت ...

سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا به هیچوجه حاضر نیست نقش آمریکا را در انتقال قدرت از سوموزا به دولت بازسازی ملی فاش کند. اما مسلم است که آمریکا در تمام مراحل مذاکره با سوموزا و رهبران شورشیان نقش مهم ایفا کرده است. لیکن این بار آمریکا باز رنگی کوشیده است پای سایر کشورهای آمریکائی را هم به ماجرا بکشد و خود را تنها تحمیل کننده « صلح از نوع آمریکائی » جلوه دهد. شورای نظامی دولت بازسازی ملی هم گویا امتیازهایی به آمریکا داده است. با این حال محافل واشینگتن در مورد جهت گیریهای بعدی رژیم آینده نیکاراگوئه محتاطانه سخن می گویند. ویلیام بوجلر Bowler فرستاده ویژه آمریکا به کاستاریکا مأمور مذاکره با شورای نظامی بازسازی ملی بود. در این مذاکرات آمریکا توانست شورا را به انتخاب چند عضو « میانبر » و دادن تضمین هائسی در مورد استقرار دموکراسی متقاعد کند. ضمن همین مذاکرات در مورد خرد کردن مقامهای رژیم سوموزا که به جنایتی علیه ملت محکوم نیستند نیز توافقاتی به عمل آمد. ترکیب کابینه دولت موقت نیز گواه این توافقات است. مهمترین مشکل دولت تازه نیکاراگوئه آشتی دادن گارد ملی (یعنی ارتش و پلیس) با مردم خواهد بود گویا آمریکا شورای دولت بازسازی را به گردن چند تن از رهبران گارد ملی در ارتش انقلابی نیز متقاعد کرده است.

کنگره نیکاراگوئه بلافاصله بعد از خروج سوموزا ، فرانسیکو اورکویو ۵۵ ساله ، وزیر سابق بهداری و شخص مورد علاقه جوانان طرفدار ساندینیست را به عنوان جانشین سوموزا ، تا تاریخ اول ماه مه ۱۹۸۱ ، یعنی تاریخ انقضای دوره ریاست جمهوری ، انتخاب کرد. وظیفه رئیس جمهوری تازه نیکاراگوئه حفظ آتش بس کامل در کشور و تدارک انتقال قدرت به شورای نظامی بازسازی ملی مورد حمایت ساندینیستها بود. یکی از اعضاء شورا خواهان استرداد سوموزا « برای پاسخگویی به جنایات » است که وی طی دوره قدرت مرکب شده است. سوموزا با ویزای توریستی به عنوان بازگشت وارد آمریکا شده و ویزای او برای چهار سال معتبر است و تنها در روزهای نخست اقامت در آمریکا حفظ امنیت او به عهده پلیس آمریکاست به همین جهت هم هوایمائی حامل سوموزا و اطرافیان در یک پایگاه نیروی هوایی فرود آمدند. سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا گفت : « ما سوموزا را که همسری آمریکائی دارد ، از این جهت در آمریکا پذیرا شدیم که کار انتقال قدرت را آسان کرده باشیم . » اما چرا آمریکا همیشه باید کار انتقال قدرت را آسان کند ؟ آیا آمریکا با شورشیان ساندینیست هم ساخت و پاخت کرد ؟ و یا خواب تازه ای با استقرار حکومت موقت فرانسیکو اورکویو ، به سر بزرگترین مداخله گر جهان زده است ؟ سخنگوی وزارت خارجه آمریکا خود گفته بود که آمریکا از نزدیک تحول اوضاع نیکاراگوئه را زیر نظر دارد. اما جانشین رئیس جمهوری هم نتوانست آتش بس را متفرکند و پیکارهای خونین کماکان در بسیاری از شهرهای نیکاراگوئه ادامه داشت.

خرده بورژوازی

آخوندی که قویاً آنرا تکمیل میکنند، رشد کرده است. تجدیدخواهان لزوماً ضد مذهبی و یا حتی غیر مذهبی نیستند. بیشتر آنها مذهبی و یا ایده‌آلیست هستند. هم‌اکنون نیز حامیان تجدیدطلبی از آن می‌ترسند که نوعی استبداد آخوندی بر کشور مسلط شود و لذا در برابر این نوع استبداد از متمرکزی طرفداری میکنند البته خیلی از بازارها نیز که قویاً دنبال روحانیت بودند، به تدریج از آن جدا می‌شوند. به‌رحال نیروهای اجتماعی ایران در حال شکل‌گیری هستند و از آنجا که آگاهی سیاسی در مجموع وجود ندارد، و نیروهای سیاسی در دوره دیکتاتوری به علت نداشتن یک درگیری سیاسی دقیق ناآگاه هستند، تحول چندگونه و سریع است. این است که می‌بینید مثلاً یکی از نیروهای چپ بازرگان را در مقابل خمینی تقویت میکند به گمان آنکه او ملی و ... است و پیوند درونی و واقعی آنها را باهم درک نمی‌کند. خمینی هر کسی دیگری را در موضع طبقاتی بازرگان رئیس دولت نمی‌کند. بازرگان به مناسبت بار فرهنگی که دارد نخست‌وزیر شد. در حال بورژوازی لیبرال حاکم جاده را برای بورژوازی بزرگ وابسته صاف میکند و خرده بورژوازی نیز علیرغم منافع خود از آنجا که رهبری بورژوازی لیبرال را پذیرفته به نفع سرمایه‌داری بزرگ وابسته عمل میکند اما هنگامی که بورژوازی بزرگ خود را سامان داد. خرده بورژوازی را از صحنه خارج میکند. طبقه کارگر باید حزب سیاسی خود را بسازد. نیروهای مارکسیستی نباید هیچ لحظه‌ای

را از دست بدهند و باید در جهت ایجاد حزب طبقه کارگر حرکت کنند، چرا که حزب توده که خود را حزب طبقه کارگر می‌خواند نمی‌تواند این طبقه را انجام دهد. حزب توده با طبقه کارگر ارتباط ندارد و اکثریت مارکسیست‌ها را نیز در بر نمی‌گیرد و دنباله‌روی او از رهبری جامعه نیز مانع ارتباط او و طبقه کارگر خواهد شد. زیرا طبقه کارگر بتدریج فاصله خود را از رهبری افزایش میدهد.»

مبارزه ما اگر بخواهد ضد امپریالیست باشد باید جنبه ضد سرمایه‌داری بزرگ وابسته داشته باشد و از آنجا که سرمایه بزرگ غیر وابسته نداریم می‌توانیم بگوئیم مبارزه باید علیه سرمایه‌داری بزرگ باشد.

جنبه ضد سرمایه‌داری با جنبه ضد سرمایه‌داری بزرگ دو چیز است. ضد سرمایه‌داری علی‌الاطلاق نیست. قشر بالای خرده بورژوازی یا بورژوازی متوسط به‌رحال سرمایه‌داری است، ولی طبقه کارگر در شرایط فعلی ضد اینها نیست. ضد سرمایه‌داری بزرگ وابسته است، یعنی ضد سرمایه‌داری بزرگ است، زیرا هر بزرگی وابسته است. پس استراژی انقلاب همچنان دوران ضد امپریالیستی و ضد استبدادی خود را حفظ کرده است که در حقیقت ضد سرمایه‌داری بزرگ و وابسته است و وقتی می‌گوئیم استبداد منظورمان استبداد سرمایه‌داری بزرگ است.

یادداشت‌ها...

راه‌پیمایی وحدت - را همراهی نکردند. این گروه کثیر وجود دارند، انکارشان نمی‌توان کرد. اینها را هدف بگیریم و در دلشان راه باز کنیم. بانفی صاحبان اندیشه و قلم، صاحبان تخصص و دانش، جامعه بی‌طبقه توحیدی نمی‌توان ساخت.

زندانیان را که دیگر از عاملان کشت و کشتارها و ویرانگری‌ها تهی شده است، در بگشایم بسوی جامعه بی‌زندان برویم - نه آن‌که زندان اوین را که قرار بود موزه شود پر کنیم و دوباره به کار بپندازیم - جامعه‌ای که - باناف - نزدیک بود تهرانی شکنجه‌گر را ببخشد، چطور نمی‌تواند از تقصیرها و - گیرم - اشتباهات بهترین فرزندان ایران چشم ببندد؟!

اگر این نسل انقلابی که هنوز صحنه‌های خونی‌ریزی ماههای آخر شاهنشاهی را در جلونظر دارد، هنوز لباسهای سیاه را بر تن مادران می‌پوشد، هنوز چاره‌ای برای خانواده‌های بی‌سرپرست مانده خانواده شهیدان - نیندیشیده شکست بخورد، اگر فریادهای کستونهای کاخ ۲۵۰۰ ساله را فرزند، در هوا رها شود، نسلهای بعدی گرفتار و در بند خواهند بود و ما را نخواهند بخشید که در فاصله‌ای کوتاه - ۲۵ سال که در عمر ملتی مر آنال چیزی نیست - دوبار خود را شکست دادیم!

پس از ۵۰ ساله همه منتظرند تا دیگران مهربان بیاغزند. نه، می‌توان از خود آغاز کرد. باهم و با انقلابمان و با تاریخمان و با آینده‌مان مهربان باشیم و بدانیم اگر خار نبود، باغچه چیری کم داشت، جامعه‌ای بی‌حرکت و بدون مخالف - که مخالف خسار نیست - مرداب را می‌ماند.

بجایگاه‌های دلمان را بسوی بهاری که از دست می‌رود، بگشاییم، پیش‌از آن که خزان برسد، بهار را در این ملک جاودانی کنیم: بهار آزادی!



خانه کوچک

جاکتابی و وسایل تزئینی برای مبل‌مان منزل
آدرس: آنا تول فرانس نرسیده به بلوار

شماره ۱۰۳

تلفن ۶۵۱۸۲۲



جوابی به مصاحبه علی‌اصغر حاج سید جوادی

چرا این همه تناقض گوئی؟

پیاده شده باشد یعنی مثلا اگر قطع انگشتان به عنوان جنبه تنبیهی در دزدی ذکر شده است، زمانی می‌توان در مورد لزوم یا عدم لزوم اجرای این حکم به عنوان جنبه تنبیهی و مجازات صحبت کرد و یا احیانا آنرا به اجرا گذاشت که عدالت اجتماعی مورد نظر اسلام و نظام قسط در جامعه پیاده شده و تمامی افراد جامعه از رفاه برخوردار باشند در این حالت اگر کسی با این شرایط دست به دزدی زد و لیس علی‌الریض خرج هم درباره او صدق نکرد (که در این صورت جنبه اصلاح مطرح می‌شود نه تنبیه) آنوقت می‌توان درباره حکم قطع انگشتان بعنوان جنبه تنبیهی جرم نظر داد ولی از نظر تفاوت در روش بعنوان مثال آیت‌الله خمینی معتقدند اگر زناکاران را در انتظار شلاق بزنند این کار فحشاء را ریشه‌کن خواهد کرد پس اینجا تفاوت در روش است و رقابت محسوب نمی‌شود.

از طرفی آقای علی‌اصغر حاج سیدجوادی نسبت به اهداف مراجع نیز اطلاعی ندارند چون بعنوان مثال ایشان در گفتگوی مزبور می‌گویند (هدف غائی آیت‌الله خمینی این بوده که شامه‌اید برود) در حالیکه همگان می‌بینند و می‌دانند که آیت‌الله خمینی رفتن شاه را هدف غائی تلقی نمی‌کردند و نمی‌کنند چون اگر چنین بود، بعد از رفتن شاه، ایشان نیز چون به هدف غائی رسیده بودند قاعدتا می‌بایست به امور دیگری می‌پرداختند ولی چون هدف غائی آیت‌الله خمینی پیاده کردن سیستم حکومتی اسلامی و از نوع شیعی آن است بنابراین رفتن شاه فقط جزئی از کل حرکت برای ایشان محسوب می‌شده و هدف غائی نبوده است و به همین شکل اظهارات آقای حاج سیدجوادی

* معلوم نیست آقای حاج سید جوادی معتقد به مذهب و مذهب‌یون است، یا نه؟

اهداف و هنگام برخورد با مسائل، از نقطه نظر روش، تفاوت‌هایی باهم دارند و این بسیار طبیعی است. لذا اگر آقای حاج سیدجوادی معتقدند به مفاهیم دینی و مذهبی آشنائی دارند و از طرفی، به وجود رقابت بین مراجع نیز اصرار دارند، در این صورت چون مرجعیت حقیقی از رقابت به دور است لازم است ایشان اعتقاد داشته باشند کانی که رقابت می‌کنند مراجع حقیقی نیستند و بدیهی است که یک آدم مبارز و با شهامت این مطلب را صراحتا اعلام می‌کند و به نعل و به میخ نمی‌زند مگر آنکه قبول کنند که آشنائی به مذهب ندارند و تفاوت در روش‌ها را به علت عدم شناخت اهداف مراجع، رقابت تصور کرده‌اند. برای روشن شدن ایشان نسبت به تفاوت روش‌ها و تشریح اینکه اسم اینکار رقابت نیست مثالی لازم است.

بعنوان مثال آیت‌الله شریعت‌داری می‌گویند اسلام سیستم و نظامی است که احکام آن در هنگامی کاملا بوجه می‌شود که کل سیستم و نظام تماما

گفت و شنودی با آقای علی‌اصغر حاج سیدجوادی در شماره ۲۵ تهران‌مصور بعمل آمد که، باتوجه به متن گفتگو و نظریاتی که ایشان درباره مراجع ابرار داشته‌اند، وجود یک بررسی درباره این اظهارات و علل آن و همچنین شناخت خط مشی شخصی آقای حاج سیدجوادی، ضروری نظر می‌رسد.

باتوجه به اینکه ایشان به علم کلام تسلط دارند، بنظر نمی‌رسد تصویری که از مراجع ترسیم نموده‌اند و کلماتی را که در این مورد بکار برده‌اند بدون توجه به معانی و نتیجه‌گیری نهائی مورد نظرشان انتخاب شده باشد لذا باید دید که ایشان از کدام موضع و موقع در این مورد صحبت کرده‌اند یک شخص مذهبی؟ و یا یک شخص بی‌اعتقاد به مذهب؟

اگرچه قسمتی از آن گفتگوی ایشان برای بیان مطلب خویش استاد به قول مذهب‌یون کرده و گفته‌اند (بقول مذهب‌یون به جامعه بی‌طبقه توحیدی برسیم) که معنی و نحوه استفاده از این جمله بیانگر آن است که ایشان خود را خارج از صف معتقدین به مذهب می‌دانند ولی به هر حال اگر هم ایشان بعنوان یک شخص معتقد به مذهب درباره مراجع صحبت کرده‌اند باید گفت که، متأسفانه نه آشنائی با مذهب دارند و نه با اهداف مراجع تقلید.

آشنائی با مذهب ندارند چون نمی‌دانند که بین مراجع رقابت نیست، اختلاف در جزئیات و روش‌ها هست ولی رقابت نیست. زیرا وجود رقابت همیشه دال بر وجود منافع و مصالح شخصی است در حالیکه هدف مراجع، به‌ترساندن اهداف اسلامی است و هیچیک در به‌ترساندن این اهداف بدنام نفع شخصی نبینند ولی در راه به‌ترساندن

بامسائل اجتماعی از نظر وحدانیت و شعاع و بی‌ناری. رفاری اسلامی داشته باشد بهی. همه‌فرا و حرکات و گمته‌ها و نوشته‌هاشان در جهت احراز مقامات سیاسی و افراس قدرت و ردیکی بیشتر به مقامات رهبری نماند و رفار و کردار خود را برای خوش آمد و رصاف محافل رهبری هماهنگ نکند.

رای شاخت دل‌ایکجه خرا شعارهای دلشین فوق بعدا مراعات می‌نود و واعط غیرمتمتع ندای می‌نود و گمنارها متناقص می‌نود ناید رجوع به آنچه که درجمله بحث و استناد جنبش درروز چهارشنبه ۲۰ تیرماه مطرح شدستواند راعکشا باشد.

یکی از مسئولین جنبش در آن جلسه حسن گفت: (سوال دیگری در این باره شده که مویا دیگر حاجیدجویی بعنوان مشاور امام خمینی انتخاب ندهاند آیا چنین است ؟ من در این باره چیزی نمی‌دانم اما این آرزوی من است ، به ایسان و اعتقاد دوستان به آزادی و ثبات‌نشد او درجفتاست بهمت ایسان دارم و این اعتقاد همه‌همنگران و دوستان من نیز هست سابر این آرزو داریم جنبش باشد.

البته اگر آقای حاجیدجویی بعدا برداشت‌های جدید خود از جمهوری اسلامی ، رای قلبی خود را پس نگرفته‌اند شاید به این علت است که قبلا در جنبش گفته بودند : شاورلی الامر و امرهم شوری‌نیم - ما جمهوری اسلامی را باین معنوسون و محتوی قبول کردیم.

واکنون با توجه به سوال مطرح شده درجمله جنبش به این معنوسون و محتوی رسیده‌اند ولی باید توجه بفرمائید همانطور که خودشان در گفت‌وگو با تهران‌مسور مطرح کرده‌اند آیت‌اش خمینی در گذشته آدم ساکنی نبوده‌اند و اکنون نیز نیستند و غروش و فریادها همواره نسیم و داد و طوفان می‌آفریند و آنچه در ظاهر حجیم باشد و در باطن وزن نداشته باشد با شروع نسیم درجای قلبی خود نمی‌ماند بلکه در فضا رها شده و همراه با نسیم به هر طرف راه می‌پوید و اگر باد باشد چنان همسوا با باد می‌رود که گاه خود ، تنها علامت نشاندهنده مسیر باد است و اگر طوفان در بگیرد، این حجم درهم می‌پیچد و دیگر نشانی از او نمی‌ماند و این بزرگترین خوشبختی برای يك کشور است که وزنه‌هایش اگرچه كم‌حجم و لسی سنگین و وزین باشند.

يك عضو ساده حزب جمهوری خلق مسلمان

گوشه‌هایی از آنچه که اخیرا و ایروزها به‌زعم ایشان مطلوب است آشکار می‌شود.

یا اینکه ایشان در نشریه جنبش اعتقاد داشته‌اند که: انقلاب را نمی‌توان وسله انحصارگرانی قدرت از پشت سگر اسلام فرار داد و پس‌نوده‌های مردم را بنام دفاع از اعتقاد اسلامی بر علیه یکدیگر بشوراند و در چنین ساعات حساسی از تاریخ که جامعه ما به ثبات و اتحاد نیازی حیاتی دارد در برابرهم فرسار داد. مولود به اعتقاد به آزادی و استقلال .

و پس ناگهان با موضعی نرم در گفتگوی مزبور با تهران‌مسور و ربور می‌نویم که می‌گویند پیدایش انحصارطلبی امر غیرمنطقی نیست زیرا ما هیچ‌نوع سازمان سیاسی نداشتیم ... اما سوال اینست آیا می‌شد از وضع فعلی اجتناب کرد ؟ نظر من نمی‌شد !!

ایشان در گفتگوی خود می‌گویند رای ما به جمهوری اسلامی رای به انتقال رژیم بود از استبداد سلطنتی به جمهوری و نقلی ما از جمهوری اسلامی. استمرار عدالت اجتماعی ، آزادی و مبارزه با عوامل استبداد و انحصار بود.

حال آنکه چندروز پس از رای دادن به جمهوری اسلامی در جنبش می‌نویسند : ما هنوز در هفته‌های نخست جمهوری اسلامی هستیم و در شکل‌گیری این جمهوری تکران و بی‌اطلاع .

و پس نقلی ایشان شکل مشخص‌تری می‌گیرد و می‌گویند : آنچه ما می‌دانیم اینست که يك تجاوز حیاتیکارانه به حقوق انسانی در آغاز عمر جمهوری اسلامی طبق نسخه‌های ساواکی طایق‌العمل با نعل اجرا می‌شود و بعد سوال می‌سکند : آیا حوادث خونین ۱۷ شهریور و اول محرم و قیام‌های خونین مردم برای نابودی نظام استبدادی برای این بوده که از بطن جمهوری اسلامی نظامی فاشیستی زائیده شود که راه را بر هر گونه آزادی فکر و اندیشه ببندد ؟ و : آقای نخسور ربور ، آیا وقتی محتوی سیاسی و اجتماعی نظام جمهوری اسلامی نظیر محتوی سیاسی و اجتماعی نظام استبداد سلطنتی و احتناق و سانور و شکنجه و ارباب باشد. فرقی بین نظام شاهنشاهی و جمهوری اسلامی وجود دارد ؟

با توجه به مطالب فوق بدیهی است هر انسان مبارزه و پاشماتی ، پس از آنکه دید نقلی او از آنچه به آن رای داده غلط از آب درآمده باید رای خود را پس بگیرد و چه‌ما ارزش است چنین‌تهامت و نجاعتی که خود آقای حاجیدجویی هم در جنبش آنرا بدین نحو ستوده‌اند که :

انقلاب ما نیاز به سیاستداران حرفه‌ای با نمایش‌ها و صحنه‌سازیهای خاص آن ندارد. انقلاب ما به مردمی نیاز دارد که در برخورد

درمورد هدف غائی و ساکت بودن آیت‌اش شریعتداری نیز پایه و اساسی ندارد.

با گوناگون کردن بحث درباره مراجع با کمال ناسف باید گفت که اخیرا شاهد یک‌روش دوگانه و اظهارات ضدونقیض از طرف آقای علی‌اصغر حاجیدجویی شده‌ایم که امیدهای بسیاری را بر باد داده است و شاید استفاده از کلماتی مثل رقابت بین مراجع نیز ناشی از عوارض حاصل از روش جدید ایشان باشد که باید در جستجوی علل آن بود.

بمعنای مثال ایشان در یک‌چهره خود اعتقاد دارند که (این‌نوع تفرقه و جدائی بین گروه‌های مسلمانان در زیر ناها و شعارهای مختلف دلیلی جز وجود رقابت بین آنها بر سر دستیابی به قدرت سیاسی و احراز مقامات بالای مملکتی ندارد و هیچ‌دلیلی ندارد که تصور نکنیم که اسلام می‌تواند در عرصه چنین رقابتها و کشمکشهای سیاسی ، در جهت مصالح خصوصی و فردی و گروهی ، پوششی عوامفریبانه باشد (نشریه جنبش) و پس با کمال تعجب می‌نویسند که ایشان با چهره‌ای دیگر همراه با گروه سیاسی خود یعنی جنبش ، با تعدادی از همین گروه‌های مسلمان که به اعتقاد ایشان از اسلام بعنوان پوششی عوام‌فریبانه برای دستیابی به قدرت سیاسی و مصالح خصوصی استفاده می‌کنند انشلاف کرده و اسامی کاندیداهای مجلس موسسان را که شامل خود ایشان هم می‌شود بصورت مشترك انتشار می‌دهند و این مسئله سوال پیش می‌آورد که آیا اخیرا دیگر مشی گروه‌های اسلامی عوامفریبانه نیست ، یا آنکه این گروه‌ها ایشان را نیز به‌ریر آن پوشش کشیده‌اند ؟

یا اینکه ایشان در نشریه جنبش با اشاره به روشنفکران و نوشتن این مطلب که فراروگر بر باز ایجاد رابطه با مسائل اعتقادی بوده‌ها و انگیزه‌ها و تمایلات آنها در حرکات اجتماعی و جهت‌گیری های سیاسی ، نشانی بارز از فقر فرهنگی و ضعف شدید پیش اجتماعی گروه‌های روشنفکری است. و ادامه مطلب به این صورت که :

نوده‌های مردم با مقولات اجتماعی و اقتصادی آنها (روشنفکران) بیگانه‌اند . آنها (نوده‌ها) مشکلات خود را درمی‌یابند و با محیط زندگی و مسائل آن از راه تجربه و رابطه نزدیک آشناده‌اند چهره‌ای را از اعتقادات خود تصویر می‌کنند ، با اعتقادات سوسیالیستی ایشان منطبق است ولی ناگهان در گفتگو با تهران‌مسور می‌خوانیم: تکیه بر نوده‌ها در مرحله سازندگی نامطلوب است. اگر دومیطلب را کارهم بگذاریم که از طرفی روشنفکرها فقر فرهنگی و ضعف شدید پیش اجتماعی دارند و از طرف دیگر تکیه بر نوده‌ها در مرحله سازندگی نامطلوب است آنوقت آرام آرام

پراکنده‌ها

مظهر مه ۱۹۶۸

هر حادثه‌یی، هر چقدر بد و ناگوار و خشن، متضمن سود برای گروهی است. از جمله شورش‌ها و انقلاب‌ها و

ماجرای مه ۱۹۶۸ فرانسه که یادتان هست، جوانها به خیابانها ریختند، دو گل رفت. در آن میانه عکسی در «پاری‌هاچ» چاپ شد، سپس در سراسر دنیا تکثیر گشت، دختر دانشجویی زیبا، با غدی در چهره و پرچم فرانسه در دست.

آن دختر الیزابت رانکوکارولین نام داشت و در آن زمان ۲۳ ساله بود که در کارتیبه لاتن فریاد می‌کشید، حالا او چهره معروفی است، ماجراجویی است که جاز می‌زند، روزنامه‌نویسی می‌کند و ...

او را می‌بینید که به عکس مشهور کننده‌اش نگاه می‌کند و با سگش در زامبیا سگ دو می‌زند!



مقابله به مثل

بزرگی - مارک تواین گویا - برای همسایه پیغام فرستاد که آن کتاب دایره‌المعارف را چند ساعتی به من قرض بدهید. همسایه مؤدبانه عذرخواست و گفت برای خواندن کتاب به کتابخانه



استقبال پرشکوه!

من تشریف بیاورید. چند روز بعد که همان همسایه فرستاده بود، یک ساعتی ماشین چمن‌زنی مارک تواین را به عاریت بگیرد. جواب شنید: تشریف بیاورید، در حیاط خانه ما چمن بزنید!

تراژدی انقلاب

«بزرگترین تراژدی برای یک انقلابی وقتی است که انقلاب به ثمر می‌رسد و او درمی‌یابد، حریف همایل پس از انقلاب نیست.»

این حرف بزرگی است که دوستی بر کاغذی نوشته و برای داریوش فروهر وزیرکار دولت هوقت فرستاده است. البته تنها شاهل حال او نمی‌شود، خیلی‌های دیگر را هم دربرمی‌گیرد.



شهید صاحب
به این تصویر خوب نگاه کنید ،
تا چند لحظه دیگر برای ۳۳ ساله
هر مرد ، او بر منها ، یکن از عینها
آسانی است که در یک ماه هر مرد ،
آمانه ، او به خاطر جدی هر مرد ، برای
صالح !
بست فلب اسرائیلی به عوالم
انگیزی به جنگ و فقر و مطرح کردن
فکر صلح ملایح عمومی و صلح جهانی ،
خود را بر برای ساختن سازمان ملل
بر ژو به آتش می کند ، او پاک شهید
است ، به دستهایش که دارد می خورد ،
به چهره محنتی و به تشنگی دارد
تاوان هر مرد ، نگهش کند ، او رفت و
صالح جوانی و خیالی است .

آدم سابق

می گفت : صبح ، کاست ترانه های سابق را
در ضبط صوت کاشتم ، یادم افتاد باید به سرکار
سابق بروم ، حقوق سابق را بگیرم ، اخبار را
مگوش کنم که از شاه سابق می گوید که با پولهای
سابق ، برخلاف سابق سرگردان است. جهان که
مثل سابق پراشوب است.

سوار اتومبیل سابق شدم از کوچه سابق
بیرون آمدم در جاده گورش کبیر سابق الفانم و
پیچیدم در تخت طاووس سابق ، به پهلوی سابق
رسیدم ، از خیابان آریامهر سابق که می گذشتم ،
از جلو ساختمان سابق حزب رستاخیز سابق عبور
کردم ، موزه هنرهای معاصر سابق را دیدم
و پاسبان سابق را بر سر پست سابق و السلحیه سابق
او را بر کمر یک انقلابی سابق ، پادشاه جمشید
سابق با پیراهن سیاهان سابق امیر رحیمی سابق ،
روی دیوارهای جای گلوله ارش شاهنشاهی سابق
و بر سطح آن شعار مرگ بر شاه سابق .

نگاه کردم به اطراف دیدم که کسی از آدمهای
سابق نیست ، یواشکی نگاهی به خودم انداختم ،
دیدم ولی من همان آدم سابق ام !

تکذیب زهرا خانم

زهرا خانم که همگان او را در بین
دار و دسته ای که متخصص برهم زدن
اجتهادات و میتینگها است ، دیده اند
به دفتر مجله آمده بود و به خبری که
چندین پیش در مورد این دار و دسته
نوشتیم - و نام زهرا خانم هم در آن
بود - اعتراض داشت . ما نوشته بودیم
که این دار و دسته به دفتر آقای فروهر
رفت و آمد دارند که بعداً آقای فروهر
تکذیب کرد و ما هم چاپ کردیم . این
بار زهرا خانم می گفت که ما - یعنی
زهرا خانم و دار و دسته - اصولاً از جایی
پول نمی گیریم و فقط بخاطر حزب الله
است که فعالیت می کنیم .

حشره‌کش رایید

با اثر فوری بر پشه و مگس و سایر حشرات پرنده

حشره‌کش رایید در قوطی بنفش از موثرترین و
پرفروشترین حشره‌کش‌های جهان است .
رایید بنفش دوی نیاز مهم خانواده را برآورده میکند:

• بوی مطبوع
• ایمن و مسموم کننده نمی‌باشد

رایید بنفش موفق‌ترین حشره‌کش جهان برای
اولین بار در سطح وسیعی در ایران معرفی میشود.
با کیفیت ممتاز رایید آشنا شوید و رایید بنفش را برای
از بین بردن حشرات انتخاب کنید .

امسال حشرات را با **رایید** سریع‌تر نابود کنید.




رای بودی حشره‌کش رایید
در سپهرسازها نمایندگی فعال فروش بدرجه مسعود .

جانسون واکس ایران تلفن مرکز پخش ۶۵۸۴۰۳

دیجیتال کننده مجله : نینا پویان

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library